

باسمه تعالی

عنوان جزوه

زبان و ادبیات فارسی در دیگر کشورها

پدید آورندگان:

بخش نخست

دکتر علیرضا شادآرام

بخش دوم

دکتر حمید عابدیها

*نویسنده: دکتر علیرضا شادآرام

زبان و ادبیات فارسی در قفقاز

منطقه قفقاز تا پیش از اینکه در اوایل قرن نوزدهم طی جنگهای ایران و روس یکسره از ایران جدا شود، قرن های متمادی بخشی از جغرافیای سیاسی، تاریخی و فرهنگی ایران محسوب می شد. اگرچه در دوره هایی ارتباط سیاسی این منطقه با دیگر بخشهای ایران بزرگ کمرنگ و یا کاملاً قطع می شده است، اما خوشبختانه ارتباط فرهنگی و ادبی آن در طول 2500 سال گذشته همواره پیوسته و باقی بوده است.

پس از اسلام به فاصله اندکی از خلق نخستین آثار زبان و ادب فارسی دری در شمال شرقی ایران، ما شاهد حضور شعر دری و سرایندگان آن در منطقه قفقاز هستیم. نخستین شاعر پارسی گوی این منطقه که سروده های او پس از گذشت هزار سال همچنان تا امروز باقی مانده است، **قطران تبریزی** شاعر قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) است. وی مداح امرای شدادی در منطقه اران بود و برخی از امرای آن سامان نظیر امیر فضلون حاکم گنجه را به فارسی دری مدح گفته است. وجود این مدایح دال بر رواج فارسی در آن منطقه و فهم امرای آن دیار از زبان فارسی دری است.

هر چند قطران نخستین شاعر پارسی گوی منطقه آذربایجان و قفقاز است که آثار او بر جای مانده است، اما قراین و دلایلی وجود دارد که نشان می دهد شعر پارسی پیش از قطران و از قرن سوم هجری در نزد مردم این منطقه رواج داشته است. «مرحوم محمد علی خان تربیت از شاعری موسوم به **کفائی گنجوی** نام می برد که از مداحان ملوک طبرستان بوده و این ملوک طبرستان در نیمه دوم قرن سوم حکومت داشتند.» (درخشان، 1369، ص 483)

اسدی طوسی شاعر معاصر قطران نیز از دیگر شاعران حاضر در منطقه قفقاز و از مداحان ابودلف کرکری حکمران اران بود که منظومه گرشاسپنامه خود را به نام او کرد. وی «در مقدمه لغت فرس خود که برای شعرای اران نوشته چنین می آورد: "دیدم شاعران را که فاضل بودند ولیکن لغات فارسی کم می

دانستند" و این سخن حکایت از این می کند که در زمان قطران به جز او شاعران دیگری در خطه قفقاز وجود داشته اند. « (همان، ص 483)

از اواسط قرن پنجم هجری با برتخت نشستن فریبرز اول از پادشاهان سلسله شروانشاهیان شماخی در سال 467 ه.ق (1073 م) و قدرت یافتن پادشاهان این سلسله، زبان و ادبیات فارسی نیز در منطقه قفقاز تقویت شد. « چون سلاطین مزبوره اصلاً ایرانی و خود را از احفاد پادشاهان ساسانی می دانستند لذا با تمام همت به ترویج ادبیات و آثار ایرانی قیام نمودند » (جواهر الکلام، 1360، ص 509) کوشش ها و تشویق های شروانشاهان بویژه خاقان منوچهر دوم (544-582 ه.ق) باعث شد که شعر و ادب فارسی در قرن ششم در سراسر قفقاز به اوج شکوه و رونق خود برسد، به طوریکه می توان قرن ششم را قرن طلایی زبان و ادبیات فارسی در قفقاز دانست. در این دوره ما شاهد شکل گیری مکتب آذربایجان در شعر فارسی و حضور شاعران بزرگ و نامداری چون مهستی گنجوی، ابوالعلائی گنجوی، فلکی شیروانی، مجیرالدین بیلقانی و از همه مهمتر خاقانی شیروانی و نظامی گنجوی در منطقه قفقاز هستیم. در این دوره شهرهای گنجه، شکی و شیروان از مراکز عمده زبان و ادبیات فارسی هستند.

پس از حمله مغول در قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) دوره طلایی زبان و ادبیات فارسی در قفقاز جنوبی به پایان رسید. پس از آرام شدن نسبی اوضاع نیز به تدریج فارسی در این منطقه رو به افول نهاد و اندک اندک در جایگاه دوم قرار گرفت. افول زبان فارسی در قفقاز جنوبی امری دفعی و قطعی نبود و تا قرن سیزدهم هجری پارسی نویسان و پارسی سرایان برجسته ای در این منطقه ظهور پیدا کردند.

دوره طلایی ادب فارسی در قفقاز، علاوه بر منطقه اران بر زبان و ادبیات و فرهنگ گرجستان نیز تاثیر گذاشت. « دوران احیای تمدن گرجستان قرون دوازدهم و سیزدهم میلادی است که در آن توجه به زبان و ادبیات فارسی آغاز شد » (کابادزه، 1375، ص 220) « ظاهراً منظومه ویس و رامین اثر فخرالدین گرگانی اولین اثری بوده که در قرن 12 به زبان گرجی ترجمه شده است. » (عسگری، 1384، ص 54) خو شبختانه نهضت ترجمه آثار فارسی به گرجی محدود به قرون یازدهم و دوازدهم و سیزدهم میلادی نشد و در دوره های بعدی نیز ادامه یافت. « دوران احیای مجدد ادبیات گرجی قرون شانزدهم و فدهم میلادی است.

در آن دوره مترجمینی چون *سیر بیان سه شویلی* که مترجم شاهنامه فردوسی { در گرجی رستم نامه } محسوب می شود و *نادر سه سه شویلی* مترجم داستان بهرام گور فعالیت گسترده داشتند و در قلب های خواننده گرجی شعله محبت را نسبت به زبان و ادبیات فارسی برافروختند. « (کلبادزه، 1375، صص 220-221) در کل درباره رابطه نزدیک ادبیات فارسی و گرجی می توان گفت که « ادبیات هیچ کشوری مانند ایران مورد تجزیه و تحلیل نویسندگان گرجی قرار نگرفته است » (*بارتایا، 1383*، ص 27) بویژه « آفرینش داستان بی زوال شاهنامه فردوسی در رشد ادبیات و فولکلور گرجی تاثیر بزرگی داشت » (*کلبادزه، 1375* صص 224)

پس از حمله مغول از شاعران و نویسندگان فارسی گوی معروف قفقاز جنوبی و اران می توان به هندوشاه نخجوانی مولف کتاب *تجارب السلف و پسرش محمد بن هندوشاه نخجوانی* مولف دو اثر معروف *صباح العجم و دستورالکاتب فی تعیین المراتب در قرن ه شتم*، *لطفعلی بیک* سامی در قرن یازدهم که در اصل از امرای چرکس بوده و به فارسی شعر می سروده است و واله داغستانی صاحب تذکره *ریاض الشعرا* در قرن دوازدهم اشاره کرد که خود در اصفهان به دنیا آمده و پرورش یافته است، اما نیاکانش از داغستان قفقاز به ایران مهاجرت کرده بودند.

با فروپاشی سلسله صفویه به تدریج تا شکل گیری دولت قاجار بر استقلال خانات قفقاز افزوده و به همان نسبت از نفوذ زبان و ادبیات فارسی در آن منطقه کاسته شد. پس از جنگهای ایران و روس در ابتدای قرن نوزدهم و جدایی کامل قفقاز از ایران طی دو معاهده گلستان و ترکمانچای، بار دیگر زبان فارسی در آن سامان بخصوص در حوزه جراید مورد توجه واقع شد. مهمترین علل توجه مجدد به زبان فارسی در قفقاز تحت حاکمیت روسیه تزاری عبارتند از:

1. ارتباط نزدیکتر ایرانیان با قفقاز تحت حاکمیت روسیه تزاری. پس از جدایی بخش های وسیعی از قفقاز به دلیل تحولات و توسعه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در قفقاز ارتباط ایرانیان با آن ناحیه بیشتر شد. به عبارت دیگر اگر تا پیش از جدایی قفقاز ارتباطات محدودی میان حوزه های خان

نشین خودمختار قفقاز با سایر ایرانیان وجود داشت، بعد از جدایی به دلیل توسعه راههای مواصلاتی و توسعه اقتصادی قفقاز جمع کثیری از ایرانیان برای کارگری یا توسعه روابط تجاری به قفقاز مهاجرت کردند. به این ترتیب جامعه مهم و پرتعداد ایرانیان قفقاز دارای مدرسه، موسسات خیریه و روزنامه های خاص خود در این منطقه شدند و زبانفارسی را در قفقاز گسترش دادند. (رک. رئیس نیا و همکاران، 1387، 24ص)

2. عامل عاطفی گسترش زبان فارسی. « جدا شدن قفقاز و شهرهای آن از ایران مانند این بود که کودکی را از مادرش جدا کنند. در این صورت انگیزه عاطفی بیشتری برای پیوستن به اصل خود پیدا می کند. روزنامه نگاری و چاپ نشریات یکی از عوامل این بازگشت و نهادهای آن محسوب می شود.» (همان، ص 26) لازم به ذکر است که پس از پایان جنگ جهانی اول و در هنگام کنفرانس صلح پاریس هنوز بسیاری از مردم مناطق جدا شده خواستار پیوستن مجدد به ایران بودند.

3. عامل دینی و مذهبی گسترش زبان فارسی. « عامل دینی و مذهبی هم در منطقه قفقاز برای پیدایش نشریات به زبان فارسی و ترکی مؤثر بود. اکثر روحانیون این منطقه و علمای قفقاز در شهرهای بزرگ ایران مثل تهران، اصفهان، زنجان و تبریز و نجف و کربلا تحصیل کرده بودند و هنگامی که به این مناطق می رفتند این فرهنگ را با خودشان می بردند » (همان، ص 27) برخی از این روحانیون بعدها به روزنامه نگاران جراید فارسی قفقاز پیوستند و در گسترش زبان و ادبیات فارسی مؤثر واقع شدند.

علاوه بر این به دلیل ارتباط چند ساله قفقاز و ایران زبان فارسی تا حدی زبان فرهنگی منطقه محسوب می شد و تا پیش از انقلاب کمونیستی اکتبر 1917 در مکتب خانه های سنتی جنوب قفقاز گلستان سعدی تدریس می شد. (رک. همان، ص 39)

مجموع عوامل یاد شده باعث شد که مسلمانان قفقاز در جراید خود از زبان فارسی نیز استفاده کنند و قفقاز تبدیل به یکی از مراکز اصلی نشر جراید به زبان فارسی شد. از جمله نخستین روزنامه های قفقاز روزنامه "تفلیسکی رودوموسکی" { اخبار تفلیس } است که در ژوئن 1828 چند ماه پس از انعقاد

عهدنامه ترکمانچای در تفلیس، مرکز اداری قفقاز جنوبی منتشر شد. این روزنامه یکسال پس از انتشار در 1829 دارای ضمیمه‌ای به زبان فارسی شد. این روزنامه نخستین روزنامه فارسی زبان منتشر شده در روسیه و حتی ایران است. (رک همان، ص 18)

بدین ترتیب بسیاری از روزنامه‌های قفقاز دارای ضمیمه‌ها و مقالاتی به زبان فارسی شدند. اوج رشد روزنامه‌نگاری در قفقاز در فاصله سالهای 1905 تا 1917 است. پس از انقلاب 1905 روسیه و صدور بیانیه 17 اکتبر 1905 زمینه مساعدی برای انتشار جراید دارای گرایش‌های گوناگون مسلمانان روسیه فراهم آمد. مسلمانان قفقاز در فاصله دو انقلاب 1905 تا 1917 نزدیک به 160 نشریه منتشر ساختند که بسیاری از آنها از جمله روزنامه ترقی خواه/ارشاد به سردبیری میرزا صادق خان ادیب الممالک فراهانی دارای ضمیمه فارسی بودند. برخی از روزنامه‌ها نیز مثل *حقایق*، *نوروز* و *بیرق عدالت* یا تماماً به زبان فارسی و یا به صورت دو زبانه منتشر می‌شدند. (رک همان، ص 21) انتشار جرایدی با این حجم گسترده تأثیرات سیاسی و فرهنگی عمیقی بر جامعه ایران گذاشت. *میرزا علی اکبر طاهرزاده صابر*، صاحب منظومه *هوپ هوپ نامه* از مهمترین شخصیت‌های مطبوعاتی قفقاز در این دوره است. وی که در شهر شماخی زاده شده بود به دو زبان فارسی و ترکی شعر می‌سرود. او از فعال‌ترین همکاران مجله طنز *ملا نصرالدین* در قفقاز بود و سروده‌ها او بر بسیاری از نویسندگان و روشنفکران ایران در انقلاب مشروطه تأثیر گذاشت.

حضور نویسندگان مهاجر روشنفکر ایرانی نظیر *میرزا عبدالرحیم طالبوف* و *زین العابدین مراغه‌ای* نیز در قفقاز قابل توجه است. این نویسندگان با استفاده از آزادی نسبی که در قفقاز داشتند دست به قلم شدند و در راه روشنگری هموطنان خود کوشیدند با خلق آثاری چون کتاب احمد یا سیاحتنامه ابراهیم بیک در نثر و ادبیات فارسی انواع جدیدی را به وجود آوردند.

لازم به توضیح است که انتشار آثار فارسی در قفقاز تحت سیطره روسیه تزاری در شرایطی صورت گرفت که سیاست‌های کلی دولت روسیه تمایلی به گسترش زبان فارسی در قفقاز نداشت و از گسترش

ترکی آذری حمایت می کرد، چراکه با این کار از یکسو جلوی گسترش زبان فارسی را می گرفت و از دگر سو مانع از سیطره زبان ترکی عثمانی در قفقاز می شد. (رک، همان ص 36)

پس از انقلاب 1917 روسیه این کشور گرفتار جنگ داخلی شد. منطقه قفقاز نیز از این جنگ برکنار نماند. در مارس 1918 در پی درگیری آرامنه با مسلمانان هزاران نفر از مسلمانان آذری و ایرانی کشته شدند و بسیاری از ایرانیان مجبور شدند قفقاز را ترک کنند و مجالی برای فعالیتهای ادبی باقی نماند. پس از آرام شدن او ضاع و استقرار حکومت بلشویکی، بگیر و بندهای بلشویکهای شوروی مانع از فعالیتهای ادبی و فرهنگی آزاد و روزنامه نگاری بود. در حکومت شوروی ارتباط ایرانیان و قفقازیان با یکدیگر بسیار محدود شد و این حکومت بیش از حکومت تزاری در جهت زدودن هویت ایرانی قفقاز جنوبی تلاش کرد.

در حکومت شوروی زبان و ادبیات فارسی در قفقاز بیشتر از طریق مراکز دانشگاهی قفقاز معرفی و آموزش داده می شدند. دانشگاه تفلیس که نخستین و مهم ترین مرکز آموزش عالی قفقاز بود، نخستین و مشهورترین مرکز آکادمیک آموزش زبان فارسی و ایرانشناسی در قفقاز است. « هرچند در سال 1939 برای اولین بار کرسی زبان و ادبیات فارسی به طور رسمی در دانشگاه دولتی و مهم تفلیس تاسیس و فعالیت آن آغاز شد؛ اما از زمان تاسیس دانشگاه تفلیس یعنی 1918 در این دانشگاه زبان فارسی تدریس می شده است. » (**عسگری، 1384، ص 45**) پژوهشگاه خاورشناسی فرهنگستان علوم جمهوری نیز که در سال 196 تاسیس ده دومین مرکزی است که در گرجستان به تحقیق همه جانبه در فرهنگ ایرانی مشغول شده است. (رک کابادزه، 1375، ص 222)

امروزه در تمام دانشگاههای معتبر گرجستان، آذربایجان و ارمنستان تدریس زبان و ادبیات فارسی صورت می گیرد. همچنین در کتابخانه های قفقاز آثار ارزشمند زیادی از زبان فارسی نگه داری می شوند. یکی از مراکز مهم نگهداری آثار زبان و ادبیات فارسی در قفقاز کتابخانه فرهنگستان علوم جمهوری آذربایجان است. « کتابخانه فرهنگستان علوم آذربایجان غنی ترین اسناد خطی فارسی را در خود جای داده است به گونه ای که بخش آثار خطی فارسی آن دارای 5000 کتاب و سند و تعداد زیادی مینیاتور است » (**آزادی کناری، 1376، ص 130**)

منابع

1. آزادی کناری، شعبان. زبان و ادب فارسی در جهان، نامه پارسی، شماره 5، تابستان 1376، صص 100-256
2. بارتایا، نمادی. شاهکارهای ادب فارسی در گرجستان، سخن عشق، شماره 21 و 22، تابستان 1383، صص 26-31
3. جواهر الکلام، علی. عصر طلایی ادبیات ایران در قفقاز، فصلنامه تعلیم و تربیت، شماره 32 و 33، آذر و دی 1360، صص 509-513
4. درخشان، مهدی. پارسی سرایان خطه قفقاز، جستارهای ادبی، شماره 90 و 91، پاییز و زمستان 1369
5. رئیس نیا، رحیم و بیات، کاوه و معادیخواه، عبدالمجید و شکوری، ابوالفضل و شمس الواعظین، محمود و حکمت، علی و گرانیپایه، بهروز و کوهستانی نژاد، مسعود و محرابی، معین الدین و مرادی، نوروز و نیک بخت، رحیم و آذری، رضا. میزگرد: برر سی جراید فارسی قفقاز و آسیای میانه، روش شناسی تاریخ شفاهی، شماره 88، تابستان 1387 صص 15-44
6. عسگری، حسن. گزارش: نقش، جایگاه و تاثیر زبان و ادبیات فارسی در گرجستان، سخن عشق، شماره 27، پاییز و زمستان 1384، صص 44-61
7. کابادزه، د.ا. آموزش، ترجمه و نشر فرهنگ و ادب فارسی در گرجستان، ترجمه میرزا شکورزاده، ایران شناخت، شماره 3، زمستان 1375، صص 219-242

زبان و ادبیات فارسی در بالکان

شبه جزیره بالکان در جنوب شرقی قاره اروپا واقع شده و شامل کشورهای حوزه یوگوسلاوی سابق (صربستان، بوسنی و هرزگوین، کرواسی، مقدونیه، اسلونی، مونته نگرو، کوزوو)، یونان، آلبانی، بلغارستان، رومانی و قسمت اروپایی کشور ترکیه است. با وجود آنکه میان ایرانیان و مردم این منطقه ارتباط مستقیمی وجود نداشته است، بخش هایی وسیعی از این منطقه (شامل یوگوسلاوی سابق، قسمتی از شبه جزیره تراکیا که در ترکیه واقع شده و آلبانی) برای قرن ها حوزه نفوذ زبان و ادبیات و فرهنگ ایرانی بوده است. به این اعتبار بالکان سرحد غربی فرهنگ ارزشمندی به مرکزیت ایران بوده است که از سمت شرق تا چین و پامیر امتداد داشته است.

ایران و بالکان پیش از حکومت عثمانی

اغلب مورخین آغاز ارتباط و آشنایی مردم بالکان با زبان و ادبیات فارسی را به واسطه ترکان عثمانی و از قرن پانزدهم میلادی دانسته اند. این درست است که با اشغال بالکان به دست عثمانی ها و ورود سپاهیان آنها، زبان فارسی نیز به عنوان زبان ادب و یکی از سه زبان فرهنگی دنیای اسلام وارد منطقه شد، اما شواهدی وجود دارد که نشان می دهد زبان و فرهنگ برخاسته از ایران باستان پیش از ورود ترکان عثمانی بر مردم منطقه تاثیراتی داشته است. البته باید توجه داشت که این تاثیرات به هیچ عنوان به لحاظ قطعیت و کمیت و کیفیت قابل مقایسه با نقشی که عثمانیان در گسترش زبان و ادب و فرهنگ فارسی در بالکان داشتند نیست.

طبق فرضیه ای که دکتر یوسسپ میکوزی *بلومتال* در سالهای پایانی قرن هجدهم مطرح کرد، کرواتهای امروزی از بخش غربی ایران باستان به بالکان مهاجرت کرده اند. در کتاب *هویت کروات ها در*

ایران باستان دانشمندان آن سامان مفصل درباره این مساله توضیح داده اند. از جمله ادله ای که برای تایید این فرضیه به کار می رود، شباهت های زبانی صربوکرواتی با فارسی و بویژه فارسی باستان است. « همانندی های دو زبان فارسی و صرب و کروآتی ریشه در زبان مادری هند و اروپایی دارد و شامل واژه های پایه می شود. این مشترکات شامل واژه های پایه، ساختار های دستوری، همسانی در ساختارهای واجی و حالت اسم است. » (فتوحی، محمود، 1385، ص 95) برای مثال به تلفظ و صرف فعل بودن در دو زبان توجه کنید:

budem=بودم budeš=بودی bude=بود

budemo=بودیم budete=بودید budu=بودند

علاوه بر واژگان مشترک باستانی به لحاظ دستوری نیز همانندی های زیادی بین این زبان و فارسی باستان است. « چیزی که مسلم است، این است که اسلاوهای نخستین بخشی از میراث مشترک آریایی را از وطن اولیه با خود به بالکان آوردند. » (نصر اصفهانی، محمود، 1377، ص 5)

دومین نشانه از ارتباط فرهنگ باستانی ایران و مردم این منطقه را باید در میان بوگومیل های بوسنی و هرزگوین جستجو کرد. « بخش اعظم سنت و فرهنگ ایرانی از طریق پیروان مانوی و نئومانی ها و فرقه آن به نام بوگومیلا به بالکان رسید. » (همان، ص 5) بوگومیل های مانوی نه جذب کلیسای ارتدوکس شرقی شدند و نه جذب کلیسای کاتولیک غربی. آیین بوگومیل در قرن دهم میلادی در بلغارستان ظهور کرد و خیلی زود در بالکان منتشر شد. « طبق اسنادی که در دست است در حدود سالهای 1230 میلادی بوسنی مرکز شعبه هایی از مذهب مسیحی بود که نزد عامه مسیحی ها مرتد و اهل ارتداد شناخته می شدند. به عبارت دیگر بوسنی در آن زمان مرکز مانویت نو در اروپای جنوبی به شمار می آمد. » (بوکلانویچ، دیان، 1345، ص 162) واژه bog که در ابتدای نام فرقه مانوی بوگومیل وجود دارد همان بغ فارسی است. ظاهراً آیین مانوی ایرانیان طی گسترش جهانی خود به قفقاز و ارمنستان رفته و از آنجا به بلغارستان رسیده و در ادامه به بوسنی رسیده و به دلایل سیاسی و اقتصادی مورد پسند مردم ستمدیده و اشراف استقلال طلب آن دیار واقع شده است.

ورود اسلام به بالکان

ورود اسلام به بالکان ورود زبان و ادب فارسی و عربی و ترکی را با خود به همراه داشت. در مورد چگونگی ورود اسلام به بالکان نظریات متفاوتی وجود دارد که اهم آنها عبارتند از:

1. اسلام به زور نیروی نظامی عثمانی وارد بالکان شد. هرچند فتوحات عثمانی نقش غیر قابل انکاری در گسترش اسلام و متعلقات به آن در بالکان دارد، اما تاکید بیش از حد بر این عامل و آن را یگانه عامل استقبال از اسلام در این منطقه دانستن اغراق آمیز و غرض ورزانه است.
2. اسلام در قرن 9 میلادی از طریق قفقاز و به وسیله تجار و مبلغین مسلمان وارد بالکان شد.
3. اسلام در قرن 11 م از طریق دریای آدریاتیک به بالکان راه یافت
4. اسلام توسط آن عده از ایرانیانی که از شرف به آناتولی آمده و در قونیه اقامت گزیدند در منطق رواج یافت. (رک طاهری، مهدی؛ هاشمی نسب، سعید، 1389، ص 44)

حقیقت آن است که « اسلام قبل از تصرف بالکان توسط عثمانی ها به این منطق راه یافته و مبلغین فرق مختلف صوفیه مانند مولویه، نقشبندیه و بکتاشیه و زمینه اسلام گرایی را فراهم نموده و در ادامه با تصرف بالکان توسط عثمانی ها گرایش به اسلام شدت بیشتری یافت. » (همان، صص 44-45)

به جز صوفیان، بوگومیل‌های ساکن بوسنی نیز در پیروزی ترکها و گسترش سریع اسلام و فرهنگ آن نقش داشتند. بوگومیل‌ها که دل خوشی از دو کلیسای رسمی ارتدوکس و کاتولیک نداشتند حاضر نبودند در مقابل ترکان مقاومت جدی نشان دهند و پس از پیروزی آنها سریع و آسان اسلام را پذیرفتند. « چون مردم راضی به جنگیدن بر ضد ترکها نبودند حکومت بوسنی در 1463م به دست عثمانیان شکست خورد و هرزگووین همجوار بوسنی نیز در سال 1482م تحت تسلط ترکهای عثمانی درآمد. بوگومیلها منتظر ظهور فارقلیط بودند و هنگامیکه محمد فاتح سلطان عثمانی بوسنی را فتح کرد و امتیازاتی را که تا آن زمان مقامات کلیسای کاتولیک در بوسنی به دست آورده بودند لغو کرد این امر تاثیر زیادی در مسلمان شدن بوگومیلها

نمود و بوگومیلها محمد فاتح را به عنوان نجات دهنده خود از تسلط واتیکان و مجارستان شناختند.» (بوکدانویچ، دیان، 1345، ص 163)

در نتیجه خلاف آنچه برخی از غربی ها ادعا کرده اند، اجداد بسیاری از مسلمانان امروزی بالکان نه به زور شمشیر مسلمان شده اند و نه ترک تبارند؛ بلکه زمینه های حضور و گسترش اسلام پیش از ورود عثمانی ها در منطقه وجود داشته است و پس از ورود عثمانیها بسیاری از روستاییان اسلاو بالکانی ستمدیده از جور ارباب کلیسا با آغوش باز دین جدید را پذیرفتند و این زور سلاح های مسیحیان بود که پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی ترکیب جمعیتی بسیاری از مناطق بالکان را به زیان مسلمانان تغییر داد.

نقش عثمانیان در گسترش زبان و ادب فارسی در بالکان

« با ورود ترکان عثمانی به بالکان در قرن چهاردهم میلادی زبان و ادبیات فارسی هم وارد این منطقه شد. زبان فارسی زبان فرهنگ و ادب دربار امپراتوری ترکان عثمانی بود و در دستگاه حکومت عثمانی حکم رسانه فرهنگی قدرتمندی را داشت. این زبان توانست در پرتو محتوای فرهنگی و هنری اش نفوذ فذهنگ شرقی را در متصرفات عثمانی گسترش دهد و برای نظام سیاسی عثمانی پشتوانه کارآمدی گردد و در میان روشن فکران و اندیشه مندان قلمرو زیر سلطه ترکان شیفتگان بسیار یابد. از این رو، آموزش زبان فارسی در بالکان رواج یافت و فرهیختگان و روشنفکران بالکانی آشنایی با آن را نوعی فضل شمردند.» (فتوحی، محمود، 1385، ص 88)

عثمانیان در مدت پنج قرن حکومت خود بر بالکان، با اتخاذ تصمیم فرهنگی درستی، زبان فارسی را به عنوان یکی از ابزارها و بخشی از قدرت نرم جهان اسلام در میان تازه مسلمانان اروپا تبلیغ و ترویج کردند. در بلغراد، سارایوو، موستار، صوفیه، تیرانا، بخارست و آتن مکاتب بسیاری تاسیس شد که ترکی و عربی و فارسی را آموزش می دادند. بسیاری از رجال سیاسی و نظامی برخاسته از بالکان برای تکفل امور مهم از تعلیم عثمانی ها بهره گرفتند و ضمن آموزشهای خود زبان و ادبیات فارسی را در مدارس منطقه یا استانبول

آموختند و خود تبدیل به سفیران و حامیان اصلی این زبان و ادبیات در بالکان شدند. بدین ترتیب با تسلط عثمانیان ترکی زبان اجرایی و اداری، عربی زبان دینی و فارسی زبان ادبیات و هنر بالکان شد.

همچنین عثمانیان با حمایت از فرق صوفیه بالکان بویژه مولویه و اقدام به ساخت و اداره خانقاههای متعدد در بالکان کمک بزرگی به ترویج عرفان اسلامی-ایرانی و ادبیات عرفانی فارسی در بالکان کردند.

نقش عرفان و تصوف در گسترش زبان و ادبیات فارسی در بالکان

همانگونه که گفته شد باباهای صوفیه سالها پیش از لشکریان عثمانی از ایران و آناتولی به بالکان آمده بودند و به تبلیغ اسلام و عرفان می پرداختند. با آمدن عثمانی ها سرعت رشد تصوف در این ناحیه بسیار بیشتر از پیش شد. « حضور صوفیان در سپاه عثمانی که معروف به الب ارنلرها (پهلوانان واصل به حق) بودند موجب شد که طریقت های صوفیانه خیلی سریع در مناطق تسخیر شده فعال شده » (طاهری، مهدی؛ هاشمی نسب، سعید، 1389، ص 49) با حمایتی که عثمانی ها از صوفیه کردند اسلامی که در بالکان شکل گرفت، اسلامی صوفیانه شد. تصوف و عرفانی که در بالکان شکل گرفت منجر به توسعه زبان فارسی در منطقه شد. در حقیقت جاذبه شعر و ادب فارسی و اندیشه های متعالی عرفان و تصوف ایرانی زبان فارسی را در بالکان گسترش داد و علاقه مندان به اندیشه های عرفانی را جذب خود کرد.

از مراکز اصلی تعلیم عرفان و زبان و ادب فارسی در بالکان خانقاههایی بودند که پس از ورود عثمانیان به بالکان در منطقه و به خصوص در بوسنی و آلبانی تاسیس شدند. « به تقلید از خانقاه های ایرانی تکیه های بسیاری در بالکان تاسیس شد. فاضل پاشا شریفوویچ در اوراد مولویتی که تحقیق است درباره طریقه مولویه در یوگوسلاوی از 50 تکیه مولویه در بالکان یاد کرده است. » (فتوحی، محمود، 1385، ص 89) این خانقاهها برای قرن ها در بالکان فعالیت کردند و به تعلیم آثار عارفان بزرگ ایران زمین مثل مولوی و عطار و دیگران پرداختند. حتی بعد از آنکه به فرمان آتاترک در 1925 م درهای خانقاههای ترکیه

بسته شدند، تا زمان استیلاي کمونيستها و تیتو بر بالکان پس از جنگ جهانی دوم خانقاهها در بوسنی و مقدونیه و صربستان باز بودند.

فرقه های مختلف صوفیه مثل مولویه، قادریه، رفاعیه، بکتاشیه و غیره در بالکان فعالیت می کردند. در این میان مولویه که بیشتر در بوسنی فعال بودند و بکتاشیه که در آلبانی فعال بودند بیش از بقیه فرقه ها تاثیرگذار بودند. در میان شاعران پارسی گوی مولانا جایگاه خاصی در بوسنی داشته است. فرقه مولویه که از حمایت رسمی سلاطین عثمانی هم برخوردار بود تا به امروز در تعلیم مثنوی به مسلمانان بوسنی موثر و فعال بوده است. « گفته می شود در هر جایی که خانقاه طریقت مولوی وجود داشته، الزاماً مجلس مثنوی نیز تشکیل می شده است. از این رو طبیعی است که درویشان در خانقاه سارایوو نیز به تدریس و تفسیر و تاویل مثنوی مشغول بوده باشند. قدیمی ترین مثنوی خوان توکلی دده بود که در نیمه اول قرن 17 میلادی در سارایوو زندگی می کرد. وی آداب صوفیانه را در پرتو شیخ مولوی عتیق دده آموخت و پس از مرگ شیخ جانشین او شد و در خانقاه مولوی دربند پا شا سالها مثنوی را تفسیر و تاویل کرد. (موکر، موبینا، 1385، ص 42)

مثنوی خوانان در اصل شارحان و مترجمین محلی مثنوی بودند. توکلی دده مذکور اولین مثنوی خوان بوسنی نبوده است. « قبل از او هم مثنوی شناسانی در بوسنی وجود داشتند. یکی از آنها سیاهی مصطفی بوشناک است (قرن شانزدهم) که به ابن عربی و مولانا جلال الدین علاقه خاصی داشت و به لقب شارح مثنوی مشهور بود. « (درکیچ، منیر، 1385، ص 37) مثنوی خوانی و تدریس مثنوی منحصر به حوزه مولویه و یا صوفیه نبود. « عالمی به نام امین عیسویچ از هیچ فرقه صوفیانه پیروی نمی کرد و مثنوی را درس می داد و زبان فارسی را هم خوب می دانست. بعد از وفاتش در سال 1816 م اهالی سارایوو می گفتند: وفات یافت عیسوی؛ تمام شد مثنوی» (همان، ص 38) از دیگر مثنوی خوانان مشهور بوسنی حبیب دده است که خود به سبک مثنوی شعر می سروده است و دیوانی به نام مثنوی صغیر از او بر جای مانده است. (رک موکر، موبینا، 1385، ص 43) « به جز سارایوو مجلس مثنوی در خانقاه های موستار (Mostar)، لیونو (Livno)، تراونیک (Travnik) و ویسوکو (vioko) نیز تشکیل می شد » (همان، ص 44)

سنت مثنوی خوانی در دوران معاصر و تا به امروز هم در بوسنی و مقدونیه باقی مانده است و حتی در طول جنگ خونین بوسنی در دهه 1990 م نیز ادامه یافت. « در دوران معاصر یعنی اواخر قرن 19 م و قرن 20 م، حاج محمد جمال الدین چاوشویچ از سال 1905 م تا 1928 م مجدداً به خواندن مثنوی رومی و شرح و تفسیر و تاویل آن در محفل درویشان بوسنی و هرز گوین می پرداخت» (همان، ص 44) چاوشویچ رئیس‌العلمای یوگوسلاوی بود. جانشین او فیض‌الله افندی حاجی بایریچ تا زمان مرگ خود در 1990 م مثنوی خوان بود و دو جلد مثنوی را به بوسنیایی ترجمه کرد. (رک همان، ص 44) آخرین مثنوی خوان سنتی و مشهور بوسنی حافظ مولیچ بود که در سال 2011 م خاموش شد. وی حافظ قرآن کریم و گلستان سعدی بود و با تدریس مثنوی و حتفظ و سعدی در جهت گسترش آموزه‌های ایشان فعالیت می‌کرد.

به غیر از مولویه، بکتاشیه در آلبانی نیز در گسترش زبان و ادب و فرهنگ ایرانی موثر واقع شدند. « طریقت بکتاشی در قرن هجدهم توسط پاشاهای آلبانی به آن کشور راه یافت. در سال 1826 م سلطان محمد سوم قشون ینی چریه را در عثمانی منحل ساخت و قسمت اعظم آنها که از پیروان بکتاشی به شمار می‌رفتند به آلبان مهاجرت کردند و از این راه بکتاشیه در آلبانی توسعه زیاد یافت که بعدها برای آزادی و استقلال کشور آلبانی جنگیدند» (گلشنی، عبدالکریم، 1352، ص 53) خلاف مولویه که مورد حمایت عثمانی بودند، حکومت عثمانی با بکتاشیه رابطه خوبی نداشت و به نوعی بسیاری از بکتاشی‌ها به آلبانی تبعید شده بودند. « گرایش این طریقه به مذهب تشیع و خصوصاً علاقه بسیار زیاد پیروان آن به امامان شیعه اثنی عشری آنها را از سایر طرق متصوفه در عثمانی متمایز می‌ساخت. » (همان، ص 52) بکتاشی‌ها که تحت تاثیر تفکرات شیعی بودند، در حوزه ادبیات به ایران و حماسه‌ها و ادب شیعی توجه ویژه‌ای داشتند.

متأسفانه عصر تنظیمات دوره عثمانی ضربات مهلکی به ساختار اجتماعی صوفیان در ترکیه و بالکان وارد آورد و اگرچه عرفان و تصوف تا به امروز در بالکان زنده است، اما دیگر رونق گذشته را باز نیافت و در نتیجه به تبع آن زبان و ادب فارسی نیز در منطقه تضعیف شد.

زبان و ادبیات فارسی در بوسنی و هرزگوین

در میان کشورهای بالکان بوسنی حالت ویژه ای دارد. مردم بوسنی نخستین کسانی بودند که بدون مقاومت جدی اسلام را پذیرفتند و به دنبال آن بوسنی درگاه ورود اسلام و زبان و ادبیات فارسی به اروپا شد. قشر زبده ایشان ضمن فراگیری زبان عربی و ترکی، فارسی را نیز فرا گرفتند. همراه با این زبان شعر فارسی نیز وارد ادبیات بوسنی شد و شعرای فارسی مثل حافظ و سعدی و مولوی در برنامه های درسی مدارس و خانقاهها گنجانده شدند. (رک لاتیچ، جمال، 1377، صص 29-30) « به سخن یکی از ادبای این کشور، میلوراد برکیچ بیشتر از هر نقطه دیگری در بالکان بانگ فارسی در آن شنیده می شد » (آزادی، هادی، 1382، ص 48) « از قرن های 16 تا 19 میلادی در شهرهای سارایوو و موستار مراکز آموزش زبان فارسی و حلقهات مثنوی خوانی دایر بود و فرهیختگان بسیاری در این شهرها به فارسی می نوشتند و شعر می سرودند » (فتوحی، محمود، 1385، ص 89)

از جمله مراکز معروفی در بالکان که در آن علاوه بر سایر علوم به زبان و ادبیات فارسی نیز می پرداختند می توان به مسجد معروف قاضی خسرو بیگ در سارایوو، مدرسه علاء الدین ثانی در کوزوو و خانقاه و مولوی خانه موستار اشاره کرد. جالب و شگفت انگیز آن است که در بوسنی که ایالتی دور افتاده در امپراتوری عثمانی بود تعداد شعرا و نویسندگان به زبان فارسی و آشنایان به این زبان از خود ترکیه که همسایه دیوار به دیوار ایران بود بیشتر شد. (رک آزادی، هادی، ص 49) جمال لاتیچ درباره ارتباط مسلمانان بوسنی با زبان و ادب و فرهنگ ایرانی می گوید: « یک ضرب المثل هم رابطه مسلمانان بوسنا را با فرهنگ اسلامی ایران به بهترین وجهی تصویر می کند. در بوسنا می گویند: " در بهشت به زبان عربی تکلم می کنند، لیکن اگر بخواهی به بهشت برسی باید زبان فارسی بدانی." این بدان معنی است که خردمندانه ترین آثار علوم اسلامی به زبان فارسی نوشته شده اند و نخست باید آنها را بخوانی تا به بهشت برسی.» (لاتیچ، جمال، 1377، ص 30) برخی از ادبای مشهور فارسی دان بوسنی عبارتند از:

1. **احمد سودی:** احمد سودی ادیب متولد ساریو است. وی شروحنی به زبان ترکی بر بوستان و گلستان و حافظ نوشته است که از آن میان شرح او بر حافظ مشهور است و به فارسی ترجمه شده است. سودی در سال 1593م درگذشت.

2. **محمد نرگسی:** شاعر محبوب قرن شانزدهم بوسنی است. محل تولد او ساریو است. وی و پدرش هر دو قاضی بودند و نرگسی مدتی در شهرهای موستار و بانیالوکا به قضاوت پرداخت. (رک بوگدانویچ، دیان، 1343، ص 26) « در لشکر کشی های سلطان مراد چهارم بر ضد بغداد و ایروان در سال 1044 (1634) به دستور سلطان سمت وقعه نویسی بدو داده شد. در این جنگ در نزدیکی کیوزه (گیزه) از اسب به زیر افتاد و جان سپرد». (همان ص 26) وی دارای خمسه ای به تقلید از نظامی است. خمسه او پر از ابیات فارسی و عربی و ترکی بوده است. (رک همان، ص 27) « پاشا گیچ می گوید که نرگسی در غزلهای خود بوی گلهای شیراز را با بوی بنفشه های ساریو توأم کرده است. جان او از بوی مست کننده بنفشه های ساریو آکنده است. منظور پاشا گیچ این است که ضمن آنکه نرگسی از حافظ و به طور کلی شعرای شیراز و ایران متأثر بوده، تصانیف و اشعار عاشقانه بوسنی نیز در طبع او تاثیر عمیقی به جای گذاشته است» (همان، ص 27) متأسفانه از اشعار فارسی نرگسی جز چند بیتی باقی نمانده است.

3. **درویش پاشا بایزید آگیچ:** وی از صدر اعظم های عثمانی و شاگرد احمد سودی بود. در موستار به دنیا آمد. « در زادگاه خود موستار بنیادی برای تدریس و مطالعه مثنوی تاسیس کرد و از پیروان فرقه مولویه بود. وی به سال 1603م در نزدیکی بوداپست { در جنگ } کشته شد. درویش پاشا مولف کتاب مراد نامه است. این اثر ترجمه منظوم کتاب سخا نامه اثر بنایی شاعر ایرانی است » (فتوحی، محمود، 1382، ص 40)

« درویش پاشا دیوان شعری به زبان ترکی دارد و نیز دیوانی به زبان فارسی. وی قصد داشته که کتابی مفصل مثل مثنوی معنوی به رشته تحریر در آورد، ولی به نتیجه قابل توجهی نرسیده است.» (درکیچ، منیر، 1385، ص 36) پس از درویش پاشا موستار در چند قرن اخیر چون شیراز در زمان سعدی و حافظ مرکز شعر و ادب فارسی در بالکان شد و شعرای زیادی را در خود پرورش داد.

4. خسرو پاشا سوکولو: شاعر قرن یازدهم هجری. وی صدر اعظم عثمانی بوده و با این مقام با ایرانیان می جنگیده و تا همدان نیز پیش آمده است. (رک بوگدانویچ، دیان، 1343، ص 28) ابیاتی غنایی به فارسی از خسرو پاشا در بلبستان فوزی موستاری ثبت شده است.

5. رشدی: شاعر قرن یازدهم هجری و متولد موستار است. دارای غزل هایی عاشقانه به فارسی است. اشعار فارسی او را به اشعار عرفی شیرازی مانند کرده اند. (رک همان، ص 31)

6. محمد رشید بوسنوی: شاعر قرن یازدهم هجری است. از جمله اشعار فارسی او قصیده ای به فارسی در مدح حضرت علی (ع) است. برخی از ابیات این قصیده عبارتند از:

اسد الله علی آنکه شود گر مذکور افکندلرزه شکوهش به دل هفت اقلیم

ز سکونش کره ارض به وی نقطه نون حلقه عرش ز مجدش مثل حلقه میم الخ

7. زکی کیمیاگر: شاعر فارسی گوی قرن یازدهم و دوازدهم بوسنی است و علاوه بر شاعری به کیمیاگری نیز مشغول بوده است.

8. مصطفی لدنی: شاعر قرن 12 هجری اهل بوسنی. « پاشا گیچ و مالیچ می گویند که به تهران {؟} نیز آمده و به زبان فارسی در مسابقه با شعرای ایرانی شرکت کرده و این بیت او مورد تقدیر شاه آن روزگار واقع شده بوده است:

پناه سوزن عیسی به گوش من مویت به گوش دختر مریم پناه من گوش است

بعد از یک دوره زندگی پر ماجرا دوباره به مقام سفارت دولت عثمانی به ایران آمده در سال 1720 میلادی در استانبول درگذشته است. گویا مثنوی معنوی را هم شرح کرده است و اشعار ترکی و فارسی فراوان سروده است « (همان، ص 33)

9. فوزی موستاری: فوزی موستاری شاعر قرن دوازدهم هجری (18 میلادی) در موستار بوسنی و هرزگوین به دنیا آمد. وی شیخ مولویان در موستار بود. کتاب معروف و ارزشمند او به زبان فارسی، بلبستان نام دارد که به تقلید از گلستان سعدی نوشته شده است.

زبان و ادبیات فارسی در آلبانی

از قرن شانزدهم اسلام در آلبانی گسترش یافت و در قرن هفدهم اکثر مردم آلبانی به دین اسلام گرویدند. همانگونه که گفتیم آلبانی محل اقامت بسیاری از صوفیان بکتاشی بود. ایشان در ترویج ادب عرفانی و شیعی فارسی بسیار موثر واقع شدند. از مراکز اصلی زبان و ادب فارسی در آلبانی روستای فراشر و تکیه معروف آن در جنوب آلبانی بود. « فراشر اینک روستایی متروک است. تکیه این روستا نقش مهمی در تاریخ آلبانی داشته است. این تکیه در سال (1914م/ 1293ش) به دست یونانی ها ویران شد. اولین بابای تکیه فراشری فردی به نام بابا نصیب فراشری بود. وی نخستین کسی است که در فراشر به آلبانیایی، ترکی و فارسی شعر سروده است » (پشتدار، علی محمد، 1383، ص 130)

برادران فراشری از معروفترین فارسی دانان و فارسی سرایان آلبانی هستند که با استفاده از ادبیات فارسی ادبیات ملی آلبانی را تاسیس و تقویت کردند. کوچکترین این برادران شمس الدین سامی فراشری (1850م-1904م) بود. سامی و برادران بزرگترش عبدالله حسنو و نعیم فراشری از رهبران میهن پرستان آلبانی و تجدید حیات ادبی این کشور بودند. شمس الدین سامی علاوه بر ترکی و فارسی و عربی بر یونانی و فرانسوی نیز تسلط داشت. کار نویسندگی را با روزنامه نگاری آغاز کرد و در ادامه به نوشتن نمایشنامه و رمان پرداخت. نمایشنامه کاوه آهنگر او که با استقبال مردم آلبانی رو به رو شد باعث تبعیدش به طرابلس غرب در لیبی شد. (رک نصر اصفهانی، محمود، 1377، ص 8)

برادر دیگر او نعیم فراشری (1846م-1900م) بزرگترین شاعر پارسی گوی آلبانی و نیز شاعر ملی این کشور است. نعیم فارسی را در تکیه فراشر فرا گرفت. وی مدتی نیز در استانبول به تدریس زبان فارسی در مدارس اشتغال داشت و در آنجا یک جلد کتاب دستور زبان فارسی به نام قواعد فارسیه به طرز نوین نوشت که در سال 1288 ه.ق چاپ شد. نعیم اولین شعر خود به پارسی را در بیست و پنج سالگی سرود. (رک گلشنی، عبدالکریم، 1352، ص 51) در 1885 م نخستین دیوان شعر فارسی او با عنوان تخیلات منتشر شد.

« در بررسی اشعار نعیم دو نکته گفتنی است. نخست اینکه او از بکتاشی های آلبانی بوده و در اواخر قرن نوزدهم که اندیشه ناسیونالیسم در اروپا اوج گرفته بوده و اقوام ساکن متصرفات عثمانی در بالکان در جوش و خروش کسب استقلال ملی بودند، جوانا و روشنفکران بکتاشی در آلبانی واقعه کربلا را الهام بخش مبارزات ملی می دانستند و با بیان ستمگری های بنی امیه به بیدادگری های بیگانگان ترک عثمانی نظر داشتند. چنین تشبیه و مقایسه ای ریشه های کهن در احساسات علوی های آسیای صغیر دارد.

دوم اینکه شعر نعیم در عین حال که تحت تاثیر شعر عرفانی فارسی مخصوصا مثنوی مولوی است، تخیلات شاعرانه او از یک طرف از فرهنگ بومی آلبانی نشانه هایی دارند و از طرف دیگر از ادبیات زبان های اروپایی تاثیر پذیرفته است. در سخن او اگر زبان ناهمواری هایی دارد، معانی لطیف و نو آیین هستند و تکرار مضامین سنتی شعر فارسی نیستند. سادگی و روانی شعر او اشعار ایرج میرزا و غنی زاده و نخستین شعرهای دهخدا را به یاد می آورد» (نصر اصفهانی، محمود، 1377، ص 9)

از اشعار غنایی نعیم فراشوری منظومه گل‌های تابستان است. در این منظومه معروف زبان آلبانیایی شعری به نام نی (Filly) سروده است که شباهت زیادی به حکایت نی مثنوی مولانا دارد. یکی از اشعار حماسی معروف او منظومه حماسی کربلا به زبان آلبانیایی است. « حماسه شورانگیز کربلا خطاب به فرشته ای است که از جانب خداوند به زمین آمده و داستان فاجعه کربلا را برای شاعر توصیف می کند » (گلشنی، عبدالکریم، 1352، ص 54)

« محمد نعیم عقیده داشت که زبان شعر زبان فارسی است. نقل است که وی اشعار خود را ابتدا به فارسی می سرود، سپس به آلبانیایی ترجمه می کرد.» (پشتدار، علی محمد، 1383، ص 131)

زبان و ادبیات فارسی در بالکان پس از عثمانی

« در اثر ضعف حکومت عثمانی، جریان ملی گرایی با رهبری مسیحیان در منطقه بالکان در قرن 19 شروع به فعالیت نمودند. این جریان با تاکید بر زبان، تاریخ، دین و ادبیات مناطق خود به دنبال توسعه و گسترش ملی

گرایی بود» (طاهری، مهدی؛ هاشمی نسب، سعید، 1389، ص 53) با چیرگی ناسیونالیست های مسیحی بر بالکان طبیعتاً فرهنگ شرقی و زبانها و ادبیات مرتبط با آن جایگاه پیشین خود را از دست داد و رو به فراموشی رفت. جانشینان عثمانیان نه تنها با فرهنگ و زبان و ادبیات دنیای اسلام همدلی نداشتند، بلکه اساساً گاه تحمل حضور اروپاییان مسلمان را در بالکان نداشته اند. «بعد از شکست امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول و تجزیه آن، هر قسمتی به دست یکی از استعمارگران افتاد و به مرور در مناطق مختلف بالکان با سیاست هایی از قبیل کوچ اجباری مسلمانان و کشتار آنها در جنگ های داخلی جمعیت به نفع مسیحیان تغییر کرد.» (همان، ص 54) متأسفانه این وضعیت ناخوشایند تا آخر قرن بیستم هم ادامه یافت و طی جنگ دهه 1990 بوسنی و هرزگوین بیش از دویست و پنجاه هزار مسلمان کشته و یک میلیون نفر نیز آواره شدند. در چنین شرایطی پرداختن به زبان و ادبیات فارسی از میان عامه مردم رخت بر بسته و محدود به دانشگاهها و مراکز شرق شناسی شد.

از میان مراکزی که در آموزش زبان و ادب فارسی در بالکان در قرن بیستم موفق تر عمل کرده اند می توان به دانشگاه صوفیه بلغارستان اشاره کرد. «بعد از خروج عثمانی ها از بلغارستان در سال 1878 میلادی و اعلام مجدد استقلال این کشور کلاسهای زبان و ادبیات فارسی تا دیر زمان دایر بوده است، ولی به تدریج تعطیل می شود. تاریخ احیای تدریس زبان و ادبیات فارسی در بلغارستان در سال 1959 میلادی است» (آزادی، رها، 1382، ص 14) فارسی در دانشکده شرق شناسی بلغارستان ابتدا به عنوان زبان دوم تدریس می شد، اما پس از استقبالی که طی چند سال از آن صورت گرفت در سال 1994 به کرسی مستقل ایران شناسی تبدیل شد.

در یوگوسلاوی سابق توجه به شرق شناسی دیرتر از جاهای دیگر شروع شد و در نتیجه توجه آکادمیک به زبان و ادبیات فارسی دیرتر صورت گرفت. پدر شرق شناسی یوگوسلاوی و مطالعه و آموزش دانشگاهی زبان و ادبیات فارسی در یوگوسلاوی پرفسور فهیم بایراکتاروویچ (1889-1970) است. بخش شرق شناسی دانشگاه بلگراد در 1925م به همت او که خود شاگرد هانری ماسه مستشرق معروف بود تاسیس شد. او در همین سال تدریس زبان و ادبیات فارسی را نیز در دانشگاه بلگراد آغاز کرد. (رک فتوحی،

محمود، 1382، ص 142) وی «تا سال 1966 به مدت چهل و یک سال از عمر خود را صرف تدریس و تحقیق در ادبیات فارسی نمود و میراث ارزنده ای از خود به یادگار گذاشت.» (همان، ص 143) پس از او شاگردانش راه او را ادامه دادند.

نکته پایانی این است که اگرچه بعد از رفتن ترکان توجه به آموختن زبان و ادبیات فارسی در بالکان کم رنگ شد، اما ترکان عثمانی صدها واژه فارسی را با خود به بالکان آوردند که امروزه هم در بالکان زنده اند و در محاورات مردم به کار می روند. این واژه ها جدای از واژه های همسانی هستند که ناشی از ریشه مشترک هندواروپایی فارسی و زبانهای اسلاوی بالکان هستند.

منابع

1. آزادی، هادی. زبان و ادبیات فارسی در گذر تاریخ بلغارستان و کشورهای بالکان، صوفیه، وابستگی فرهنگی ج.ا.ا، چاپ اول، 1382
2. بوکدانویچ، دیان. آئین بگومیل: بازمانده کیش مانی در بالکان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره 54، آذر 1345، صص 158-174
3. بوکدانویچ، دیان. نویسندگان و شعرای فارسی گوی یوگوسلاوی، وحید، شماره 9، شهریور 1343، صص 26-33
4. پشتدار، علی محمد. محمد نعیم فراشری شاعر پارسی گوی و متعهد آلبانیایی، نامه پارسی، شماره 1، بهار 1383، صص 127-146
5. درکیچ، منیر. اهمیت مثنوی معنوی برای مردم بوسنی و هرزگوین، سخن عشق، شماره 31، پاییز و زمستان 1385، صص 35-40
6. طاهری، مهدی و هاشمی نسب، سعید. صوفیان و طریقت ها در منطقه بالکان، پژوهش های منطقه ای، شماره 4، تابستان 1389، صص 41-80
7. فتوحی، محمود. تاثیر زبان فارسی در زبان صرب و کروآتی، نامه فرهنگستان، شماره 32، زمستان 1385، صص 88-106
8. فتوحی، محمود. زبان فارسی و ایران شناسی در بلغراد، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره 7، مرداد 1382، صص 142-145

9. گلشنی، عبدالکریم. نعیم فراشری شاعر پارسی گوی آلبانی، خرد و کوشش، شماره 11-12، بهار و

تابستان 1352، صص 50-57

10. لاتیج، جمال. زبان و ادبیات فارسی در بو سنی و هرتسه گوین، نامه پارسی، شماره 9، تابستان

1377، صص 28-31

11. موکر، موبینا. تدریس و تفهیر مثنوی در بو سنی و هرزگوین، سخن عشق، شماره 31، پاییز و

زمستان 1385، صص 41-46

12. نصر اصفهانی، محمود. تاثیر فرهنگ ایران در یوگوسلاوی سابق، نامه پارسی، شماره 9، تابستان

1377، صص 5-27

زبان و ادبیات فارسی در آسیای میانه

آسیای میانه سرزمین های شمال رود آمودریا (جیحون) شامل می شود. امروزه کشورهای ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، قزاقستان و قرقیزستان در حوزه آسیای میانه جای گرفته اند. این منطقه به لحاظ سیاسی، فرهنگی و نژادی ادوار تاریخی متعدد و متفاوتی را تا به امروز پشت سر گذاشته است و در نتیجه ارتباط آن با زبان و ادبیات فارسی در ادوار مختلف تاریخی بسیار متفاوت است. از آنجا که آسیای میانه محل سکونت اولیه آریاییان هند و ایرانی پیش از مهاجرت به داخل ایران و نیز محل استقرار اولین حکومت های مستقل ایرانی پس از حمله اعراب و ظهور زبان فارسی دری به عنوان زبان رسمی ایرانیان است، این منطقه برای ایرانیان بسیار مهم و برانگیزاننده حسی نوستالوژیک است.

روابط فرهنگی ایران و آسیای میانه پیش از اسلام

تاریخ فرهنگی آسیای میانه پیش از اسلام به چند دوره مختلف تقسیم می شود. نخستین دوره حدود 3000 سال پیش از میلاد تا 1000 سال پیش از میلاد را در بر می گیرد. در این دوره فرهنگ مشترک دریای خزر- دریای سیاه بر منطقه حکمفرمایی می کند. این فرهنگ از شمال دریای سیاه تا شمال شرقی جیحون را پوشش می دهد. در این دوره اقوام هند و ایرانی مختلف نظیر اجداد ایرانیان و هندیان، سیت ها، سکاها، سارامدها و آلان ها دارای این فرهنگ مشترک بودند. برخی از شباهت های واژگانی و اساطیر مشترک هند و ایرانی یادگار همین دوره است. (رک علوی مقدم، مهیار، 1371، ص 165)

از آغاز هزاره دوم پیش از میلاد ایرانیان رفته رفته از دیگر هم نژادان آریایی هندی و سکایی خود جدا شدند و از موطن مشترک آریاییان در سرزمین های شمال شرق فلات ایران به درون این فلات پا نهادند. از هزار سال پیش از میلاد مرحله جدیدی در تاریخ آسیای میانه آغاز شد و کانونهای فرهنگی جدیدی در آسیای میانه به وجود آمدند. مهمترین کانون فرهنگی ای که در دوران باستان در آسیای میانه شکل گرفت سغد است. سغدیانا شامل تاجیکستان امروزی و بخش های شرقی ازبکستان امروزی می شد. زبان سغدی از زبانهای ایرانی شرقی است که در حدود هزاره اول میلادی به مدت ده قرن در ماوراء النهر رایج بود. در دوران باستان سغدی مهمترین زبان آسیای میانه بود و در بسیاری از نقاط آسیای میانه و جاده ابریشم زبان میانجی محسوب می شد. از زبان سغدی واژه های بسیاری وارد فارسی دری شده است. همچنین رسوم و فرهنگ سغدی نیز تاثیرات بسیاری بر ساکنان داخل فلات ایران گذاشته است. از جمله رسومی که از سغدیان به یادگار مانده است، می توان به سوگ سیاوش یا سووشون اشاره کرد. این منطقه در دوران هخامنشیان یکی از ساتراپی های (ایالت) بیست و نه گانه این امپراتوری با نام ساتراپی سغدیانا بوده است. (رک خدایار، ابراهیم، 1392، 32ص)

کانون فرهنگی مهم دیگر آسیای میانه که به اندازه سغد قدمت دارد، خوارزم است. این کانون فرهنگی در نواحی جنوبی و شرقی دریاچه آرال گسترده بوده و بخشهای وسیعی از ازبکستان و ترکمنستان را در بر می گرفته است. زبان و فرهنگ خوارزمی نزدیکی بسیاری به زبان و فرهنگ سغدی داشته است. حکم فرمایی خوارزمیان بر این منطقه و تمدن آنها تا سده نهم میلادی (سوم هجری) طول کشید. (رک علوی مقدم، مهیار، 1371، ص 165)

حوزه تمدنی دیگری که پس از تمدن های سغدی و خوارزمی در زمان اشکانیان در آسیای میانه به وجود آمد، امپراتوری کوشانی است. در مورد منشاء نژادی کوشانیان میان مورخان اختلاف است. ظاهراً کوشانها نیز قبایلی آریایی بودند که با آغاز سده های میلادی سکاهای یونانیان و دیگر اقوام آریایی را به جنوب راندند و بر منطقه باکتريا واقع در افغانستان امروزی و شمال آن مسلط شدند. امپراتوری کوشانی از قرن یکم تا سوم میلادی قدرتمندترین حکومت در آسیای میانه بود. (رک همان، ص 166) کوشانیان تا حد

زیادی زبان و فرهنگ ایرانی را پذیرفتند و عاقبت در زمان شاپور دوم ساسانی قلمرو حکومت آنان جزئی از سرزمین های تحت حکومت ساسانیان شد تا زمانیکه هیاطله برآن مسلط شدند. فرهنگ کوشانیان فرهنگی غنی و التقاطی از فرهنگها و آداب و رسوم مختلف نژادهای متعدد منطقه بود. مذهب ایشان بودایی بود و در هنرهای تصویری پیشرفته بودند. دو تندیس مشهور بودای بامیان در افغانستان از یادگارهای زمان کوشانیان است.

در قرن ششم به دنبال رقابت های امپراتوری های چین و روم با ایران و غلبه هون ها در قرن پنجم بر قلمرو کوشانیان و آسیای میانه، گروه های بزرگی از ترکان در شرق کوه های اورال و شمال چین در سیبری در جست و جوی نعمت های زندگی به آسیای مرکزی روی آوردند. با ورود اقوام مهاجم و مهاجر ترک به آسیای مرکزی فرهنگ ترکی نیز در کنار فرهنگ ایرانی در برخی نقاط آسیای میانه جای گرفت. (رک همان، ص 166)

به طور کلی در خصوص وضعیت سیاسی و فرهنگی آسیای میانه در دوران قبل از اسلام می توان گفت که این منطقه در زمان هخامنشیان نزدیک به دویست سال یکی از ولایات تابع هخامنشیان بود. پس از سقوط هخامنشیان در قرن چهارم پیش از میلاد تا ظهور اسلام در قرن هفتم میلادی این منطقه گاه به صورت دولت های تابع ایران و گاه به صورت دولت های مستقل و نیمه مستقل و ملوک الطوائفی اداره می شد. به لحاظ زبانی و فرهنگی تا حد زیادی تحت تاثیر ایران بود و به سبب حضور نژادهای مختلف در آن فرهنگی التقاطی داشت.

زبان و ادبیات فارسی در آسیای میانه تا قرن دهم هجری

آسیای میانه در عهد امویان به تصرف اعراب درآمد. « هنگامی که اعراب منطقه را اشغال کردند به زدودن فرهنگ و تمدن ایرانی آغاز کردند. نخست نام منطقه را از ورا رودان یا فرا رودان به عربی ترجمه و ماوراء النهر نامیدند. » (امیراحمدیان، بهرام، 1383، ص 163) خوشبختانه با به قدرت رسیدن سامانیان و رسمیت

یافتن زبان فارسی دری در قرن سوم هجری آسیای میانه بار دیگر و قوی تر و شکوهمندتر از هر بار هویت ایرانی خود را باز یافت. در روزگار حکمفرمایی سامانیان بر آسیای مرکزی « تمدنی از آمیزش ترکان، ایرانیان و اعراب پدید آمد که در عین حال ویژگی های فراملتی داشت و شاید نخستین نشانه های جهانی شدن اسلام در آن دوره بود. » (همان، ص 164)

تمدن و فرهنگ شکوهمندی که سامانیان بنیان نهادند سخت در پیوند با زبان و ادبیات فارسی دری بود. زبان فارسی دری یا فارسی نوین که امروزه در ایران و تاجیکستان و افغانستان بدان تکلم می کنند در قرن سوم و در دربار یعقوب لیث صفاری رسمیت یافت. سامانیان که خود را از نوادگان بهرام چوبین می دانستند و به احیای فرهنگ و تمدن ملی علاقه مند بودند از این زبان و سرایندگان به آن حمایت کردند. رودکی نخستین شاعر بزرگ پارسی گوی و پدر شعر فارسی، در قریه رودک در نزدیکی سمرقند در آسیای میانه به دنیا آمد و در دستگاه امیر نصر سامانی به شهرت و مقام رسید. در این دوران شاعران پارسی گوی بزرگی چون رودکی، دقیقی، ابوشکور بلخی، شهید بلخی، منجیک ترمذی، کسایی مروزی، عماره مروزی و صدها شاعر و نویسنده دیگر در دستگاه سامانیان و آسیای میانه پرورش یافتند. در حقیقت « آنچه که تحت عنوان عصر طلایی فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی به آن افتخار می کنیم، همان عصری است که تمدن عظیم ایرانی با مرکزیت بخارا و به مدد دولت سامانیان بر فراز تخت عاج آفرینش های جاودانی قرار گرفت و به اوجی رسید که آرزوی همه تاریخ ایران پس از خود شد. ادبیاتی که در این دوره شکل گرفت جزو اصیل ترین، مردمی ترین و زیباترین ادبیات جهان بوده و هست. بخارا و سمرقند و دیگر شهرهای ما وراء النهر با داشتن مشاهیری چون رودکی، دقیقی، ابن سینا، فارابی، بیرونی و عنصری همواره نقش کلیدی و محوری در ادبیات و فرهنگ ایرانی-اسلامی داشته است. » (فرمehینی فرهانی، محمد حسین، 1386، ص 29) سامانیان شرایط بی نظیری را برای فعالیت های فرهنگی و ادبی در آسیای میانه و شرق ایران به وجود آوردند که این شرایط پس از ایشان نیز تا مدتها باقی ماند. « کتابخانه معروف سامانیان که تا قرن چهارم هجری در بخارا دایر بود از بزرگترین کتابخانه های دنیای اسلام محسوب می شد. » (آزادی کناری، شعبان، 1376، ص 136)

از روزگار سامانیان تا روی کار آمدن صفویان تقریباً سرنوشت فرهنگی و ادبی آسیای میانه و باقی ایران یکسان است و سرنوشت سیاسی آن دو نیز بسیار شبیه و نزدیک است. اگرچه ترکیب جمعیتی و قدرت سیاسی در آسیای میانه پس از سامانیان به نفع ترکان تغییر کرد، اما به لحاظ فرهنگی و ادبی آسیای میانه کاملاً تحت تاثیر زبان و فرهنگ و ادب ایرانی بود. با سقوط دولت تضعیف شده سامانی قراخانیان یا آل افراسیاب بر ماوراء النهر مسلط شدند. قراخانیان نخستین سلسله ترک نژادی بودند که بر ترکستان غربی فرمانروایی کردند. « روند ترک شدن آسیای مرکزی پس از افول سامانیان و بر روی کار آمدن قراخانیان شروع شد. » (*امیراحمدیان، بهرام، 1383، ص 170*) و « به روزگار سلجوقیان در حدود اواسط قرن یازدهم میلادی کفه تناسب عددی مردم ایرانی زبان در آسیای میانه به نفع ترک زبانان بر هم خورد » (سنایی، مهدی، 1376، ص 217)

همانگونه که گفتیم علیرغم آنکه ایرانیان به لحاظ قدرت سیاسی و جمعیتی دست بالا را در آسیای میانه از دست دادند، تا قرن ها زبان و ادب فارسی به عنوان زبان و ادب رسمی در آسیای میانه از جانب حاکمان پذیرفته شده بود و شعرا و ادبای پارسی گوی بسیاری از آن سامان برخاستند. « در این میان جریان تصوف و عرفان نیز به نفوذ زبان فارسی کمک می کرد، به طوریکه زبان عربی به عنوان زبان دینی-علمی و زبان فارسی هم به عنوان زبان عرفان و ادب منطقه اسلامی آسیای مرکزی مورد استفاده قرار می گرفت . » (*امیراحمدیان، بهرام، 1383، ص 171*)

از روزگار غزنویان تا تیموریان شعرا و نویسندگان بزرگی در آسیای میانه ظهور کردند که برخی از آنها عبارتند از: عسجدی مروزی، انوری ابیوردی، ادیب صابر ترمذی، عمق بخاری، نظامی عروضی سمرقندی، دولتشاه سمرقندی، محمد نسوی و دهها شاعر و نویسنده پارسی گوی کوچک و بزرگ دیگر.

با حمله چنگیز خان مغول به ایران خراسان و ترکستان به خاک و خون کشیده شدند و آسیای میانه دیگر هرگز شکوه تاریخی و فرهنگی و ادبی گذشته خود را باز نیافت. شهرهایی چون گرگانج و سمرقند و مرو به کلی ویران شدند و بسیاری از شعرا و ادبای ماوراء النهر کشته و آواره شدند و مجالی برای پرداختن به شعر و ادب در ماوراء النهر باقی نماند. با حمله چنگیز عمر دولتهای ایرانی-ترکی نیز در آسیای میانه به

پایان رسید و عناصر ترکی و مغولی بسیاری منطقه را فرا گرفت. در قرون 14 و 15 میلادی خانان جغتای بر آسیای میانه فرمان می‌راندند. آنها ابتدا در آغاز قرن 15 بخش غربی قلمرو خود را به تیمور لنگ واگذار کردند و در ادامه در اوایل قرن شانزده با از دست دادن تاشکند حکومت خود را به ازبکان واگذار کردند. در اواخر قرن نه و اوایل قرن ده همزمان با دوران حکومت طولانی سلطان حسین بایقرا (873ق-911ق/1470م-1506) هویت جدید ترکی-مغولی به نام جغتایی در آسیای میانه تثبیت شد و امیر علیشیر نوایی در مقام بنیانگذار ادب ترکی جغتایی به آن هویت بخشید.

امیر علیشیر نوایی (844ق-906ق) شاعر و سیاستمدار و ندیم و وزیر و مشاور دانش دوست و ادب پرور سلطان حسین بایقرا بود که به دو زبان فارسی و ترکی جغتایی شعر می‌سرود و به همین دلیل به او ذوللسانین می‌گفتند. وی در شعر ترکی نوایی و در شعر فارسی فانی تخلص می‌کرد. نوایی با سروده‌ها و نوشته‌های خود توانست زبان ترکی ازبکی را به سطح یک زبان ملی ارتقا دهد. «امیر علیشیر نوایی با الهام از زبان و ادبیات فارسی گنجینه‌پر باری را در ادبیات ترکی جغتایی ایجاد کرد که یک سره رنگ و بوی آثار شاعران و عارفان ایرانی را داشت.» (خدایار، ابراهیم، 1390، ص 57) «تاثیر وی در انتقال روح فرهنگ ایران و آثار بزرگان آن از جمله فردوسی، نظامی گنجوی، عطار نیشابوری، سعدی، حافظ و جامی به ازبکی قابل هرگونه احترام است.» (همان، ص 53) امیر علیشیر کتاب مشهوری در مقایسه دو زبان ترکی و فارسی به نام محاکمه اللغتين دارد. از دیگر آثار معروف او منظومه لسان الطیر است که در واقع نظیره یا ترجمه آزادی است از منطق الطیر عطار به ترکی جغتایی.

در قرن نهم و دهم با رونق و تقویت ادبی زبان ترکی جغتایی بسیاری از آثار ارزنده ادب فارسی به این زبان ترجمه شد. اولین تالیفی که از فارسی به ترکی ترجمه شده است، کتاب سندباد نامه است. ملک سعید افتخار الدین قزوینی متوفی به سال 688 ه.ق که معاصر مولف بوده است کتاب سندباد نامه را از فارسی به ترکی در آورده است. (رک/امیر احمدیان، بهرام، 1383، ص 186) پس از آن در قرون نه و ده هجری بازار ترجمه از فارسی به ترکی رونق گرفت و آثار بسیاری به این زبان ترجمه شد که برای مثال می‌توان به ترجمه سیف سرایی از گلستان سعدی یا ترجمه قطب خوارزمی از خسرو و شیرین در قرن ده به

ترکی اوغوز-قپچاق اشاره کرد. (رک همان، ص 186) این ترجمه ها و تاثیری که امیر علی شیر نوایی، بانی ادبیات ترکی آسیای میانه از زبان و ادبیات فارسی گرفته بود باعث شد که ادبیات ترکی ملل آسیای میانه متأثر از ادبیات فارسی بشود.

زبان و ادبیات فارسی در آسیای میانه از صفویه تا شروع روسی سازی منطقه

روابط سیاسی ایران با منطقه آسیای مرکزی از قرن دهم هجری قمری همزمان با تشکیل دولت صفویه در سال 907 ق در ایران و دولت شیبانیه در سال 905 ق در ماوراالنهر رو به سستی و از هم گسیختگی نهاد. شیبانی ها « مخلوطی از مغول ها و ترک از نسل شیبان از نوادگان چنگیز بودند که در حاشیه های جنوبی کوه های اورال استقرار داشتند. در آغاز قرن پانزدهم آنها ازبک (اوزبک) نام گرفتند. «(امیر/حمیدیان، بهرام، 1383، ص 173) فرمانروایی شیبانیان در آسیای مرکزی بعدها تبدیل به خانات بخارا و خیوه و خوقند شد. شیبانیان تا سال 1597 بنا بر دلایل سیاسی و مذهبی با صفویان ایرانی در نزاع بودند تا آنکه سرانجام در 1598م از ایران شکست خوردند. پس از ایشان قرقیزها و قزاقها در صحنه آسیای مرکزی فعال شدند. (رک همان ص 194) از این زمان به بعد سرنوشت سیاسی و فرهنگی ایران و آسیای مرکزی تا حد زیادی از یکدیگر جدا می گردد. دولت های ترک نژاد شیبانی، اشترخانی و منغیتی که از قرن شانزدهم تا بیستم بر آسیای مرکزی حکومت می کردند هیچ کدام دلبستگی چندانی به زبان و ادبیات فارسی نداشتند و به حمایت جدی از آن نپرداختند و در نتیجه ستاره اقبال زبان و ادبیات فارسی در آسیای میانه رو به افول نهاد.

با وجود همه ناملایمات، زبان و ادبیات فارسی در آسیای میانه ریشه دارتر از آن بود که به یکباره محو شود و تا زمان اشغال سرزمینهای آسیای میانه به دست روس ها به حیات نیرومند خود در آسیای میانه ادامه داد. در مورد دلایل ادامه حیات زبان و ادبیات فارسی در آسیای میانه موارد زیر قابل توجه اند:

1. حضور تاجیکان در آسیای میانه: تاجیکان فارسی زبان در دریای آسیای میانه همچون جزیره

ای ایرانی بودند که تا کنون پاسدار زبان و ادبیات فارسی در آن منطقه بوده اند. به سبب وجود تاجیکان « با وجود تسلط ترکها بر بخشهایی از آسیای میانه و حاکمیت فرهنگ ترکی، تا اوایل

سده بیستم میلادی زبان فرهنگی مناطق و جمعیت های غیر مهاجر در آسیای میانه بود و زبان ترکی نتوانست بر زبان فارسی پیشی گیرد. « (علوی مقدم، مهیار، 1371، ص 166)

2. تاثیر زبان و ادبیات فارسی بر زبان و ادبیات ترکی آسیای میانه: همانگونه که گفتیم امیر

علیشیر نوایی بنیانگذار ادبیات ترکی جغتایی سخت تحت تاثیر ادبیات فارسی بود و از بسیاری از مضامین و درون مایه های شعر و ادب فارسی بهره برد و ادبیات ترکی آسیای میانه را با تاسی از ادبیات فارسی شکل داد. امیر علیشیر نوایی، مختوقلی فراغی، آبی، احمد دانش و صدرالدین عینی که از شعرای مشهور و مورد احترام در جمهوری های آسیای میانه هستند همگی تحت تاثیر مکاتب ادبی ایران بوده اند و خودشان به صراحت این نکته را بارها یادآور شده اند. (رک سنایی، مهدی، 1376، ص 238)

همچنین زبان فارسی در گنجینه واژگانی زبان های آسیای میانه نیز تاثیر زیادی گذاشته بود. « حدود ده تا چهل درصد دارایی واژگان زبان های ترکی تبار این منطقه فارسی است یا اینکه لغات عربی است که از طریق زبان فارسی به این زبانها راه یافته است. « (خلدیار، ابراهیم، 1390، ص 49) و یا برای مثال « از سه گویش رایج در قرقیزستان (شمالی، جنوب شرقی و جنوب غربی) گویش جنوب غربی متأثر از زبان فارسی است « (سنایی، مهدی، 1376، ص 234)

3. پذیرش فرهنگ و رسوم ایرانی از جانب ملل آسیای میانه: مردم آسیای میانه به رغم اختلافات

نژادی و زبانی، بسیاری از آداب و رسوم ایرانی از جمله جشن نوروز را از دیر باز تا کنون پذیرفته و حفظ کرده اند. برای مثال « در دره فرغانه { واقع در کشورهای ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان امروزی } هنوز هم عنصر غالب فرهنگی، فرهنگ ایرانی است. عید نوروز در این وادی با شکوه تمام جشن گرفته می شود. آداب و رسوم ایرانی در بین مردم رواج دارد، اگرچه برخی به زبان ترکی (قرقیزی، ازبکی) نیز سخن می گویند. « (امیر احمدیان، بهرام، 1383، ص 158)

4. پذیرش زبان فارسی به عنوان زبان اداری از جانب خانات ترکستان: تا پیش از حضور

استعمارگران روس در منطقه مساله قومیت و ملیت در تعیین مرزبندی های فرهنگی و ادبی منطقه چندان مطرح نبود و خانات ترکستان فاقد اندیشه های ناسیونالیستی شدید بودند. جنگ ها و نزاع های خانات ترکستان با دولت های ایرانی بیش از آنکه جنبه قومی و ملی داشته باشد جنبه مذهبی و اقتصادی داشت. این مساله باعث شد که خانات بخارا زبان فارسی را به عنوان زبان ادبی و اداری قلمرو تحت حکومت خود بپذیرند. عدم توجه و حمایت ایشان از نویسندگان و سرایندگان به زبان فارسی را نمی توان ناشی از عناد ایشان نسبت به این زبان و ادب دانست، بلکه رویه ای کلی بود که نسبت به زبان و ادب مادری خود ایشان نیز اعمال می شد.

بنابر این از عصر صفویه تا زمان اشغال آسیای میانه به دست روس ها در قرن نوزدهم فارسی به عنوان زبان اداری و ادبی در سراسر آسیای میانه به حیات خود ادامه داد. در تذکره فخری هروی منسوب به قرن شانزدهم میلادی موسوم به روضه السلاطین نام هشتاد نفر پادشاه و شاهزادگان شعر گو ذکر شده است که اکثر از روی اصل و نژادشان ترک و مغول بوده اند ولیکن همگان تحت نفوذ فرهنگ و زبان فارسی قرار داشتند.» (تورسان زاده، اکبر، 1370، ص 501)

عبدالله خان شیبانی قدرتمندترین امیر شیبانی در حالیکه با صفویان می جنگید و علمای دیار او خراسان را دار الحرب اعلام کرده بودند و جان و مال خراسانیان را مباح شمرده بودند، خود به زبان فارسی شعر می سرود و مورخ درگاه او حافظ تنیش کتاب شرف نامه شاهی را به فارسی تالیف کرد. در زمان جانشینان شیبانیان یعنی اشترخانیان نیز فارسی زبان ادبی ماوراءالنهر بود و مورخی چون محمد یوسف منشی نویسنده تذکره مقیم خانی را به فارسی نوشت. از آخرین نویسندگان و سرایندگان به زبان فارسی پیش از اشغال کامل آسیای میانه به دست روس ها می توان به احمد دانش، پزشک، ریاضی دان، منجم، مورخ و ادیب و شاعر تاجیک اشاره کرد که در 1827 میلادی در بخارا به دنیا آمد و در هیات سفارت امارت بخارا به سن پترزبورگ روسیه رفت. وی کتاب نوادر الوقایع درباره این سفر و باقی کتابهایش را به زبان فارسی نوشته است.

زبان و ادبیات فارسی از قرن نوزدهم میلادی تا کنون در آسیای میانه

از روزگار شیبانیان تا دوره قاجار به دلیل نزاع های پی در پی حاکمان ماوراء النهر و ایران که بیشتر رنگ و بوی مذهبی داشت روابط فرهنگی و سیاسی دو سوی جیحون تحت تاثیر قرار گرفت. در قرن نوزدهم هم شاهان قاجار در ایران و هم خان نشین های بخارا و خوقند و خوارزم موقعیتی دشوار و اسف بار داشتند. ضعف و نابسامانی حکومت های ایران و آسیای مرکزی در سالهای آغازین نیمه دوم قرن نوزدهم قشون بنیان برافکن تازه نفس و قدرتمند روسیه را برانگیخت تا بخشهای وسیعی از آسیای میانه را تصرف کند. روسها که قبلاً طی دو عهدنامه ننگین گلستان و ترکمنچای قفقاز را از ایران جدا کرده بودند طی بیست و سه سال یعنی 1853 تا 1876 با خیالی آسوده توانستند آسیای میانه را به تابعیت و تحت الحمایگی خود در آورند. در 1868 خانان بخارا، در 1873 خانان خیوه و در 1876 خانان خوقند به تصرف کامل ارتش روسیه درآمدند و تحت الحمایه روسها شدند. در 1880 با انعقاد معاهده آخال بین ناصرالدین شاه قاجار و روسها حاکمیت روسها بر سرزمین های ترکمن نشین شرق دریای خزر نیز رسمیت یافت و برای نخستین بار ایران و روسیه در شرق دریای خزر با یکدیگر همسایه شدند.

روسها از قرن نوزدهم به بعد چه در زمان تزارها و چه در زمان شوروی برای روسی ساختن آسیای مرکزی از یک سو دست به کشتار مردم، کوچ اجباری ساکنان آسیای میانه، و ساخت روستاهای روس نشین زدند و از دگر سو سعی کردند هویت اسلامی و تاریخی مردم منطقه را از ایشان بگیرند و نخبگان این جوامع را با ایدئولوژی و خواسته های حاکمان سنت پترزبورگ و مسکو همراه سازند.

با وجود تاثیر منفی روسیه تزاری زبان و ادبیات فارسی در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به حیات خود در جوامع آسیای مرکزی کم و بیش تا زمان کمونیست ها ادامه داد. « تا پیش از وقوع انقلاب 1917م در مناطق تحت اشغال آسیای مرکزی که پس از انقلاب به ترکستان روس تغییر نام داد و پیش از انقلاب های 1920 امارت های بخارا و خوارزم؛ زبان فارسی نماد دانایی در این منطقه بود و مردم از دریچه این زبان و ادبیات آن با دنیای دانش آشنا می شدند.» (خلدیار، ابراهیم، 1390، ص 49) همچنین تا قبل از هجوم بلشویک ها بسیاری از حاکمان و امیران و صاحب منصبان منطقه کماکان از زبان فارسی نیز استفاده می کردند

و به فارسی می نوشتند. در مکاتب و مدارس آسیای مرکزی نیز زبان و ادبیات فارسی تدریس می شد. پند نامه منسوب به عطار از جمله کتابهایی است که در مکتب خانه های آسیای مرکزی تدریس می شد و تاثیری شگرف در زندگی مردمان این منطقه داشته است. (رک همان ص 48)

« در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی در شهر بخارا مدرسه " کالگتاش " تاسیس شد که یکی از مدارس مهم این منطقه بود. شاعران این دوره به زبان عربی و فارسی تسلط داشتند و بعضی از آثار معروف ادبیات فارسی را به زبان قزاقی بازگویی کردند. یکی از این آثار شاهنامه فردوسی است. شاهنامه به قلم " آرض ملا "، " سُدی جهانگیر "، " ترمغنت ایزتلاف " به رشته نظم قزاقی درآمده است. تعداد علاقه مندان به شعر فارسی در این دوره بسیار زیاد بوده و در مدارس همواره در کنار علوم دینی و زبان عربی، ادبیات فارسی نیز تدریس می شده است. » (*امیراحمدیان، بهرام، 1383، ص 176*) یکی دیگر از ادبای فارسی دان آسیای مرکزی که در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم که در آشنا ساختن مردم آسیای مرکزی با ادبیات فارسی تلاش بسیاری انجام داده است شاه کریم قوادی بردی (متولد 1858) است. شاه کریم شعرای معروف قزاقی احیاگر ادبیات عرفانی قزاقی است. (رک قمبربکاو، غالیه، 1384، ص 67) شاه کریم با ترجمه غزلهای حافظ، مثنوی مولانا و گلستان سعدی موجبات آشنایی هرچه بیشتر قوم قزاق را با زبان و ادبیات فارسی در قرن نوزده و بیست فراهم آورد.

در زمان تزارها نشریاتی نیز به زبان فارسی در آسیای مرکزی منتشر شدند. البته نشریات فارسی زبان آسیای میانه به دلیل استبداد حکومت تزاری و خانات آسیای مرکزی به نسبت قفقاز و دیگر نقاط در عهد قاجار بسیار کم بودند. معروفترین نشریه فارسی زبان آسیای میانه بخارای شریف به مدیریت میر حیدر پور خواجه قاسم بود که احتمالاً از 1912 میلادی منتشر شد. این نشریه بعدها ضمیمه ای را به زبان ترکی ازبکی به نام توران منتشر ساخت. بخارای شریف که در بعضی مقالات خود به موضوع پرورش زبان و ادبیات فارسی نیز می پرداخت در 1913م به درخواست نمایندگی سیاسی تزار و همراهی خان بخارا توقیف شد.

پس از انقلاب بلشویکی 1917 روسیه و تسلط بلشویکهای شوروی بر آسیای میانه، در زمان استالین تلاش روسها برای مهندسی تصنعی زبان و ادبیات و فرهنگ در آسیای میانه و قطع رابطه طبیعی این منطقه با

گذشته تاریخی خود چندین برابر شد و از این رهگذر لطمات جبران ناپذیری به زبان و ادبیات فارسی در آسیای میانه وارد شد. در این دوره به منظور از بین بردن اتحاد مسلمانان آسیای مرکزی در کنار هویت های تاجیکی و ازبکی هویت های قومی محلی ترکمنی و قزاقی و قرقیزی نیز تقویت شدند و در نهایت از سال 1920 تا 1936 هر کدام با زبان رسمی خود در منطقه صاحب مرزهای ملی و کشورهای مستقل شدند. رک خدایار، ابراهیم، 1392، ص 34) در این مرزبندی های سلیقه ای استالینی توجه درست و دقیقی به ویژگی های جوامع آسیای مرکزی و دیگر نقاط صورت نگرفت و پاره ای از مردم متعلق به یک فرهنگ و زبان خاص در درون جامعه سیاسی و فرهنگی دیگری جای داده شدند که در نتیجه آن تا به امروز شاهد ناآرامیها و مشکلات سیاسی و فرهنگی بسیاری در جمهوری های شوروی سابق هستیم. در آسیای مرکزی « بدشویک ها به انتقام حمایت تاجیک های مسلمان سمرقند و بخارا از جنبش های ضد کمونیستی، پس از سرکوب آنان و برقراری حکومت شوروی این قلمروهای ایرانی تبار را از قلمرو فارس زبانان منتزع و به قلمرو حاکمیت ازبکستان دادند.» (امیر احمدیان، بهرام، 1383، ص 175) بنابر این بدشویکهای روس در اولین اقدام قلمرو تاجیک ها و زبان فارسی را که چون پیکری زنده بود به چند پاره جدا از هم تقسیم کردند. از دیگر اقداماتی که کمونیستها برای زدودن هویت تاریخی و اسلامی آسیای مرکزی صورت دادند، می توان به تبلیغات و تلاشهای فرهنگی مستمر کمونیستی، تخریب بناهای تاریخی و سوزاندن و گم کردن بسیاری از کتابها و نسخه های خطی، تغییر نام شهرهای منطقه، اسکان روسها در آسیای مرکزی، وادار ساختن مردم به کوچ های اجباری هدفمند و تلاش برای تحمیل زبان روسی به عنوان زبان رسمی و اداری منطقه آسیای میانه اشاره کرد.

از دیگر اقدامات ضد فرهنگی و استعماری روس ها تغییر خط اجباری مردم آسیای مرکزی بود که آنها را از گذشته خود جدا کرده است. تا سال 1929 خط رایج در کل آسیای مرکزی خط فارسی بود. در این سال تا 1940م خط فارسی جای خود را به خط لاتین داد و ده سال بعد خط لاتین تبدیل به خط سیریلیک (خط روسی) شد به گونه ای که امروزه پس استقلال کشورهای آسیای میانه مردم این کشورها قادر به خواندن به خط نیاکان خود نیستند.

همچنین در زمان شوروی روابط ایران و آسیای مرکزی در تمام جنبه ها در پایین ترین سطح خود قرار گرفت، بلکه به کلی قطع شد. « این دیوار آن چنان بلند و غیر قابل نفوذ بود که به طور مثال تاجیکان پس از گذشت حدود 40 سال (1965م) از وجود شعر نو در ایران اطلاع یافتند و آن هم از طریق کتابخانه های شهر هرات و به و سیله ادبایی چون " بازار صابر" که به عنوان مترجم شوروی ها به افغانستان اعزام شده بود. « (فرمهبینی فراهانی، محمد حسین، 1386، ص 30)

بدین ترتیب در قرن بیستم زبانهای فارسی و عربی در آسیای میانه کنار زده شدند و زبان روسی به عنوان زبان اداری و علمی و ادبی جایگزین آنها در آسیای میانه شد. به دنبال سیاستهای فرهنگی شوروی و قطع ارتباط تاجیکان با ایران نیز ادبیات تاجیکی رو به افول نهاد و زبان فارسی تاجیکی نیز به دلیل تغییر خط و ورود اصطلاحات روسی بدان با مشکلاتی رو به رو شد.

هم اکنون پس از فروپاشی شوروی زبان فارسی زبان رسمی تاجیکستان است. به غیر از تاجیکستان که محل اصلی استقرار فارسی زبانان است، مناطقی همچون بخارا و سمرقند و فرغانه در جمهوری ازبکستان و ایبورد و نسا و مرو در جمهوری ترکمنستان اقلیم های کوچکی هستند که زبان فارسی را در خود زنده نگه داشته اند.

خوشبختانه پس از فروپاشی شوروی و استقلال کشورهای آسیای میانه روابط فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و این کشورها به گرمی از سر گرفته شده است و مردم این کشورها که در پی بازیابی هویت دینی و فرهنگی خود هستند به میراث گذشته خود توجه خوبی نشان می دهند. سابقه فرهنگ و هنر و زبان ایرانی در آسیای مرکزی موجب شده است که پس از استقلال جمهوری های آسیای مرکزی در دانشگاه های آنها توجه خاصی به زبان و ادبیات فارسی شود و بخش های آن رونق یابد.

منابع

1. آزادی کناری، شعبان. زبان و ادب فارسی در جهان، نامه پارسی، شماره 5، تابستان 1376، صص 100-256
2. امیر احمدیان، بهرام. تعامل فرهنگی ایرانیان و ترکان در آسیای مرکزی، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 48، زمستان 1383، صص 157-194
3. تورسان زاده، اکبر، زبان پیوند اصل ها و نسل ها (تاریخچه زنده ماندن و گسترش یافتن زبان فارسی در آسیای میانه)، ایران نامه، شماره 35، تابستان 1370، صص 496-509
4. خدایار، ابراهیم. حوزه فرهنگی تمدنی ایران در آسیای مرکزی، مطالعات ملی، شماره 54، تابستان 1392، صص 27-48
5. خدایار، ابراهیم. عطار نیشابوری و میراث فکری وی در آسیای مرکزی، ادبیات تطبیقی دانشگاه کرمان، شماره 4، تابستان 1390، صص 47-74
6. سنایی، مهدی. زبان فارسی در آسیای مرکزی، نامه پارسی، شماره 6، پاییز 1376، صص 232-239
7. علوی مقدم، مهیار. هویت زبانی و قومی در آسیای میانه، کیهان اندیشه، شماره 46، بهمن و اسفند 1371، صص 163-172
8. فرمهبینی فراهانی، محمد حسین. میراث تاریخی و ادبی مشترک ایران و آسیای میانه، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره 111، مرداد 1386، صص 28-31
9. قمبربکاو، غالیه. سعدی و شاه کریم، شاعر قزاق، نامه پارسی، شماره 4، زمستان 1384، صص 67-74

زبان و ادبیات فارسی در آسیای صغیر

ایران و آسیای صغیر به دلیل همسایگی و مجاورت از دیر باز با یکدیگر روابط فرهنگی و ادبی و زبانی داشته اند. در دوران باستان آسیای صغیر سیصد سال جزو استانهای شاهنشاهی هخامنشی بود که در تاریخ آسیای صغیر از این روزگار با عنوان دوره پارسها یاد می کنند. از مشترکات زبانی و ادبی ایران و آسیای صغیر اسناد زیادی بر جای نمانده است و زمانیکه سخن از تاثیر و تاثرات زبانی و ادبی و فرهنگی ایران و آسیای صغیر می شود بیشتر از روزگار سلجوقیان به بعد مورد نظر است.

زبان و ادبیات فارسی در آسیای صغیر در روزگار سلجوقیان

« نفوذ واقعی فرهنگ ایرانی از سال 463 هجری آغاز می شود که الب ارسلان در جنگ ملازگرد رومانوس دیوجانوس قیصر روم شرقی را شکست داد و دروازه های آسیای صغیر را به روی اسلام و فرهنگ ایرانی گشود. » (ریاحی، محمد امین، 1350، ص 81) دین و فرهنگ و زبانی که سلجوقیان با خود به آسیای صغیر آوردند، تقریباً بدون مقاومت و درد سر خاصی از جانب بسیاری از اهالی آسیای صغیر پذیرفته شد. این مساله و نیز مهاجرت پی در پی ترکان به آسیای صغیر که حتی پیش از نبرد ملازگرد آغاز شده بود باعث شد که فرهنگ اسلامی سلجوقیان در مناطق فتح شده روم شرقی تبدیل به فرهنگ غالب شود.

سلجوقیان ترک نژاد به دلیل اقامت در ایران، به کارگیری وزیران و کاردانان ایرانی و همچنین تقلید از حکومت غزنوی که مَشوق فرهنگ و ادب ایرانی بودند، خود فرهنگ ایرانی پیدا کرده بودند و بسیاری از شاهان ایشان نام ایرانی بر خود نهاده بودند. نامهای ایرانی شاهان سلجوقی روم نشانه دلبستگی آنها به فرهنگ ایرانی است. بدین ترتیب پس از استقرار سلجوقیان فارسی زبان رسمی دربار در آسیای صغیر شد و دربار

سلجوقیان روم مجمع اهل زبان و ادب پارسی گشت. درباره علل رسمی شدن زبان فارسی در آسیای صغیر به غیر از علاقه طبعی شاهان سلجوقی و وزرای ایشان به زبان و ادب پارسی باید توجه کرد که « زبان آن روز قبایل پختگی و ورزیدگی و پیشرفتگی لازم را برای رفع نیازهای جامعه و دولت نداشت. زبان رومی هم که زبان قوم مغلوب و زبان کفار شمرده می شد. به این دلایل بود که زبان فارسی به عنوان تنها زبان مناسب، زبان رسمی دوره سلجوقیان در آسیای صغیر گردید.» (ریاحی، محمد امین، 1369، صص 23-24)

به طور کلی هرچه از قرن ششم هجری به قرن هفتم نزدیکتر می شویم بر نفوذ زبان و ادبیات فارسی در آسیای صغیر افزوده می شود و عوام نیز فارسی را راحت تر از سایر زبانها درک می کنند. به گفته ابن بی بی مرخ روزگار سلجوقیان روم « در دیار روم به پنج زبان تکلم می کردند، ولی فارسی به عنوان زبان رسمی بر همه آنها برتری داشت.» (مهدویان، محجوب و نصیری، بهروز، 1393، ص 3)

ملک فخر الدین بهرامشاه بن داوود، حاکم ارزجان از نخستین حامیان شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر بود که نظامی گنجوی مخزن الاسرار خود را به نام او کرد و آن را برایش فرستاد. از اواخر قرن شش با توجه به ثباتی که در قلمرو سلجوقیان روم شکل گرفت فعالیت‌های علمی و ادبی در آسیای صغیر بیش از پیش صورت گرفت و بسیاری از علما و ادبا به آسیای صغیر مهاجرت کردند. مخصوصاً در دوره قلیچ ارسلان دوم (551-584 ه.ق) پنجمین پادشاه سلسله سلجوقیان روم آثار ارزشمند زیادی به فارسی در آسیای صغیر به وجود آمد. او و پسرانش از حامیان دانشمندان و ادبای پارسی گوی بودند. از معروفترین این دانشمندانی که در زمان ایشان به آناتولی سفر کردند، شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی است که کتاب پرتو نامه خود را به برکیارق پسر قلیچ ارسلان دوم تقدیم کرد. ناصر الدین برکیارق خود شاعر بود و مثنوی حور و پرزاد را سروده است. کتاب مجمع الرباعیات نیز به نام برادر برکیارق، ملک محی الدین در این دوره تالیف شد. برادر کوچکتر ایشان غیاث الدین کیخسرو اول (601-607 ه.ق) نیز خود شاعر بود و کتاب مشهور راحه الصدور در 599 ه.ق به نام او نوشته شده است. از کتابهای فارسی بسیار معروف دیگر این دوره در آسیای صغیر می توان به کتاب روضه العقول محمد بن غازی ملطیوی اشاره کرد که در سال 597 ه.ق به رکن الدین سلیمان (592-600 ه.ق) پسر دیگر قلیچ ارسلان دوم تقدیم شده است. روضه العقول از کتابهای بسیار

مهم فارسی است که در آن مرزبان نامه اسپهبد مرزبان بن رستم از زبان طبری به نثر فنی و متکلف فارسی ترجمه شده است. دکتر امین ریاحی درباره وضعیت زبان فارسی در این روزگار با ذکر مثالی می نویسد: «چنین بر می آید که در آن شدوره شعر فارسی در سراسر آسیای صغیر رواج تام داشته است. مثلاً مردی به نام ابوحنیفه عبد الکریم بن ابی بکر منتخباتی به نام "مجمع الرباعیات" ترتیب داده و به محی الدین مسعود حاکم آنکارا هدیه کرده است. در این مجموعه علاوه بر اشعار شاعران نامدار ایرانی رباعیاتی از سه شاعر آنکارایی به نام های بدیع پسر منتجب انگوریه ای، محیوی انگوره ای و حکیم محمود انگوریه ای آورده است. ملاحظه می فرمایید که در یک شهر کوچک در آنکارای آن روز که شاید بیش از بیست سی هزار جمعیت نداشت حداقل سه شاعر توانای فارسی گوی در یک زمان می زیسته اند» (امین ریاحی، محمد امین، 1350، ص 86)

از قرن هفتم به بعد، اندکی پیش از حمله مغول و در جریان حمله مغول به ایران با نا آرام شدن اوضاع بسیاری از علما و ادبا و شعرا و عرفا از ایران و خراسان به آسیای صغیر مهاجرت کردند و سلاطین سلجوقی با آغوش باز پذیرای ایشان شدند. از جمله بزرگانی که در جریان حمله مغول به آسیای صغیر مهاجرت کردند میتوان به بهاء الدین محمد بلخی پدر مولانا، شمس تبریزی، برهان الدین محقق ترمذی، سیف فرغانی، نجم الدین رازی، اوحد الدین کرمانی و فخر الدین عراقی اشاره کرد. این افراد به غیر از مردم معمولی هستند که در این دوره به آسیای صغیر مهاجرت کردند و زبان فارس را با خود به آن دیار بردند. حضور این فضیلتی فارسی گوی در پناهگاه آسیای صغیر در روزگار سلطان علاء الدین کیقباد یکم (615-634 ه.ق) زبان و ادب فارسی را در آسیای صغیر به اوج شکوه خود رساند. در زمان وی قلمرو سلجوقیان روم گسترش یافت. وی پادشاهی ادب دوست بود که خود شعر هم می سرود. از اشعار اوست:

تا هشیارم بر خردم تاوان است چون مست شدم عقل ز من پنهان است

می خور که میان مستی و هشیاری وقتی است که اصل زندگانی آن است

با عنایت علاء الدین کیقباد زبان و ادب پارسی نه تنها در آسیای صغیر که در شام نیز رواج یافت. در این روزگار با حمله مغول به ایران و مهاجرت های که صورت گرفت قونیه تبدیل به یک مرکز ادبی جدید برای زبان و ادبیات فارسی شد.

ظهور مولوی و پیروانش در آسیای صغیر جانی تازه به زبان و ادبیات فارسی بخشید و مانع از آن شد که پس از فروپاشی سلجوقیان روم که بزرگترین حامیان ادب فارسی در آن دیار بودند، زبان فارسی بی سرپرست بماند. « اشعار مولوی به دلیل مردمی بودنش به خانقاه ها و میان مردم کوچه و بازار راه یافت و ظهور مثنوی خوانان و طریقت مولویه و خانقاه ها شور و حال دیگری به فرهنگ ایرانی در آن دیار بخشید و به انتشار زبان و ادب فارسی و آداب و رسوم خاص ایرانی بیش از پیش کمک کرد و حتی زمانی هم که زبان ترکی در آنجا رسمیت یافت، گرامی ماند. » (مصطفوی سبزواری، رضا، 1376، ص 108) بزرگان سیاسی سلجوقی چون معین الدین پروانه، عزالدین کیکاووس ثانی، رکن الدین قلیج ارسلان رابع و غیاث الدین کیخسرو ثالث همگی از ارادتمندان به مولانا بودند و در گسترش ادب عرفانی فارسی در آسیای صغیر نقش مثبتی داشتند. پس از مولانا بسیاری از اصطلاحات فارسی در خانقاه ها و میان مولویه رایج شد که تا به امروز هم در بین ایشان رایج است. همچنین از قرن هفتم به بعد با مهاجرت بهاءولد به قونیه و ظهور مولانا فلسفه اشراق در آسیای صغیر جای خود را به فلسفه وحدت وجود داد.

« عنصر دیگری که مانند تصوف در آسیای صغیر حسن قبول یافت و بر سایر نهادهای جامعه تاثیری به سزا گذاشت و سبب گسترش هرچه بیشتر زبان فارسی و حماسه های پهلوانی ایران گشت، فتوت و اخوت بود. » (مدرسی، فاطمه، 1384، ص 75) « عزالدین کیخسرو اول و علاء الدین کیقباد به تشویق خلیفه عباسی الناصر بالدین الله یا برای جلب نظر او به این طریقه گرویدند و آیین فتوت با حمایت ایشان در سراسر قلمرو حکومتی آنان رواج یافت و از همین ایام بود که فتوت خانه هایی که در حکم خانقاه فتیان بود، در بسیاری از شهر های روم بنیاد نهاده شد. » (همان، ص 76) در عصر مولانا فتوت برای خود رونقی داشت و برای مثال حسام الدین چلبی که مثنوی به خواهش او سروده شده است و پدرش از اولیای طریقت فتیان بوده اند. « در دیار روم فتوت نام های متعددی ابتدا به فارسی و بعدها به ترکی به نظم و نثر تالیف شده

که گلپنارلی فهرستی از اظنها را در رساله خود آورده . « (ریاحی، محمد امین، 1369، ص 13) یکی از کتاب های معروف در باب فتوت که در آسیای صغیر به فارسی نوشته شده است، فتوت نامه ناصر سیواسی در اواخر قرن هفت در بحر است. جولقیان و قلندریان نیز از ایران پیش از فتیان به روم رفته بودند و با خود فرهنگ و زبان ایرانی را برده بودند. (رک همان، ص 14)

عظمت و استقلال سلجوقیان روم با مرگ کیقباد اول در سال 634 ه.ق به سر رسید. پس از نبرد کوسه داغ در سال 641 ه. ق / 1243م و شکست سلاطین سلجوقی از مغولان، سلجوقیان روم به شدت ضعیف شدند و به صورت حکومت های دست نشانده ایلخانان مغول در آمدند که از خود اختیار چندانی نداشتند. «آخرین فرد این خاندان کیقباد دوم که در 694 نام سلطنت یافت دعوی استقلال نمود. غازان سپاهی فرستاد و او را دستگیر کرد و به فرمانروایی سلجوقیان پایان داد (سال 700)». (همان، ص 76)» در دوران حکومت ایلخانان مغول در آسیای صغیر نیز برای اداره کارهای مهم از خاندان های مستوفیان ایرانی استفاده می شد و کارهای دیوانی به زبان پارسی انجام می گرفت . « (مدرسی، فاطمه، 1384، ص 79)

معروفترین آثار ادبیات فارسی در آسیای صغیر در دوره سلجوقیان

همانگونه که گفته شد در روزگار سلجوقیان روم کتابهای منظوم و مثنوی بسیاری در آسیای صغیر خلق شدند. برخی از معروفترین این آثار ادبی به زبان فارسی عبارتند از:

- رو ضة العقول. محمد بن غازی ملطیوی در سال 597 ه.ق آن را به رکن الدین سلیمان تقدیم کرد. ترجمه مرزبان نامه اسپهبد مرزبان بن رستم است از زبان طبری به به نثر فنی و متکلف فارسی.
- مجمع الرباعیات. از کهن ترین رباعی نامه های فارسی است که ابوحنیفه عبدالکریم بن ابی بکر در طول سالهای 584 تا 600 هجری آن را گردآوری کرد و به ملک محی الدین پسر قلیچ ارسلان دوم اهدا کرد.

- راحه الصدور و آیه السرور. کتاب مفصلی است در تاریخ سلجوقیان که نجم الدین راوندی از سال 599 تا 603 هجری آن را نوشت و به غیاث الدین کیخسرو بن قلیج ارسلان تقدیم نمود.
- مرصاد العباد. از مهمترین کتابهای منشور ادب عرفانی فارسی است که پس از فرار نجم الدین رازی از حمله مغول به آسیای صغیر، در آن دیار تألیف شد و در سال 620 ه.ق به علاءالدین کیقباد تقدیم گردید.
- معارف بهاء ولد. شامل اندیشه های پدر مولانا، بهاء ولد
- مقالات شمس تبریزی. شامل سخنان نغز شمس در زمان اقامت در قونیه است که مریدان پس از وی آنها را مکتوب کرده اند.
- آثار منشور مولانا شامل فیه ما فیه، مکتوبات مولوی و مجالس سبعة.
- مثنوی معنوی و غزلیات مولانا.
- معارف سلطان ولد. رساله ای است عرفانی به نثر ساده از سلطان ولد فرزند مولوی. وی دیوان شعری نیز به پارسی دارد. سلطان ولد سه زبان فارسی و عربی و ترکی را می دانست، اما چون ترکی زبان مادریش نبود و آن را در قونیه آموخته بود در آن ضعف داشت و خود می گوید:
 بگذر از گفت ترکی و رومی که از این اصطلاح محرومی
 گوی از پارس و از تازی که در این هر دو خوش همی تازی
- سلجوق نامه. قانعی طوسی این کتاب را در سی هزار بیت و به سبک شاهنامه سروده است. موضوع آن تاریخ سلجوقیان است.
- الاوامر العلائیه فی المور العلائیه معروف به تاریخ ابن بی بی. این کتاب در 684 ه.ق تألیف شده و به عطا ملک جوینی اهدا شده است. ابن بی بی از ایرانیان وابسته به دستگاه سلجوقیان روم بود. اوامر العلائیه از مفصلترین و معتبرترین کتابها درباره سلاجقه روم است و مولف چون خود در دیوان سلجوقیان کار می کرد بسیاری از وقایع را به چشم دیده یا از شاهدان شنیده و از این حیث کتاب بسیار مهمی است.

- فتوت نامه. کتابی است که ناصر سیواسی در سال 698 خطاب به مرادش اخی محمد در بحر رمل درباره آیین فتوت سروده است.

- لطایف الحکمه. سراج الدین ارموی در قرن هفتم که آن را در باب حکمت به فارسی نوشته است.

زبان و ادبیات فارسی در روزگار امیر نشینان

در روزگار سلجوقیان قبایل ترکمن بسیاری به آسیای صغیر مهاجرت کردند. ایشان که معمولاً مطیع حکومت مرکزی سلجوقی در قونیه بودند، بیشتر به نگهبانی از مرزها و شرکت در جنگهای سلجوقیان روم می پرداختند. پس از شکست سلجوقیان از مغولان پیروی این قبایل از حکومت مرکزی رو به کاهش نهاد و بر استقلال آنها افزوده شد. با فروپاشی کامل حکومت سلجوقی از اوائل قرن هشت تا قرن دهم هجری (14 - 16م) دوران امیر نشین های آسیای صغیر است. در این دوره حدود بیست امیر نشین مستقل در آسیای صغیر پیدا شدند که به شکل ملوک الطوائفی آناتولی را اداره می کردند و باعث هرچه ترک تر شدن این منطقه شدند. آل عثمان یکی از این امیرنشین های کوچک بودند که بعدها امپراتوری عظیم عثمانی را به وجود آوردند. در دوره این امیرنشین ها جریانهای فرهنگی و ادبی آسیای صغیر بسیار کند شد. « وقتی امپراتوری سلجوقی فرو پاشید و قدرت مرکزی " قونیه " از بین رفت بیگ نشین های مستقلی به وجود آمد که عملاً در مقابل تهاجم زبان های بیگانه مقاومت می کردند. بسیاری از بزرگان این بیگ نشین ها که با زبان جز ترکی آشنا نبودند می گویند آن را حداقل در سطح زبان محاوره در دربارهای خود نگاه دارند. حکومت قرامانیان یکی از این بیگ نشین ها بود که تا تاسیس حکومت عثمانی قدرت را در دست داشت. محمد قرامان اوغلی پس از فتح قونیه فرمانی صادر کرد که بر اساس آن هیچ کس حق نداشت در دیوان و در مجالس به زبانی جز ترکی صحبت کند.» (دلبری پور، اصغر، 1382، ص 83)

با وجود تلاش امیر نشین های ترک برای گسترش زبان ترکی و اوضاع آشفته روزگار اغلب کتابهایی که در قرن هفتم و هشتم در آسیای صغیر نوشته شدند به زبان فارسی بودند. در این دوره همچنان امیر نشینان آناتولی در مکاتباتشان از زبان فارسی استفاده می کردند و مجموعه هایی از مکاتیب و منشآت فارسی آن روزگار آسیای صغیر در دست است که از معروف ترین آنها تقریر المناصب نوشته کمال الدین قونیوی در

سال 720 ه.ق و روضه‌الکتاب نوشته ابوبکر بن زکی قونیوی از نویسندگان قرن هفتم است که بیشتر شامل اخوانیات مسجع است. از آثار مشهور زبان و ادبیات فارسی در این دوره آسیای صغیر می‌توان به کتابهای زیر اشاره کرد:

- شهنامه سلجوقیان. شهنامه ای است از شاعر ذو اللسانین خواجه دهانی که به تقلید از شاهنامه فردوسی در بیست هزار بیت برای سلجوقیان سروده شده است. خواجه دهانی در دستگاه علاء الدین کیقباد سوم (683-707 ه.ق) خدمت می‌کرد.
- اختیارات مظفری و دره‌التاج. دو کتاب مهمی هستند که علامه قطب الدین شیرازی به فارسی در اواخر قرن هفت و اوایل قرن هشت در آسیای صغیر تالیف کرد. قطب الدین شیرازی در زمان ایلخان سلطان احمد تکودار در سیواس و ملطیه به قضاوت می‌پرداخت. دره‌التاج لغره‌الدباج در حکم دایره‌المعارفی کامل از علوم عقلی است که در طول سالهای 693 تا 705 ه.ق تالیف شده است. اختیارات مظفری کتابی است در هیات و نجوم که آن را به مظفرالدین ارسلان از امرای آل چوپان تقدیم کرد.
- رساله سپهسالار. تذکره ای است درباره زندگی مولوی و خاندان او که فریدون سپهسالار در طول سالهای 690 تا 712 ه.ق آن را تالیف کرده است.
- مناقب العارفین. تذکره ای بسیار مهم و معروف از شمس الدین احمد افلاکی (متوفی 761 ه.ق) درباره زندگی و اقوال و احوال مولانا است. افلاکی این اثر را طی 36 سال از سال 718 تا 754 ه.ق به ثمر رسانده است. این کتاب به کوشش پرفسور تحسین یازیجی در آنکارا به چاپ رسیده است.
- مسامره‌الخبار و مسایره‌الاخیار. کتاب بسیار مهمی است درباره تاریخ سلجوقیان به زبان فارسی. نویسنده کتاب کریم آقسرای است که آن را در نیمه نخست قرن هشتم به امیرتیمور تاش از امرای چوپانی آسیای صغیر تقدیم کرد. از مشخصات این کتاب وجود ماده تاریخ‌های متعدد در آن است. آقسرای شعر فارسی نیز می‌سرود و شواهد شعری ای که از خود و دیگران در این کتاب به کار برده نشان‌دهنده آشنایی کامل او با ادبیات فارسی است.

- بزم و رزم از عزیز بن اردشیر استرآبادی

زبان و ادبیات فارسی در روزگار عثمانیان

امیر نشین عثمانی امیرنشینی کوچک از ترکمنان طایفه قایی بود که در روزگار سلجوقیان به آناتولی مهاجرت کرده بودند و در غرب آناتولی قلمرو خود را تشکیل دادند. قلمرو این امیر نشین به تدریج گسترش یافت به طوریکه در سالهای 823 ه.ق/ 1420 م تا 875 ه.ق/ 1470 م به تدریج در طول پنجاه سال بقیه امیر نشین های آسیای صغیر تحت کنترل عثمانیان قرار گرفت. با فتح استانبول به دست سلطان محمد فاتح در 856 ه.ق/ 1453 م دوران امپراتوری عثمانی شروع شد. عثمانیان بویژه در نیمه نخست حکومت خود سخت تحت تاثیر زبان و ادبیات فارسی بودند. در عصر عثمانی دربار و خانقاه دو کانون اصلی زبان و ادبیات فارسی بودند که بعد ها ادبیات دیوانی و ادبیات خانقاهی ترک را به شدت تحت نفوذ زبان و ادبیات فارسی در آوردند.

سلطان محمد دوم معروف به فاتح، بنیانگذار امپراتوری عثمانی، خود فردی شعر شناس و اهل ادب بود و از ادبا و شعرای پارسی گوی حمایت می کرد. « در همه تاریخ های عثمانی نوشته اند که در همان روز فتح که سلطان محمد قدم بر کاخ امپراطوران بیزانس نهاد این بیت را می خواند:

بوم نوبت می زند بر طارم افراسیاب پرده داری می کند بر قصر قیصر عنکبوت

محمد دوم می خواست جامی را از خراسان به استانبول ببرد و چون این منظور عملی نشد مستمری سالیانه درباره او مقرر کرد. (ریاحی، محمد امین، 1350، ص 95) در مقابل نیز « جامی از این سلطان ادیب نواز با شیفتگی فراوان یاد کرده و او را شاه مجاهد غازی نام نهاده و به فضایل و خصال پسندیده متصف شمرده است. » (مدرسی، فاطمه، 1384، ص 80) مکاتبات جامی با بایزید دوم جانشین سلطان محمد فاتح نیز موجود است و جامی از وی نیز پاداش گرفت. حمایت سلطان محمد فاتح از شعرای پارسی گوی به گونه ای بود که شاعری مثل لئالی که از مردم توقات ترکیه بود برای کسب منزلت ادعا می کرد که ایرانی است. (رک بها، افسانه، 1385، ص 71) « بعضی از شعرای این دوره به شعر شاعران ایرانی جواب گفته یا از آن

استقبال کرده اند چنانکه قبولی قصیده ای در جواب کمال الدین اسماعیل سروده است. بعضی از سبک حافظ و کمال اسماعیل و امیر خسرو پیروی کرده و عده ای نیز خود را مرید مولانا شمرده و او را به شعر مدح کرده اند. معروف ترین شعرای این دوره حامدی اصفهانی و قبولی از سخنوران ایرانی هستند.» (همان، ص 72) حامدی و قبولی از ایران به درگاه سلطان محمد فاتح رفته بودند. قبولی در شعری گفته است:

تجار نظم از عجم آمد بسی به روم لیکن کسی نداشت چو این بنده بار لعل

که این بیت نشان می دهد شعرای بسیاری از همان بدو تاسیس امپراتوری عثمانی از ایران به عثمانی رفتند. (رک نخجوانی، حسین، 1341، ص 48)

سلطان محمد فاتح و جانشینان او به تبعیت از سلجوقیان روم زبان فارسی را به عنوان زبان رسمی دربار خود پذیرفتند و در مکاتبات و مراسلات رسمی خود از زبان فارسی بیش از زبان ترکی استفاده می کردند. « نامه های ترکی ساده و کوتاه بود و در موارد فوری و در خطاب به زیردستان یا به علامت بی اعتنائی نوشته می شد. برای نوشتن آنها نیازی به منشیان مجرب نبود، فرستنده نامه مطالب را خود به کاتب املا می کرد. از چهار نامه ای که سلطان سلیم در آستانه جنگ چالدران به شاه اسماعیل نوشته نامه های سوم و چهارم که به ترکی و با عبارات ساده و کوتاه اما کوبنده و توأم با خشم و دشنام تحریر شده از این نوع است..... چنین می نماید که زبان فارسی جنبه رسمی و اشرافی داشته، آنجا که ابراز محبت و احترام به مخاطب منظور نظر بوده نامه را به فارسی می نوشتند و هر جا که مراد ابراز خشم و عتاب و خوارداشت مخاطب بوده نامه به ترکی نوشته می شد. » (ریاحی، محمد امین، 1369، ص 206) « نامه های فارسی که میان پادشاهان مبادله می شد و متکی به سنت های دیرپایی بود سبک فنی دشواری داشت و آراسته به صنایع گونه گون ادبی و آیات و احادیث و امثال و اشعار پارسی و تازی بود. » (همان، ص 206)

سلطان بایزید دوم، جانشین سلطان محمد فاتح نیز از حامیان شعر و ادب پارسی بود. « بایزید با جامی معروفترین شاعر ایرانی در آن عصر مکاتبه داشت و صلوات گران برای او می فرستاد. جامی دفتر سوم مثنوی سلسله الذهب خود را به نام بایزید کرده » (همان، ص 163) سلطان بایزید خود نیز به فارسی شعر می سرود چنانکه درباره قزلباشان صفوی سروده است:

لاله صفت صوفی اگر سر کشد با کله سرخ ز فرمانبری

غرقه به خون باد کلاه و سرش با دل چون قیر ز یزدان بری

از معروفترین ادبای پارسی نویسنده دربار بایزید ادریس بدلیسی بود که کتاب هشت بهشت را به نثر مصنوع و متکلف فارسی درباره تاریخ عثمانیان نوشت.

سلطان سلیم اول، فرزند و جانشین بایزید دوم نیز از سلاطین فارسی دان و از حامیان این زبان و ادب در عثمانی بود. جنگ چالدران و بسته شدن طولانی مدت مرزهای ایران و عثمانی و دشمنی های سیاسی و عقیدتی با صفویان، هیچ کدام مانع توجه و علاقه سلطان عثمانی به شعر و ادب فارسی نشد و « زمانی که شاه اسماعیل اول بنیانگذار سلسله صفویه به ترکی شعر می سرود، سلطان سلیم اول دیوان فارسی خویش را ترتیب و تکمیل می نمود » (مفتاح، الهامه و لی، وهاب، 1374، ص 194)

به نظر می رسد که « شعر ترکی در این دربارها در مرتبه دوم شعر فارسی قرار گرفته بود چنانکه سلطان سلیم که از مقتدرترین پادشاهان آن کشور به شمار می رفت و صاحب طبع شعر بود در شعر پارسی از خواجه حافظ و کمال و خسرو پیروی کرده است. » (خسروشاهی، رضا، 1354، صص 78-79) گویا در این دوران شعر پارسی مخصوص دربار و خانقاه بوده است و شعر ترکی در میان عوام و به شکل فولکلور در عثمانی رواج داشته است.

« در دهه دوم قرن شانزدهم میلادی سلطان سلیم (یاوز) به جهت حمایت از اتحاد سیاسی آناتولی و برای اینکه کشورش را از خطر تشیع برهاند به جنگ با ایران دست زد و هنگام بازگشت به کشور خود صدها هنرمند ایرانی را به سرزمین ترکان آورد. این عده به اتفاق ایرانیان مقیم سرزمین های عثمانی به گسترش زبان فارسی در این کشور پرداختند و آن را به شکل زبان احساس و ادب در آوردند. » (ریاحی، محمد امین، 1349، ص 84) به غیر از کسانی که به زور به عثمانی برده شدند، در زمان سلطان سلیم و پس از آن بسیاری از ایرانیانی که از سیاستهای صفویه دل خوشی نداشتند به سبب این سیاستهای سختگیرانه و نیز بی توجهی شاهان صفوی به شعر و ادب پارسی به بهانه حج به مکه رفتند و پس از انجام فرایض به

جای ایران به عثمانی رفتند و در آنجا مورد توجه قرار گرفتند. اصولاً ایرانیان مهاجر و تبعیدی از ابتدا تا انتهای حکومت طولانی مدت عثمانی نقش قابل توجهی در گسترش و آموزش زبان و ادبیات فارسی در آسیای صغیر داشتند.

یکی از شعرای معروف پارسی گوی مهاجر به دربار سلطان سلیم اول شیخ عبدالله شبستری فرزند شیخ محمود شبستری صاحب گذشن راز است که در 926 ه.ق به عثمانی رفت و سلطان سلیم او را اعزاز کرد. وی مثنوی شمع و پروانه را به نام سلطان سلیم به نظم درآورد. شاعر معروف دیگر این عهد که هم سلطان سلیم و هم سلطان سلیمان به او توجه داشتند شاعری به نام باقی است. باقی به فارسی و ترکی شعر می گفت و لقب سلطان الشعرائی را به دست آورد.

سلطان سلیمان قانونی (926 – 974) از قدرتمندترین سلاطین عثمانی و جانشین سلطان سلیم نیز به فارسی و ترکی شعر می سرود و در هر دو زبان محبی تخلص می کرد. از سلطان سلیمان حدود هفتصد بیت فارسی باقی مانده است. در اشعار فارسی سلطان سلیمان تاکید بسیاری بر عشق شده است و از ابیات مشهور اوست:

دیده از آتش دل غرقه در آبست مرا کار این چشمه ز سرچشمه خراب است مرا

در روزگار سلطان سلیمان قانونی توجه بسیاری به شاهنامه شد. شاهنامه از روزگار سلجوقیان در آسیای صغیر مورد توجه بوده است. « در کاخ قباد آباد، پایتخت علاء الدین کیقباد، در صد کیلومتری قونیه که اخیراً به کوشش محمد اندر باستان شناس معروف ترک از زیر خاک به در آمد دیوارهای تالارها را با تصاویری از داستانهای شاهنامه آراسته اند و اینها قدیمی ترین تصاویری است که در آنها داستانهای شاهنامه موضوع نقاشی قرار گرفته است و علاوه بر اهمیتی که از جنبه هنری و تاریخ هنر دارد، از نظر بیان نفوذ حماسه ملی ایران در آن سرزمین حائز ارزش بسیاری است. » (همان، ص 79) فردوسی تاثیر بسیاری بر ترک ها گذاشت و تقلید از شاهنامه و علاقه به آن باعث غنای ادبیات ترک شد.

« به طور کلی نوعی شعر به نام شهنامه نویسی در ادبیات ترک معمول بوده است و این سلطان سلیمان قانونی بود که برای اولین بار منصبی به نام شهنامه نویس در دربار خویش به وجود آورد » (مفتاح، الهامه و لی، وهاب، 1374، ص 346) « عارف فتح الله عجمی در گذشته 969 شاهنامه خوان سلیمان قانونی بود » (ریاحی، محمد امین، 1369، ص 144) البته هیچ کدام از شهنامه های تاریخی ترکی و فارسی سلاطین ترک را با وجود تاثیری که داشتند نمی توان یک حماسه ملی دانست و از این حیث بسیار ناموفقند.

از اتفاقات بسیار مهمی که در زمان سلطان سلیمان افتاد فتح بغداد بود. پس از فتح بغداد، فضولی بغدادی شاعر معروف سه زبانه عراق تبعه عثمانی شد و مدتی را در خدمت سلطان سلیمان به سر برد. « بدون شک بزرگترین خدمت فضولی این بوده است که مضامین و هنر شعر فارسی را برای ترک زبانان به صورت گوارائی رسانده است و چون در اشعار فارسیش غالبا معنی هایی دارد که غالبا دیگران هم گفته اند در ردیف بزرگترین شعرای فارسی قرار نگرفته است. » (مفتاح، الهامه و لی، وهاب، 1374، ص 306)

شاعر پارسی گوی معروف دیگر در دربار سلطان سلیمان اسیری است. اسیری از سخنوران زمان شاه طهماسب صفوی بود که به عثمانی رفت و در زمره مدیحه سرایان او قرار گرفت. منظومه ای به تقلید از شاهنامه در 12000 بیت درباره پیامبر اکرم (ص) سرود و آن را صفات النبی نامید.

به غیر از سلاطین نامبرده سلطان احمد و سلطان مراد سوم از دیگر سلاطین پارسی سرای عثمانی بودند. شاهزادگان عثمانی نیز پارسی می دانستند و به پارسی می سرودند. از آن جمله اند شاهزاده جم فرزند سلطان محمد فاتح، شاهزاده قورقود فرزند سلطان بایزید دوم و شاهزاده مصطفی فرزند سلطان سلیمان قانونی.

رواج زبان و ادب پارسی در نیمه نخست حکومت عثمانی منجر به پیدایش نضت لغت نامه نویسی در عثمانی به منظور فراگیری زبان فارسی در قرن دهم و یازدهم هجری شد. فرهنگ قاضی لطف الله حلیمی و وسیله المقاصد الی احسن المراد کاتب رستم مولوی از مشهورترین فرهنگهای عثمانی هستند. (رک مدرسی، فاطمه، 1384، ص 82) برخلاف فرهنگ های فارسی به فارسی نوشته شده در هند، فرهنگ هایی که در عثمانی نوشته می شدند. اغلب فارسی به ترکی بودند و به همین دلیل در ایران به شهرت نرسیدند.

توجهی که سلاطین نیمه نخست امپراتوری عثمانی به زبان فارسی کردند و استفاده آنها از این زبان و سابقه زبان و ادبیات فارسی در آسیای صغیر باعث شد که اصطلاحات اداری، موسیقایی، عرفانی و علمی بسیاری از فارسی به ترکی عثمانی راه یابد، به گونه ای که هفتاد و پنج در صد لغات نوشته های رسمی و دیوانی فارسی بود. « (همان، ص 97) بسیاری از این اصطلاحات فارسی هنوز در ترکیه زنده اند، در حالیکه در ایران فراموش شده اند. ادبیات ترکی عثمانی بویژه شعر آن نیز به تدریج با تاسی از ادبیات فارسی شکل گرفتند. « زبان و ادب فارسی تا بدان پایه در زبان و ادب سرزمین ترکیه موثر افتاد که قالب های شعری و وزین و قافیه ها عیناً در ترکی نیز به کار رفت و حتی تشبیهات و استعارات و کنایات فارسی به همان گونه فارسی تکرار گردید و جالبتر اینکه در میان دیوان شاعران ترک شعر فارسی نیز راه یافت و تک بیت ها و مصرع های فارسی نمک کلام نویسندگان ترک قرار گرفت و شعر ملمع ترکی - فارسی رواج یافت. « (م.مصطفوی سبزواری، ر ضا، 1376، ص 109) « اصولاً ادبیات دیوانی که از آن به ادبیات کلاسیک ترک تعبیر می شود و شش قرن تمام بر دنیای تفکر و اندیشه و احساس ملت ترک حاکمیت داشت از مهمترین مشترکات فرهنگی ترکان و ایرانیان است. « (دلبری پور، اصغر، 1382، ص 90) ادبیات عرفانی و خانقاهی ترک نیز همانگونه که گفتیم سخت تحت تاثیر ایران و مولوی بود.

برخی دیگر از بزرگان ادب پارسی در عثمانی عبارتند از: شاهدی ابراهیم دده (875 ه.ق - 957 ه.ق) (از رجال مولویه که دیوانی به فارسی دارد؛ شرف خان بدلیسی که شرفنامه را به فارسی درباره تاریخ کردها و رسوم آنها نوشته است؛ اسماعیل حقی جلوتی که مثنوی را در دو جلد شرح کرده است؛ یوسف زاده عبدالله حلمی افندی که اثری به نام قافیه نامه دارد که در آن لغت عربی را به فارسی شرح داده است؛ مصلح الدین مصطفی سروری که بر مثنوی، گلستان، بوستان و دیوان حافظ شرح نوشته است؛ احمد ندیم از شعرای قرن 18 عثمانی که با اشعار خود سبک جدیدی در شعر به وجود آورد و قصاید و نوشته هایی نیز به فارسی دارد.

با وجود همه سابقه دیرپای زبان و ادب فارسی در آسیای صغیر و حمایتی که از آن صورت گرفت، « زبان پارسی در نیمه دوم عصر امپراتوری عثمانی به تدریج به صورت یک زبان نیمه رسمی درباری و زبان

متداول ادبی و خاص طبقه اشراف در آمد. در این دوره با آنکه در زمینه خلق آثاری ارزنده به زبان فارسی توفیق نظرگیری حاصل نشد، تالیفاتی به زبان عربی و ترکی پدید آمد که از نظر تحقیق در ادب پارسی ارزشمندند، مانند شرح سودی بر حافظ و شرح انقروی بر مثنوی مولوی و شرح هایی که شمعی و سروری بر دیوان حافظ و بوستان و گلستان نوشته اند. « (مدرسی، فاطمه، 1384، ص 82) باید توجه داشت که نفوذ زبان عربی طی چندین سال در عثمانی به دنبال فتح سرزمینهای عربی، در به حاشیه رفتن تدریجی فارسی بی تاثیر نبود.

« در سال 1141 هجری نخستین چاپخان در استانبول تاسیس شد و با گسترش قابل ملاحظه ای که آن روز زبان فارسی در کشور عثمانی داشت طی 200 سال تعداد زیادی از متون ادبی و دیوان های شعرای ایرانی در استانبول به چاپ رسید و بعدها روزنامه ها و مجلات فارسی نیز شروع به انتشار کرد. « (مفتاح، الهامه و لی، وهاب، 1374، ص 100) بدین ترتیب بسیاری از آثار ادبیات قدیم ایران قبل از آنکه در ایران چاپ شوند در استانبول چاپ می شدند. امروزه وجود هزارن کتاب چاپ عثمانی و هزاران نسخه خطی در کتابخانه های ترکیه دلیلی بر رواج زبان و ادبیات فارسی در گذشته نه چندان دور آسیای صغیر است.

با افول دولت عثمانی در برابر دول تازه نفس اروپایی در سال 1839 م پادشاه عثمانی به منظور مدرن ساختن تشکیلات عثمانی فرمان تنظیمات و سپس در 1856م فرمان اصلاحات را صادر کرد. با شروع دوره تنظیمات در کنار نفی ارزش های شرقی زبان و ادب فارسی نیز تا حد زیادی اهمیتش را از دست داد و مهجور شد. در فاصله سالهای 1839 تا 1919 حرکت ساده کردن زبان ترکی یعنی پالایش آن از واژه های فارسی و عربی تحت عنوان استقلال زبان ترکی آغاز شد. عده ای می گفتند اصلاح زبان مقدمه ای برای اصلاح کشور است، ولی مقاومت مدارس قدیمی اجازه نمی داد که این حرکت سرعت لازم را کسب کند و زبان ترکی در مدارس دینی کمرنگ تر از فارسی و عربی بود. (رک دلبری پور، اصغر، 1382، ص 85) بنابر این می بینیم که در ابتدای حکومت عثمانی روابط سیاسی دو کشور بسیار خصمانه است، ولی دو ملت روابط زبانی و ادبی نزدیکی با یکدیگر دارند، در حالیکه هرچه به سالهای پایانی حکومت عثمانی نزدیک می

شویم با جود روابط حسنه سیاسی ارتباط زبانی و ادبی ایران و عثمانی کمرنگتر می شود و نوع آن نیز متفاوت با گذشته می شود.

بعد از تنظیمات و تاسیس مدارس جدید کماکان زبان فارسی جزو برنامه های اصلی بیشتر مدارس بود و بدین ترتیب نیاز به کتابهای درسی جدید پیش آمد و دستور زبانهای متعددی درباره زبان فارسی برای مدارس در عثمانی نوشته و چاپ شد.

همچنین در عصر قاجار با ورود پیشگامان تجدد خواهی و روشنفکری ایران همچون میرزا حبیب اصفهانی، سید جمال الدین اسدآبادی و میرزا آقاخان کرمانی و غیره به عثمانی زمینه ورود بیشتر لغات فارسی به ترکی و همکاریهای ادبی دو زبان فراهم شد. « جالب این است که این تعامل واژگان دو سویه شد. این بار برخی اصطلاحات جدید از زبان عثمانی به زبان فارسی وارد شد. لغاتی چون قانون اساسی، مجلس ملی، صدر اعظم، اصلاحات، مجلس مؤسسان و هدیه عثمانی ها به زبان فارسی بود. » (طاهری خسروشاهی، محمد، 1385، ص 62) با ورود پیشگامان تجدد خواهی ایران به عثمانی بسیاری از آنها مسئول تدریس زبان فارسی شدند به گونه ای که نخستین مدرسه رسمی و برنامه ریزی شده برای فراگیری زبان فارسی در ترکیه توسط میرزا حبیب اصفهانی دایر شد. (رک مفتاح، الهامه و لی، وهاب، 1374، ص 373)

انتشار نشریات فارسی زبان در عثمانی نیز حائز اهمیت است. مشهورترین و موثرترین روزنامه فارسی خارج از کشور در دوره قاجار روزنامه اختر بود که در استانبول چاپ و منتشر می شد. این روزنامه در سال 1292ه.ق به تشویق میرزا نجفقلی خان تبریزی از ماموران دولت ایران در استانبول و به مدیریت محمد طاهر تبریزی تا سیس گردید. این روزنامه تاثیری بسیاری بر ایرانیان خارج و داخل گذاشت. روزنامه شمس روزنامه دیگری بود که پس از تعطیلی اختر منتشر شد و روزنامه سروش نیز به مدیریت دهخدا در استانبول چاپ شد. وجود این روزنامه های متعدد نشان دهنده کثرت ایرانیان و فارسی دانان در عثمانی است.

زبان و ادبیات فارسی در جمهوری ترکیه

پس از انقراض دولت عثمانی و استقرار جمهوری ترکیه در 1923 م سیاستهای فرهنگی افراطی و غربگرایانه آتا ترک لطمات بسیاری را بر موقعیت زبان و ادب فارسی در آن کشور وارد آورد. از همان ابتدای استقرار جمهوریت آموزش زبان فارسی از موسسات آموزشی متوسطه برداشته شد. (رک تمیزال، علی، 1388، ص 36) پنج سال پس از جمهوریت در 1928 در پارک گلخانه رسماً تغییر خط در ترکیه اعلام شد و نوشتن به الفبای اسلامی ممنوع گشت و بدین ترتیب ارتباط نسل جدید ترکها با آثار ترکی و فارسی و عربی گذشته ایشان قطع شد. اندکی بعد از آن نیز به دستور آتا ترک در 1311 ه.ش بنیاد زبان ترکیه مامور زدودن واژگان فارسی از ترکی و نو سازی زبان عثمانی شد. « البته با وجود ممنوعیت استعمال لغات و واژگان فارسی در منابع و متون مکتوب ترکیه، هنوز بسیاری از عبارات و لغات فارسی در افواه و فرهنگ عامه مردم رایج است. » (طاهری خسروشاهی، محمد، 1385، ص 62) تعطیلی خانقاه ها نیز به دستور آتا ترک به معنی تطیلی یکی از حوزه های نفوذ زبان و ادب فارسی در ترکیه بود.

اکنون زبان و ادبیات فارسی بیشتر در دانشگاههای ترکیه مورد مطالعه قرار می گیرند. « تدریس زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه استانبول به صورت رسمی از سال 1938 با تلاش هلموت ریتر شروع شد. هلموت ریتر شرق شناس و دانشمند آلمانی در اثنای جنگ جهانی دوم به ترکیه پناهنده شد. » (تمیزال، علی، 1388، ص 37) هم اکنون در دانشگاه های معتبر استانبول، آنکارا، قونیه، ارز روم، کیرییک قلعه و غیره فارسی تدریس می شود و علاقه مندان در آن شرکت می کنند.

از ادبای پارسی دان معاصر ترکیه می توان به پرفسور احمد آتش، تحسین یازجی و عبدالباقی گلپینارلی اشاره کرد. احمد آتش دستیار هلموت ریتر در دانشگاه استانبول بود و از آثار او تصحیح سندباد نامه و تصحیح ترجمان البلاغه است. تحسین یازجی از همکاران نزدیک احمد آتش بود و سمت معاونت وی را در انستیتو زبان های شرقی بر عهده داشت. وی دست به تصحیح و انتشار منتقدانه کتاب مناقب العارفین زد و آن را به ترکی نیز ترجمه کرد. شرح مثنوی عبدالباقی گلپینارلی نیز بسیار معروف است. وی «

علاقه شگفتی به ایران و ایرانیان داشت، حتی احتمالاً به موجب وصیت نامه اش او را در قبرستان ایرانیان در استانبول به خاک سپردند. « (مفتاح، الهامه و لی، وهاب، 1374، ص 497)

سخن پایانی در خصوص زبان و ادبیات فارسی در آسیای صغیر آن است که در طول صدها سال نفوذ زبان و ادب فارسی در ادبیات منظوم و مثنوی و دیوانی و تالیفات تاریخی این منطقه، چنان شدید و گسترده بوده است که پژوهشگران تاریخ و ادبیات گذشته ترکیه برای رجوع به متون منابع اصلی و استفاده از آنها چاره ای جز آشنایی با زبان فارسی ندارند.

منابع

کتاب

1. خسرو شاهی، رضا، شعر و ادب فارسی در کشورهای همسایه (آسیای صغیر) تا سده دهم هجری، تهران، انتشارات دانشگاه تربیت معلم، چاپ دوم، 1354
2. ریاحی، محمد امین، زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، تهران، پازنگ، چاپ اول، 1369
3. مفتاح، الهامه؛ لی، وهاب، نگاهی به روند نفوذ و گسترش زبان و ادب فارسی در ترکیه، تهران، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، چاپ اول، 1374

مقاله

1. بها، اف سانه، تاثیر فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی بر ترکیه، چشم انداز ارتباطات فرهنگی، شماره 28، دی و اسفند 1385، صص 67-73
2. تمیزال، علی، آموزش زبان فارسی در ترکیه، کتاب ماه ادبیات، شماره 145، آبان 1388، صص 39-35
3. دلبری پور، اصغر، تعامل زبان و ادب فارسی با زبان و ادب ترک، نامه پارسی، شماره 30، پاییز 1382، صص 79-98

4. ریاحی، محمد امین، نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره 75، فروردین 1350، صص 78-103
5. ریاحی، محمد امین، نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی، یغما، شماره 260، اردیبهشت 1349، صص 78-89
6. طاهری خسرو شاهی، محمد، تاریخ زبان و ادب فارسی در آسیای صغیر، چشم انداز ارتباطات فرهنگی، شماره 28، دی و اسفند 1385، صص 58-62
7. مدرس، فاطمه، زبان و ادب پارسی در آسیای صغیر، نامه فرهنگستان، شماره 25، بهار 1384، صص 70-84
8. مصطفوی سبزواری، رضا، سهم زبان فارسی و فارسی زبانان در تمدن جهانی، ادب و زبان دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره 6، بهار 1376، صص 95-113
9. مهدویان، محبوب؛ نصیری، بهروز، نفوذ و گسترش زبان ادبیات فارسی در آسیای صغیر، بهارستان سخن، شماره 6، پاییز 1391، صص 1-14
10. نخجوانی، حسین، نفوذ زبان و ادبیات فارسی در ترکیه در دوره آل عثمان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره 60، بهار 1341، صص 42-54

تأثیر زبان و ادبیات فارسی بر زبان و ادبیات عرب

محمد غنیمی هلال پژوهشگر برجسته ادبیات تطبیقی عرب درباره ارتباط زبان و ادب پارسی و عربی می نویسد: « زبان فارسی و عربی در بسیاری از لغات و اصطلاحات و حتی در بسیاری از اندیشه ها، خیال پردازی ها و انواع ادبی مشترکند به گونه ای که اهل پژوهش آشکارا می دانند که روحی واحد بین این دو زبان پیوند ایجاد نموده و علی رغم انتساب آنها به دو خانواده مختلف زبانی یکی بودن صبغه اندیشه بین آنها پیوستگی برقرار ساخته است » (غنیمی هلال، محمد، 1386، ص 34) در بررسی ارتباط زبان و ادب پارسی و عربی با یکدیگر دو نکته را باید در نظر داشت. نخست آنکه تاثیر و تاثر زبان و ادبیات فارسی و عربی امری دو جانبه است . اگرچه در ظاهر ایرانیان بیشتر تحت تاثیر زبان و ادب عرب واقع شده اند، اما تاثیری نیز که ایشان بر زبان و ادب عرب گذاشته اند قابل ملاحظه است. نکته دوم آن است که روابط فرهنگی و زبانی و ادبی دو ملت منحصر به دوران اسلامی نیست و هرچند این روابط در دوره اسلامی شکل جدی به خود می گیرند، اما شواهد متعددی از روابط فرهنگی ایرانیان و اعراب پیش از ظهور اسلام و تاثیر زبان و ادب آنها بر اعراب وجود دارد.

تأثیر زبان و ادب پارسی بر اعراب پیش از اسلام

« ارتباطات فرهنگی ایرانیان با اعراب و پیوند زبان و ادبیات فارسی و عربی با یکدیگر به شهادت روایات تاریخی و اقوال مورخان و نیز با استناد به داد و ستدهای فراوان زبانی و ادبی بین فارسی و عربی صرفاً به دوره اسلامی محدود نمی شود بلکه سابقه این ارتباطات به دوره های پیش از اسلام نیز باز می گردد. این ارتباطات بیشتر در نواحی بین النهرین و یمن و به طور کلی مناطق آباد شبه جزیره عمدتاً بر اثر استیلای سیاسی و نظامی حکومت ایران بر آن نواحی صورت می گرفت. » (مومنی هزاوه، امیر، 1384، ص 65)

از روزگار اشکانیان ایرانیان در سواحل شرقی عربستان و عمان نفوذ کرده بودند. در روزگار ساسانیان روابط ایرانیان و اعراب بیشتر و نزدیکتر شد و دو کانون مهم فرهنگ عربی-ایرانی در یمن و حیره، در شمال و جنوب عربستان شکل گرفت. یمن از سرزمین های مورد مناقشه ایران و روم بود که سرانجام در زمان خسرو انوشیروان کار آن یکسره شد و در این رقابت ایران با گسیل سربازان و فرماندهانی برای کمک به سیف بن ذوالیزن پیروز نهایی شد. « چنین به نظر می رسد که در دوران ساسانی خاصه در اواخر این دوران حضرموت و کنده نیز مانند یمن کاملاً تحت تسلط شاهنشاهی ایران قرار گرفته بود. » (آذرنوش، آذرتاش، 1354، ص 43)

حیره نیز شهری بود در یک فرسخ جنوب کوفه در کنار فرات. تاریخ حیره از ایران و ساسانیان جدا نیست و کتب تاریخ از اعراب حیره با عنوان اعراب فارس نام می برند. (رک همان، ص 157) قصرهای حیره که امروزه نشانی از آنها بر جای نماده است در ادبیات فارسی و عربی به شکل افسانه و اسطوره در آمده اند. از همه این قصرها معروفتر قصر خورنق بود که طبق افسانه ها نعمان اول آن را برای آسایش و پرورش شاهزاده ایرانی، بهرام گور ساخته بود و پس از آن کاخ سدیر. ظاهراً در حیره سنتها، واژگان، نامها و آداب و رسوم پارسی رواج کامل داشته است. مثلاً « ظاهراً سنت نشستن پادشاه در پس پرده و از آنجا با مردمان سخن گفتن نزد پادشاهان حیره رواج داشته » (همان، ص 170) یا « کسانی که بر کلوک حیره وارد می شدند مانند دربار ساسانی سجده می کردند. » (همان، ص 170) همچنین « در میان اعراب خاصه بزرگان ایشان گاه به افرادی بر می خوریم که برای خود و فرزندان خود نام های ایرانی بر می گزیدند. در حیره مشهورترین نام ایرانی " قابوس " بود » (همان، ص 177)

« یکی دیگر از شهرهای بزرگ عراق که در آن اعراب با ایرانیان آمیزش یافتند شهر انبار بود » (همان، ص 227) علاوه بر عراق « در زمان بعثت حضرت رسول (ص) تمام نواحی عرب نشین خلیج مانند بحرین و عمان و حضر موت و یمن در دست ساسانیان بود. » (همان، ص 233)

همنشینی و همسایگی ایرانیان و اعراب باعث شد که بسیاری از واژه های فارسی از پیش از اسلام وارد زبان عربی بشوند. « برخی امور مانند کشاورزی و موسیقی و دریابانی و غیر آن که در عربستان زیاد مورد توجه نبوده اند بسیاری از آلات و مصطلحات خود را از فارسی گرفته است » (همان، ص 153) واژه هایی مثل بستان، مالق (وسیله ای برای مسطح کردن زمین)، انبار، خیار، توت، بوری، (حصیر)، سکان، انجر (لنگر) قیروان (کاروان)، دانق (دانگ)، فولاد، زرد (زره)، ابریس (ابریشم)، صنج، نای، زیر، بم و دهها واژه دیگر از پیش از اسلام وارد زبان عربی شدند. در اشعار صاحبان تعلقات نیز گهگاهی واژه های فارسی دیده می شوند، مثلاً امرؤ القیس گفته:

إذا زاعه من جانیبه کلیهما مشی الهربندی فی دفة تم فرفرا

برخی احتمال داده اند با توجه به رابطه تاریخی ایرانیان و یهودیان در زمان هخامنشیان و بعد از آن بعضی از این کلمات فارسی از طریق یهودیان به دیگر زبانهای سامی از جمله عربی وارد شده اند. (رک همان، ص 111) « بررسی واژگان فارسی که از دوران جاهلیت به زبان عربی راه یافته است، این واقعیت را به خوبی نشان می دهد که اعراب از طریق به کار گرفتن کلمات فارسی نه تنها زبان خود را غنا می بخشیده اند، بلکه وسعت اطلاعات خویش و انعطاف پذیری زبان عربی را در راه بهره گیری از آن آشکار می ساختند. » (غنیمی هلال، محمد، 1390، ص 156)

اعراب پیش از اسلام با افسانه ها و اساطیر ایرانی نیز آشنا بودند و از آن لذت می بردند. « در همین شهر حیره که از آن نام بردیم افسانه ها و داستانهای ایرانی نفوذ داشته چنانکه ابن هاشم در کتاب سیره النبی نقل می کند که نضر بن حارث در حیره داستانهای شاهان ایران و رستم و اسفندیار آموخته بود و هرگاه پیغمبر در مجلسی یاد از خدا می کرد و مردم را از عذاب او می ترساند و سخن از امتهای گذشته که مورد

خشم خدا قرار گرفتند به میان می آورد، او ناگاه برمی خاست و می گفت: ای گروه قریش سوگند به خدا که من از او نیکوتر سخن می گویم، به سوی من آیید و سخنان مرا گوش دهید و سپس برای آنان داستانهای شاهان ایران و رستم و اسفندیار را می گفت. « (محقق، مهدی، 1339، ص 41)

« علاوه بر داستان های ایرانی بی گمان تاریخ های ایرانی نیز در حیره رائج بوده است. تاثیر هنر تاریخ نویسی پارسیان بود که همچنان ادامه یافت و در دورانهای اسلامی باعث پیدا شدن بزرگانی از قبیل طبری و بلذری و مسعودی و دیگران شد و اگر این تاثیر نبود تاریخ نویسی تازیان هرگز بدین مرحله پای نمی نهاد » (آذرنوش، آذرتاش، 1354، ص 233)

تاثیر زبان و ادب فارسی بر زبان و ادب عربی پس از اسلام

پس از اسلام روابط فرهنگی و ادبی ایرانیان و اعراب چنان در هم تنیده و نزدیک شد که می توان آن دو را دو همزاد جدانشدنی دانست. از یکسو زبان فارسی سخت تحت تاثیر و نفوذ زبان عربی قرار گرفت و از دگر سو به دلیل نیاز اعراب به بیان مفاهیم جدید و همنشینی با ایرانیان صدها واژه فارسی جدید از همان قرن اول هجری وارد زبان عربی شدند؛ واژه هایی مثل الموزج (موزه و کفش)، المرزبان، شاهدانج، آذریون، ابریق، دهقان، رستاق، زنار، بنفسج و بسیاری دیگر. ورود موالی و ایرانیان به سرزمین های عربی به معنی آشنا شدن اعراب با زبان فارسی و تاثیر پذیری از آن بود. « حتی شاعران بادیه نشین نیز از تاثیر الفاظ فارسی در امان نبودند. آنان در اشعار خویش به گفته جاحظ برای بذله گویی از الفاظ فارسی استفاده می کردند... حتی در هجو گویی که در میان مردم متداول بود شاعران الفاظ فارسی را به کار می بردند که این امر بیانگر آن است که مردم الفاظ فارسی را می فهمیده و می پذیرفتند.» (هداره، محمد مصطفی، 1382، ص 109)

« صبری و ابوالفرج اصفهانی روایت کنند که چون عبیدالله بن زیاد امیر بصره بر شاعر عرب یزید بن مفرغ خشمگین گردید دستور داد تا شاعر را در بازارها و خیابان ها بگردانند. کودکانی که به دنبال وی راه افتاده بودند یا به گفته طبری یکی از ایرانیان پرسید این شیست این شیست؟ آنگاه شاعر عرب به زبان فارسی چنین پاسخ داد:

آبست و نبیذ است عصارات زیب است

سمیه روسبید است

از این روایت چند نکته به دست می آید: نخست آنکه زبان مهاجر نشینان ایرانی میان مردم عرب شهر بصره نفوذ داشته است. دوم تکلم شاعری عرب به زبان فارسی نشان می دهد که لهجه دری در آن روزگار میان اعراب شیوع داشته است.... روایت جاحظ بیانگر دو واقعیت مهم است:

1: قدمت مهاجرت ایرانیان به بلاد اعراب

2: آشنایی شهرهای عرب با بسیاری از الفاظ عربی و به کار گرفتن آنها در زبان فارسی « (غنیمی هلال، محمد، 1390، صص 153-154)

در آن زمان بصره و کوفه از مراکز اصلی ایرانیان در سرزمینهای عربی بود به گونه ای که « در موقع قیام مختار ثقفی زبان فارسی به طوری در میان سپاهیان وی سرایت داشته که یکی از سران اعراب برو از این جهت خرده گرفته زیرا بزرگترین قسمت لشکریان وی فارسی صحبت می کرده اند و ایرانی بوده اند.» (آزادی کناری، شعبان، 1376، ص 144)

بر اثر برخورد عربی با فارسی و تاثیر پذیری عربی از فارسی اسلوب جدیدی در اواخر قرن اول هجری به وجود آمد. آنچه به ظهور این سبک جدید کمک کرد ظهور شاعران غیر عرب در نیمه دوم قرن اول هجری است؛ شاعرانی چون زیاد الاعجم و ابوعطاء سندی. (رک هداره، محمد مصطفی ، 112) جالب آن است که عربی تنها از زبان فارسی چنین تاثیر پذیرفت و زبانهای ملل مفتوح دیگ چون سریانی و قبطی تاثیر چندانی بر آن ننهادند.

در قرن دوم و پس از روی کار آمدن بنی عباس تاثیر ادبیات فارسی بر ادبیات عرب دو چندان شد. عباسیان با یاری ایرانیان به قدرت رسیدند و در روزگار ایشان وزرای کاردان و قدرتمند و دبیران و سپه سالاران و بزرگان ایرانی در ورود افکار و اندیشهها و فرهنگ و هنر ایرانی به دنیای عرب نقش مهمی را ایفا کردند. در این دوره از یک سو شعری ایرانی مثل ابونواس اهوازی و ابوالعتاهیه و بشار بن برد

طخارستانی با سرودن اشعار عربی شعر عرب را دگرگون کردند و از دگر سو ایرانیانی مثل سیبویه شیرازی و اضع علم نحو، خلیل بن احمد فراهیدی و اضع علم عروض و ابن قتیبه دینوری از نحویان معروف قوانین زبانی و ادبی و زیبا شناسختی زبان عربی را تعیین کردند و گروهی نیز چون ابن مقفع با ترجمه آثار ایرانی پیش از اسلام به عربی ادبیات عرب را تحت تاثیر قرار دادند. از دیگر بزرگان ایرانی زبان و ادبیات عرب می توان به جاحظ، ثعالبی، صاحب بن عباد، بدیع الزمان همدانی، حریری، زمخشری، عبدقاهر جرجانی و ده ها تن دیگر اشاره کرد که همگی از ادبای طراز اول کلام عربند. این افراد در تمام سطوح زبانی و هنری زبان و ادبیات عرب را تحت تاثیر قرار دادند. برای مثال « ابونواس نه تنها بسیاری از الفاظ و ترکیبات فارسی را به صورت معرب در شعر خود آورده، بلکه مضمون بسیاری از ضرب المثلهای فارسی را در دیوان خود به کار برده است. » (راثی، محسن، 1386، ص 291) « فارسیات ابونواس مشهور است که در آن اشعار عین الفاظ فارسی را در ترکیب عربی آورده است:

بحرمه النوبهار و کتک الفرخار
و بُته الکرفکار و شمسها الشهريار
و ماهها الکامکار و جشن کاهنبار « (همان، 294)

در دوره عباسی شعر فارسی و شاعر ایرانی هم بر محتوا و هم بر قالب شعر عرب تاثیر گذاشت. « درست است که فن قصیده را شعرای فارسی از عربی اقتباس کرده اند ولی از نظر مضمون و معنی آن را تنوع و تکامل بخشیده اند و شعرای عرب فن مثنوی (مزدوج) را از شاعران فارسی اخذ نموده اند و شعر مثنوی در عربی سابقه ندارد، همین طور ترکیب بند و ترجیع بند و رباعی و غزل عرفان از ابداعات و ابتکارات شاعران و گویندگان نامدار ایرانی است » (همان) ص 290)

ادبای ایرانی در تغییر سبک نثر عربی با استفاده از سبک نثر پهلوی و ساخت قواعد هنری زبان عرب هم نقش تعیین کننده ای داشتند. لویی ما سینیون می گوید: « زبان فارسی تفکر عرب را شکل داده و آن را واضح و روشن کرده است.... هنگت می که نویدسندگان عرب ایرانی تبار با دو پهلویی لغت عرب مواجه می

شدند، آگاهانه یکی از دو معنای متضاد را برای ساختن مفاهیم فنی بر می‌گزیدند. به این ترتیب زبان فنی تمدن عرب توسط ایرانیان ساخته شد.» (ماسینیون، لویی، 1369، ص 449) همانگونه که اشاره شد قوانین نحو عرب و عروض را سیوییه و خلیل بن احمد نوشتند که ایرانی بودند. همچنین با توجه به وجود علم معانی در ایران پیش از اسلام و وجود کتابی به نام کاروند در این زمینه، ایرانیان اولین قاعده‌های معانی و بیان عرب را بر اساس شیوه زبان فارسی پایه‌گذاری کردند. (رک همان، ص 443)

ترجمه از عوامل تاثیرگذاری ادب پارسی بر عربی

با شکل‌گیری نهضت ترجمه و شعوبیه در ابتدای حکومت بنی‌العباس بسیاری از آثار ادبی ایران پیش از اسلام به زبان عربی ترجمه شدند و به این ترتیب ادبیات عرب را به لحاظ فکری و سبکی تحت تاثیر قرار دادند. معروفترین مترجم عصر عباسی ابن مقفع در ابتدای حکومت عباسیان است که کتابهایی چون کلیله و دمنه، خداینامه، ادب‌الصغیر، ادب‌الكبیر و غیره را از پهلوی به عربی ترجمه کرد. از دیگر مترجمان معروف این عصر می‌توان به محمد بن جهم برمکی، زادویه بن شاهویه اصفهانی، بلاذری و حسن بن سهل اشاره کرد. این آثار مترجم به لحاظ فلسفی و فکری و اخلاقی بر نثر عربی تاثیر گذاشت.

ایرانیان پیش از اسلام پندهای بسیاری در پندنامه‌ها و دیگر کتابهای خود داشتند که پس از اسلام بسیاری از این پندها از طریق ترجمه حفظ شدند و بر نثر عربی تاثیر گذاشتند و از عناصر مهم فرهنگی خاص کاتبان عصر عباسی شدند. (رک العاکوب، عیسی، 1374، ص 39)

تصوف و ادب پارسی و تازی

تصوف خواه برگرفته از اسلام و اصول آن باشد و خواه به نام اسلام بین صوفیان و معتقدان به تصوف رواج یافته باشد، در اصول و نظریات خود عاملی برای تحکیم پیوند بین ادبیات عربی و فارسی شد.» (غنیمی

هلال، محمد، 1386، ص 36) « برخی از این صوفیان در بصره ذوالسائین عربی و فارسی بودند؛ مانند خاندان رقاش که در اصل ایرانی بودند و زبان عربی را به خوبی فارس می دانستند و مانند موسی الاسواری که قرآن را به عربی و فارسی شرح می کرد. » (همان ص 37)

« صوفیه ایرانی از اولین صوفیانی بوده اند که به اصطلاح دست به قلم برده و آثار مکتوب متعددی به ادب عرب تقدیم داشته اند... اولین کتابی که در ادب نفس و زهد فراهم شد کتاب الزهد و الرقائق شیخ خراسان عبدالله بن مبارک مروزی (118-181ه) است. » مهدوی دامغانی، احمد، ص 18) این کتاب قدیمی ترین کتاب تاریخ تصوف است و پس از آن نیز ابونصر سراج طوسی و ابوبکر محمد کلابادی بخارائی با تالیف کتابهای خود اصول علمی و عملی تصوف را روشن و مدون ساختند. می توان گفت که در حالیکه مکتب تصوف بغداد معتقدات صوفیانه را از طریق منابر رواج می داد مکتب تصوف خراسان این کار را از طریق تالیف و تصنیف کتاب انجام می داد و ادب عرفانی را در جهان اسلام شکل داد. (رک همان، ص 21)

تاثیر شعر صوفیانه فارسی بر ادبیات عرب بیشتر بود. « تاثیر و نفوذ فراوانی که شعر صوفیانه فارسی در شعر عرب گذارده است مرتبط با پیدایش و رواج وزن رباعی در آن است. قطع نظر از آنکه وزن رباعی اصلاً از اوزان ترانه ایرانی باشد یا آنکه از یونان به ایران سرایت کرده باشد، مسلم است که تا پیش از آنکه بزرگترین شاعر صوفی عرب یعنی ابن فارض حموی مصری رباعی بسراید هیچ شاعر عربی رباعی نسروده است » (همان، ص 29) ابن فارض بی شک رباعی را از صوفیه ایرانی و نحوه برگزاری مجالس سماع آنان اخذ کرده است. پس از ابن فارض دیگر شاعران عرب نیز به سرودن رباعی روی آوردند به گونه ای که در قرن هفتم هجری رباعی در شعر عرب وزنی رایج شده بود (رک همان، ص 29)

کلیله و دمنه و ادبیات عرب

کلیله و دمنه از کتابهای بسیار مهم ایرانیان پیش از اسلام است که به قلم ابن مقفع به عربی ترجمه شد و نوع جدیدی را در ادبیات عرب به وجود آورد. اعراب تا قبل از آن فابل نداشتند و « فولکلورهای حیوانی در زبان عربی همه پس از ترجمه کلیله و دمنه پدید آمده و همگی تقلید یا محاکات از شیوه کلیله و دمنه است..... نفوذ و گسترش کتاب کلیله و دمنه در چارچوب ترجمه به نظم و نثر محصور نماند، بلکه بسیاری از نویسندگان و شعرا به تقلید از آن شیوه آثاری در زمینه داستانهای حیوانات به رشته تحریر در آوردند مانند کتاب ثعلی و عفراء و النمر و الثعلب » (غنیمی هلال، محمد، 1390، صص 232-233)

« از کسانی که به پیروی از کلیله و دمنه پرداخته اند، اخوان الصفا در الرسائل هستند. اخوان الصفا این داستانهای ادبی را از منش و هدف های اجتماعی به میدان فلسفی کشیده اند و در خلال محاکمه مفصلی که میان انسان و حیوان در حضور شاه پریان پرداخته اند، کوشیده اند تا بدین شیوه افکار فلسفی خود را بر کرسی بنشانند.» (همان ص 233)

زبان و ادبیات فارسی و زبان و ادبیات عربی در دوران معاصر

پس از فروپاشی خلافت عباسی روابط ادبی ایرانیان و اعراب نسبت به گذشته کمتر شد، با این حال ظهور شاعری چون فضولی بغدادی نشان می دهد که در عصر صفویه هنوز بسیاری از مردم عراق عرب فارسی می دانستند و قادر بودند بدان آثار ادبی به وجود آورند.

در دوران معاصر نیز رابطه ادبی ایران و عرب کمتر محسوس بوده اگرچه همچنان ادامه داشته است. در دوران معاصر مصری ها بیش از سایر اعراب در جهت خدمت به زبان و ادب فارسی و بهره گیری از آن کوشیده اند، چراکه هم صنعت چلپ در این کشور بیشتر از سایر بلاد عربی قدمت دارد و هم این کشور در حوزه های علمی و فرهنگی ریشه دارتر و با سابقه تر است و هم مصر در بیرون آمدن از زیر سلطه عثمانی ها در قرن 20 پیشتر از سایر کشورهای عربی است و زودتر از دیگر کشورهای عربی به پژوهش های شرفر روی آورد. (رک اسماعیلی طاهری، احسان، 1382، صص 56-63)

یکی از مصریانی که در دوره جدید با ترجمه شاهنامه اعراب را با زبان و ادبیات فارسی آشنا کرد دکتر عبدالوهاب عزام است. شاهنامه با ترجمه علی فتح بنداری اصفهانی در اوایل قرن هفتم هجری به ادبیات عرب را یافت. ترجمه بنداری از شاهنامه به نثر است و بنداری قسمت های غنایی و توصیفات شاهنامه را حذف کرده است. بدین ترتیب بنداری با ترجمه ناقص و بی روح خود شاهنامه را از یک اثر هنری شکوهمند به یک گزارش معمولی از تاریخ ایران پیش از اسلام تقلیل داد که شبیه آن در همه جا بود. « به نظر می رسد که ترجمه عربی شاهنامه هیچ تاثیر مهمی بر جریان ادب عربی نگذاشت. » (جمال الدین، محمد سعید، 1382، ص 138)

در سال 1932 دکتر عبدالوهاب عزام استاد دانشگاه مصر ترجمه بنداری را به شکل محققانه ای منتشر کرد. وی مقدمه ای کامل بر آن نوشت و نادرستی ها و کاستی های آن را اصلاح کرد و اضافاتی را بر آن ملحق کرد. اقدام دکتر عزام تاثیر بسزایی در مشهور ساختن شاهنامه در ادبیات عرب گذاشت و مجله های بزرگ ادبی عرب به گرمی از کار او استقبال کردند. (رک همان، ص 139)

از بزرگان ادب عربی معاصر الزهاوی می گوید که احساسات بنیادین و زیبا شناسانه و ارزش های هنری خود را در شعر و نثر از شاهنامه گلچین کرده است. (رک همان، ص 144) « شاعر مغربی، استاد عبدالقادر المقدم نیز می گویند که فردوسی از کودکی الگوی برتر او و الهام بخش مفاهیمش در شعر بوده است » (همان، ص 144) شبلی بلاط نیز از دیگر شعرای معاصر عرب است که به شاهنامه ارادت دارد. (رک همان، ص 153) از پژوهش های معروف عربی در شاهنامه می توان به دو اثر القصه فی الادب الفارسی و جوله فی شاهنامه الفردوسی از دکتر امین عبدالمجید اشاره کرد.

از دیگر شاعران ایرانی که در دوره معاصر به شدت مورد توجه ادب شناسان عرب بوده است، خیام است. « شاید در جهان معاصر عرب هیچ شاعری به اندازه خیام مورد عنایت قرار نگرفته باشد. با بررسی هایی که انجام شد به جرات می توان گفت اعراب معاصر حتی بیشتر از شاعران کلاسیک خود متوجه خیام و رباعیات او شده اند. برای اثبات این ادعا کافی است به کتاب الترجمات العربیه لرباعیات خیام از یوسف حسین بکار مراجعه نماییم. اعراب معاصر خیام را ولتر شرق نامیده اند و... تحقیقات جدید نشان می دهد

رباعیات خیام حداقل 259 بار به عربی در صورتهای گوناگون ترجمه شده اند. « (محسنی نیا، ناصر، 1389، ص 11) شروع توجه به خیام از سال 1901 بود که احمد عوض ادیب و مترجم مصری بخشی از رباعیات خیام را ترجمه کرد.

« تقریباً هیچ شاعر بزرگ و معاصر در دنیای امروز عرب در صد سال گذشته را نمی توان یافت که از رباعیات و افکار خیام متأثر نشده باشد. (همان ص 17) از مشهورترین شاعران معاصر عرب که از خیام بسیار تأثیر پذیرفته اند می توان به عبدالوهاب البیاتی شاعر بزرگ عراق و جهان عرب اشاره کرد. » همچنین شاعر بزرگ لبنان ایلیاء ابوماضی طلاس خود را تحت تأثیر رباعیات خیام سروده است.

منابع

کتاب

1. آذرنوش، آذرتاش، راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی، دانشگاه تهران، چاپ اول، 1354
2. العاکوب، عیسی، تأثیر پند پارسی بر ادب عرب، ترجمه عبدالله شریفی خجسته، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، 1374
3. غنیمی هلال، محمد، ادبیات تطبیقی، تهران، امیر کبیر چاپ دوم، 1390

مقاله

1. آزادی کناری، شعبان، زبان و ادبیات فارسی در جهان، نامه پارسی، شماره 5، تابستان 1376، صص 100-256
2. اسماعیلی طاهری، احسان، تلاش جهان عرب برای زبان و ادبیات فارسی، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره 77، تابستان 1382، صص 56-63
3. جمال الدین، محمد السعید، شاهنامه و ادبیات عرب، ترجمه وداد الزیموسی، نامه پارسی، شماره 30، پاییز 1382، صص 131-156

4. غنیمی هلال، محمد، عوامل پیوند و تاثیر بین ادبیات عرب و ادبیات فارسی، ترجمه امیر مومنی هزاره، کتاب ماه ادبیات، شماره 9، دی 1386
5. ماسینیون، لویی، سهم متفکران ایرانی در تمدن عرب، ترجمه پروین شیبانی، ایران نامه، شماره 31، تابستان 1369، صص 440-453
6. محسنی نیا، ناصر، خیام پژوهی با تکیه بر جان معاصر عرب، متن شناسی ادب فارسی، شماره 7، پاییز 1389، صص 1-20
7. محقق، مهدی، تاثیر زبان فارسی در زبان عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره 3، فروردین 1339، صص 38-56
8. مومنی هزاره، امیر، روابط ایران و عرب و تاثیر آن در ادبیات فارسی و عربی، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره 93، تیر 1384، صص 64-77
9. مهدوی دامغانی، احمد، سهم ایرانیان در ادب صوفیانه عرب از نثر و نظم، ایران نامه، شماره 41، زمستان 1371، صص 17-32
10. هداره، محمد مصطفی، تاثیر فرهنگ ایران در ادبیات عرب و قرن دوم هجری، ترجمه بسام علی ربابعه، نامه پارسی، شماره 1، بهار 1382، صص 107-124

*نویسنده: دکتر حمید عابدیها

زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره (هند - پاکستان - بنگلادش)

الف) تاریخچه و سابقه ارتباطات زبانی و ادبی ایران و هند

زبان در مجموعه فرهنگ جوامع بشری یک نهاد اجتماعی است که شیرازه بسیار استواری برای نگهداری فرهنگ و هویت مردمی که بدان زبان تکلم می‌کنند در طول تاریخ کهنسال زندگی آنان محسوب می‌شود و بی شک هیچ نهاد اجتماعی دیگر نمی‌تواند در مدت زمان طولانی و در درازای قرون و اعصار تا بدین اندازه نگهبان فرهنگ یک ملت باشد.

باتوجه به این که زبان فارسی برای کشورهای شبه قاره حکم یک فرهنگ را دارد، تحلیل جایگاه این زبان در آن سرزمین در حقیقت تحلیل یک فرهنگ است، آن هم فرهنگی به فراخنای فرهنگ ایران و اسلام که شاید کمتر تمدن و فرهنگی را در جهان بتوان به این غنا و گستردگی سراغ گرفت

بنابراین با توجه به ابعاد نفوذی گوناگون این زبان در گستره آن فرهنگ و بر تمدن سرزمین پهناور شبه قاره به «سهم زبان و ادب فارسی در پیوندهای میان ایران و شبه قاره هند و پاک» اشارتی می‌شود تا معلوم گردد که زبان فارسی در مجموعه مشترکات و پیوندهای اجتماعی و اقتصادی و فکری بسیار که از روزگاران بس کهن میان ایران و کشورهای شبه قاره امروز داشته از چه جایگاه والا و پایگاه رفیعی برخوردار بوده است.

شاید در میان کشورهای گوناگون جهان کمتر کشوری را مانند هند بتوان سراغ گرفت که از گذشته‌های دور تاکنون، این همه مورد توجه و اعتنا بوده باشد. بخش عمده‌ی این توجه البته به دلیل موقعیت سرزمینی و جغرافیایی آن است که از آن به عنوان چارراه جهان یاد می‌شود. جایگاهی که به آن امکان داده است تا همواره نقش ویژه‌ای را در مناسبات فرهنگی و اقتصادی و سیاسی جهان عهده‌دار بگاشد. ایران همیشه واسطه‌ی انتقال و جذب فرهنگ‌ها از خاور به باختر بوده است. چرخش و دگرگونی فرهنگ‌ها و آیین‌ها از

چین و هند از یک سو و یونان و بیزانس از سوی دیگر و انتقال آن‌ها به یکدیگر همواره در ایران رخ داده است. ایران پیوسته از شرق و غرب فرهنگ‌ها را جذب و به سوی دیگر متصرفات خود پخش کرده است.

در این میان تأثیرپذیری و تأثیرگذاری فرهنگ ایران و شبه قاره‌ی هند بر همدیگر اهمیت ویژه‌ای دارد. روابط فرهنگی و اقتصادی و دینی و زبانی و سیاسی ایران و شبه قاره‌ی هند به گذشته‌های بسیار دور باز می‌گردد. زمانی که این دو قوم در یک جا ساکن بودند و از آبشخور یک زبان و یک آیین و یک فرهنگ بهره می‌بردند. از همان زمان تا سده‌های بسیار بعد که سرزمین هند به دست دولت استعمارگر بریتانیا افتاد، داد و ستدهای زبانی و فرهنگی و سیاسی در میان مردمان این دو سرزمین پیوسته برقرار بود و همواره در اوج، راه‌آورد آن پیوند دیرینه، در هم تنیدگی و آمیزش زبانی و باورداشت‌های اسطوره‌ای و آیینی و عرفانی همسان است که چون شیر و شکر در هم آمیخته‌اند و جدایی ناپذیر می‌نمایند.

زبان فارسی که یکی از یادگاران کهن میراث فرهنگی ایران و شبه قاره‌ی هند است، در اصل از یک ریشه‌ی بسیار قدیمی به نام زبان‌های هند و اروپایی منشعب شده است. زبان او ستایی با سانسکریت (Sanskrit) یعنی زبان وداها که همان زبان باستانی هند است، خویشاوندی و ریشه‌ی مشترک و نزدیک دارد.

مهاجرت آریاییان در زمان جمشید آغاز شد. او به فرمان اورمزد فرمان یافت تا بر روی زمین پادشاهی کند و به افزایش مردم و چارپایان پردازد. قبیله‌های هند و ایرانی به دلیل کمبود جا و افزایش مردمان و چارپایان در جست و جوی مرتع و چراگاه‌های تازه از این دوران به سوی سرزمین‌های گرم‌تر جنوبی مهاجرت کردند. گروهی به سوی فلات ایران، گروهی به سوی دشت‌های آسیای صغیر و گروه دیگر به سوی سرزمین‌های گرم و فراخ هند و پاکستان رهسپار گشتند. (فره‌وشی، 1370: 5 و 6) و در این سرزمین‌ها ساکن شدند. این کوچ‌ها و مهاجرت‌ها چندین موج پیاپی رخ داد. پس از این مهاجرت «مشترکان نژادی و فرهنگی میان این دو گروه (ایرانیان و هندیان) هرگز گسسته نشد. مردم دوران باستان سرزمین ایران با مردمان دوران باستان سرزمین هند، همبستگی‌های بسیار داشتند. این موضوع به خصوص در زبان، اسطوره‌ها و مسائل مربوط به آیین‌های آنها دیده می‌شود که گویای همزیستی طولانی ایرانیان و هندوان آریایی نژاد است.» (آموزگار، 1374: 48) پس از آن که اقوام آریایی به سوی ایران و هندوستان آمدند، شاخه‌ی هندی آن در شمال هند

اقامت کردند و زبانی در میان آنها رواج یافت که همان زبان سانسکریت باستان است. به مرور و پس از گذشت صدها سال این زبان در میان طبقه‌ی گزیده و خاص هند رواج یافت و زبان عامه‌ی مردم، به نام پاراکریت، از آن اشتیاق پیدا کرد.

کهن‌ترین متن مقدس هندوان و داهاست که پیشینه‌ی آن دست کم به 1500 سال پیش از میلاد می‌رسد. تاریخ نگارش این کتاب از آثار مکتوب یونانی و متون مقدس دین یهودی و هم دیرینگی بیشتری دارد؛ اما این کتاب با اوستا شباهت فوق‌العاده نزدیکی دارد و حتی قرابت آن با اوستا از دیگر متون بازمانده به زبان سانسکریت هم نزدیکتر است. (نهر، 1361: 128) زبان سانسکریت و اوستا از یک منشأ اصلی سرچشمه گرفته‌اند. زبان سانسکریت زبان دینی و داهای هند و زبان اوستا زبان دینی ایرانیان باستان از نظر واژگان و آواها و ساخت صرفی و نحوی، نزدیکی و همسانی شگفتی با هم دارند. «وزن و سبک عمومی شعر [در آن‌ها] به قدری نزدیک است که با استفاده از قوانین آوایی می‌توان قطعات اوستایی را لفظ به لفظ به متن ودایی تبدیل کرد. در دو متن اوستا و ریگ ودا هم اصطلاحات بی‌شمار همانندی را می‌بینیم که در هر دو مکتب فکری به یک معنی و از یک ریشه‌اند». (جلالی نایینی، 1365: 730) علاوه بر مشابهت‌های زبانی گسترده، اسامی خدایان و اساطیر ایران در ریگ ودا و اوستا بسیار به هم نزدیک یا هم‌سان است. چون میترای (Mitra) ریگ ودا که همان میسرای اوستاست. یا اسطوره‌ی یم (Yama) ریگ ودا که در اوستا یم (Yima) آمده است و سپس در فارسی نوین به جم (Jam) تبدیل شده است. با اعتقاد به دیو که در ودا دئو (Deva) و در اوستا دل (Daeva) آمده است. بسیاری دیگر از چنین بن‌مایه‌های مشترک اساطیری و دینی را در این دو اثر باستانی می‌توان نشان داد. (همان: 731) علاوه بر این میان طرح‌ها و نقش‌ها و شهرهای آن زمان شباهت‌های نمایانی به چشم می‌خورد و قرائن مسلمی وجود دارد که میان ایران و هند در دوران پیش از هخامنشی نیز تماس‌هایی بین این دو سرزمین کهن وجود داشته است. (نهر، 1371: 248)

نام هندوستان در اوستا هم بارها آمده است. در وندیداد، قرگرد اول، به شرح سرزمین پنجاب پرداخته است. در این کتاب از شانزده محل بسیار خوش بحث شده است که پانزدهمین بخش آن جزو هپته هیندو (Hepta Hindu) است که از خاور هند به سوی باختر امتداد دارد. این هپته هیندو، سرزمین حوزه‌ی

رودخانه‌ای است که در او ستا راجع به پنجاب و سند نام برده شده است. (ونیداد، 1376: 16 و 197) کتاب ریگ ودا نیز به ایران اشاراتی دارد و در آن کتاب ایرانیان مخست به نام «پرشوه (Parshava)» و بعد پرشیکه (Prshikha) خوانده شده‌اند و «پرتیهو پرشوه (Prithu-Parshava)» مذکور در ریگ ودا، ظاهراً پارت‌ها و پارس‌ها هستند. (جلالی نایینی، 1365: 730) پانزدهمین جا و روستاها که من، اهورا مزدا، بهترین بیافریدم، هفت هند است، هیته هندو، در آنجا اهریمن پرگزند به ستیزه دشمنان نابهنگام و گرمای نابهنگام پدید آورد. (پور داوود، 1343: 19، نیزنک: ونیداد: 196 و 197) هم چنان که نام هند در اوستا آمده است و توصیفاتی از شمال هند در آن وجود دارد «نهر، 1361: 248) بعد از تشکیل حکومت در ایران و از دوره‌ی هخامنشیان، کورش بزرگ، سرزمین‌های بلخ، افغانستان، پنجاب و سند را فتح کرد که باعث پیوند فرهنگی و اقتصادی و سیاسی میان ایران و هندوستان شد. دیاکانف به نقل از سنگ نوشته‌ی یستون (بین سالهای 531 تا 519 ق. م.). از هندوستان به عنوان بیستمین ساتراپ دولت هخامنشی یاد می‌کند که شامل دره‌ی رود سند و پنجاب بود. او میزان خراج آن ایالت را 300 تالانت گرد طلا نوشته است. (دیاکانف، 1371: 319) گیرشمن قدیمی‌ترین خط در هندوستان را برگرفته از خط دیوانی هخامنشی می‌داند و هنر سلسله‌ی موربانه‌ی هند را مقتبس از هنر شاهان هخامنشی ارزیابی می‌کند. (گیرشمن، 1383: 423) «داریوش نیز در سال 512 ق. م. به فکر تسخیر پنجاب و سند افتاد ... باری داریوش پس از تسخیر پنجاب و سند به ایران بازگشت. این لشکرکشی در آن روزگاران قدر مهم تلقی شد که مبدأ تاریخ قدیم کشور هند گردید». (مشکور، 1356: 33) در همین دوره یعنی قرن ششم پیش از میلاد که داریوش نواحی شمال هند و ایالت سند و پنجاب غربی را تصرف می‌کند، در تاریخ هند عصری آغاز می‌شود که آن را دوران زردشتی هند می‌نامند و آیین زردشت در آن جا رواج می‌گیرد. استان هندی امپراتوری داریوش از تمام نواحی دیگر کشورش ثروتمندتر و پرجمعیت‌تر بده است و تماس‌های مستقیم و تبادلات فرهنگی میان آنان رو به افزایش. (نهر، 1361: 249) آثار تاریخی مهمی که در میانه‌ی سال‌های 1896 تا 1312 م. در بیهار هند «از زیر خاک بیرون آمده نشانگر تأثیر هنر و وضعیت ایران در زمان پادشاهی هخامنشیان در هند است. در شهر قدیمی پاتلی پوتر (Pattali-Putra) که بعد از آن شهر پتنا (Patna) در همان جا احداث گردیده است، دو تالار بزرگ به اسلوب و طرح تالارهای دوره‌ی هخامنشی، یکی دارای یکصد ستون و دیگری دارای هشتاد

ستون با بقایای ستون‌های سیقل شده‌ی سنگ یکپارچه از زیر خاک بیرون آمده است و نشان می‌دهد که هنرمندان و صنعتگران ایرانی دوره‌ی هخامنشی، صنعتگران هندی را تعلیم داده‌اند و در سرزمین هند به سبک و رسم و تقلید زمان هخامنشی در ایران، این قصور با تعبیرات جزئی و ذوق و سلیقه هندی ساخته و پرداخته شده است.» (جلالی نایینی، 1365: 733 نیز، نک: وحیدی مازندرانی، 1365/1: 209) و صف این کاخ‌ها در کتاب معروف هندوان یعنی مه‌بهارات هم آمده است.

در همین دوره، روابط تجاری و اقتصادی نیز بین دو کشور برقرار بود، جنگ ابزارهای فراوانی از هند به ایران می‌آمد. در شاهنامه‌ی فردوسی از دوره‌ی پیشدادیان و کیانیان، صدها باز از جنگ ابزارهایی سخن به میان آمده است که ساخت هندوستان بوده‌اند. از جمله‌ی آنهاست: تیغ هندی، شمشیر هندی، خنجر هندی، نیزه‌ی هندی، درای هندی، خود هندی، چتر هندی، جامه‌ی هندی و از وسایل دیگری چون زیج هندی، عود هندی و جز آن‌ها نیز سخن رفته است. در کتاب شاهنامه «شبه قاره» طی گفتاری، به نام و نقش هند در اساطیر ایرانی و نیز شاهنامه فردوسی پرداخته شده است. (حفیظی، 1392: 3) علاوه‌براین‌ها، هردوت به لشکریان هندی در زمان حکومت خشایار شاه اشاره می‌کند که جامه‌های کتانی بر تن داشتند و کمان‌ها و تیرهایی از نی با پیکانی سنگی با خود حمل می‌کردند و بر عراده‌هایی سوار بودند که گورخر به آن می‌بستند. (مشکور، 1367: 217) پس از هجوم اسکندر، ایران تا چند قرن زیر نفوذ یونانیان بود. در این دوران پیوندهای ایران و هند ادامه داشت. آثار معماری معروف آشوکا در هند تحت تأثیر معماری پرسپولیس ساخته شده است و هنرهای یونانی-بودایی که در شمال غربی هندو افغانستان یافت می‌شود، از تأثیر هنر معماری ایران تهی نیست (نهری، 1361/1: 249). درباره‌ی پیشینه‌ی ارتباط زبانی و فرهنگی ایران و هند، همچنین بنگرید به (باقر محمد، 1348: 290-314).

در دوران اشکانی ارتباط چندانی بین هند و ایران برقرار نبود؛ زیرا پارتیان بیشترین تلاش خود را در بیرون راندن سلوکیان به کار بردند و توجهی به شبه قاره نداشتند و البته وجود سکاهای شمالی که در اثر تهاجم اقوام «یوئه. چی» به سرزمین‌های جنوبی‌تر یعنی سیستان و حوزه‌ی پنجاب و سند کشانده بود، مورد دل مشغولی پارتیان بود تا دیگر به سرزمین شبه قاره نیندیشند؛ اما مهرداد اول یک بار در اثر ضعف دولت باختر

به سرزمین‌های سند و هیداسپ (جیم) یورش برد و ساتراپ‌های پاروپا میزاد و آراخوزیا و زرنک را گشود؛ اما تهاجم سکاها به قسمت‌های شرقی دولت اشکانی باعث بازگشت مهرداد شد و کار او بی‌نتیجه ماند. سکاها در سده‌ی اول میلادی موفق به تشکیل چندین سلسله در شرق ایران و شمال غربی هند گردیدند:

جنگ حران بین پارتیان و رومیان

«سکاها در هند، به ویژه "هند و سیتی" های تحت حکومت مائوئاس و خاندان آرس در دره سند، به طور مستمر بر زمین‌هایی که از زمان مناندر تحت تسلط هند و یونانی‌ها بود، متصرف شدند. (شهمیر زادی، 1347/2: 63) سلسله هند و سکایی که بین 72 تا 50 پیش از میلاد در ناحیه‌ای به نام کی پین (kipin) در حوضه‌ی رود ارغنداب و سفلی سند در نزدیکی کابل حکومت داشتند، به یونانی هند و سیتی (Indocytha) شهرت داشتند و پس از هندو- سکایی‌ها یا همان هندو- پارتی‌ها، پهلوا (pahlava) که از اختلاط پارت‌ها و سکاها بودند، قدرت را به دست گرفتند و جانشین سکاها در ایالت سند شدند که با خود گوشه‌هایی از فرهنگ و تمدن هلنی را وارد این سرزمین کردند. (همان: 266)

پارت‌ها خود به شاخه‌های چندی تقسیم می‌شدند و هفت خاندان که در رأس نجبای پارت جای داشتند، از همه معروف‌تر بودند، یکی از آن‌ها سورناها (سورن) بودند. دکتر عبدالحسین زرین کوب از آنان به عنوان خاندان «سورنا» یاد کرده و می‌نویسد: «آن خاندان در آن سوی مرزهای هند، قدرتش بسط یافته و دولتی اشکانی سکایی را به وجود آوردند. از جمله‌ی نام‌آوران این خاندان در این دوره «گندفر» (وینده فرن) را باید یاد کرد که در نیمه‌ی نخست قرن اول میلادی (119-148 م.) قلمرو وی در آن سوی سند تا پنجاب و پیشاور وصعت داشت و بعضی محققان رستم، قهرمان حماسی، را با او تطبیق کرده‌اند.» (زرین کوب، 1376/1: 165) تصویری از روابط این هفت خاندان یا تاجداران کوچک که هم پیمان شاه پارت بودند در ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی می‌توان یافت. داستانی که به نظر اکثر محققان داستانی اشکانی پارتی است.

در دوره‌ی ساسانیان پیوندهای اقتصادی و فرهنگی بین دو سرزمین افزایش یافت. کوشانی‌ها «نخستین کسانی از شبه قاره‌ی هند و پاکستان بودند که با مردم ایران ارتباط سیاسی بیشتری برقرار ساختند و زبان پارسی را در سده‌ی یکم یا دوم پس از میلاد در سرزمین شبه قاره‌ی هند و پاکستان رواج دادند». (طباطبایی، 1966 م.: 40) با استناد به شاهنامه‌ی فردوسی در دوره‌ی پادشاهی بهرام گور ساسانی، روابط بین ایران و شاه هند به نام شنگل برقرار بوده است. شنگل دختر خود را با نام سپینود به بهرام می‌دهد و به درخواست بهرام ده هزار لولی را به ایران می‌فرستد تا رامشگری و نوازندگی را در ایران رواج دهند و مردمان را شادمان دارند. (فردوسی، 1378: 541-551) از روابط فرهنگی ایران و هند در دوره‌ی خسرو پرویز با پادشاه هند، می‌توان به وجود آثار باستانی به جا مانده در دکن اشاره کرد. محمو تفضلی در پانویس کتاب کشف هند، نوشته‌ی جواهر لعل نهرو می‌نویسد: برجسته‌ترین نقش‌هایی که در هند از زمان ساسانیان به جا مانده نقش‌هایی است در غارهای معروف «اجانتا» که مربوط به اوایل قرن هفتم میلادی است. در سقف این غارها، تصویر پادشاهان به نام «پولاکسین دوم» که هیأت سفارت اعزامی دربار خسرو پرویز را به حضور می‌پذیرد. نشان داده شده است جامه‌ها و اسلحه و زینت آلات و چهره و اندام ایرانیان در آن نقش‌ها به خوبی مشهود است. این نقش در دکن در جنوب هند است...» (نهرو، 1361/1: 236)

غارهای آجانتا

گیرشمن در بخش مربوط به هنر، ادبیات و علوم در عصر ساسانیان پس از شرح چگونگی رواج و پیشرفت آن و تلاش برای تبلیغ هنروادیان در دوره‌ی ساسانی، چگونگی پیوند میان آیین بودایی را در تماس با آیین مزدیسنی توضیح می‌دهد و می‌نویسد: «به نظر می‌رسد آیین بودایی در تماس با مزدیسنی، اصل دوگانگی (ثنویت) را در ستیزه‌ی بین خیرکه در بودائی منفرد تجسم یافته بود و سپاه شرکه تحت قیادت مارا **Mara** بود، پذیرفته با شد. دانشمندان مایلند که در متریای (Maitreya) بوداییان، اثر خدای منجی مزدیسنی یعنی مهر (میترا) را ببینند» (گیرشمن، 1357: 417). قدیمیترین کتاب که در زبان پارسی از نویسندگان هند شناخته شده است، ترجمه‌ی فارسی رسانه‌ای است به نام «زهر» به قلم چاندرا گوپته، وی این کتاب را به

سال (293-332 ق.م.) هنگامی که وزیر اعظم چاناکیا (chanakya) یا کانتیلیا (kantilya) بود، تألیف کرد. (محمد باقر: 297)

در زمان ساسانیان کتاب‌هایی از هندی به پهلوی ترجمه شد که مهم‌ترین آنها کتاب کلیله و دمنه است. کتابی که در زمان انوشیروان و توسط برزویه‌ی طبیب از زبان سانسکریت به پهلوی برگردانده شد و چون نوبت به کسری نوشیروان رسید ... مثال داد تا آن را به حیل‌ها از دیار هند به ممالک پارس آوردند و از زبان سانسکریت، به زبان پهلوی ترجمه کردند. این مَقَفَع این کتاب را در قرن دوم هجری از پهلوی به عربی برگرداند و در قرن هفتم توسط نصرالله منشی از عربی به فارسی ترجمه شد. (نصرالله منشی، 1367: 28-43)

کتاب کلیله و دمنه

کتاب دیگری که می‌توان از آن یاد کرد «بلوهر و بوذا سف» است که نخست به پهلوی و سپس به سُریانی ترجمه شد. این کتاب سرگذشت سیدارته شاهزاده‌ی هندی است که بعدها احوالش دگرگون می‌شود و به بودا شهرت می‌یابد. بودا و کورش تقریباً معاصر و همزمان بوده‌اند و سرگذشت و داستان وی وی باید قرن‌ها قبل از روی کار آمدن ساسانیان، در میان مردم ایران رواج داشته باشد. کتاب هزار افسون با هزار افسان که بعدها در دوره‌ی خلافت بنی عباس با تغییرات و افزایش‌هایی به نام الف لیله یا هزار و یک شب معروف می‌شود گویا اصلی هندی داشته است و در زمان ساسانیان. از سانسکریت به پهلوی برگردانده شده است. سند باد نامه نیز از جمله کتابهایی است همسان کلیله و دمنه که در زمان ساسانسان از سانسکریت به پهلوی ترجمه شده است.

بنا به یک روایت باستانی که در کتاب «مادیگان چترنگ» آمده است، ایرانیان بازی شطرنج را نخست بار از هندیان فرا گرفتند. فردوسی توسی نیز به این موضوع در شاهنامه خویش اشاره کرده است. او داستان «در نهادن شطرنج» را در دوره‌ی پادشاهی انوشیروان با شرح و تفصیل بسیار آورده است و نشان داده است که چگونه «رای» هند، شطرنج را به ایران فرستاد و پرداخت باژ و ساو سرزمین هند راه منوط به رمزگشایی و حل آن توسط موبدان و درباریان و خردمندان ایران دانست. کاری که همه‌ی موبدان و بخردان از رمزگشایی

آن در ماندند؛ اما سرانجام بزرگ مهر وزیر، راز و رمز آن را دریافت و آن را به رای هند عرضه داشت تا برهمنان و بخردان هند، راز و رمز آن را بگشایند؛ اما در فرجام آن‌ها در این کار درماندند و پذیرفتند چون گذشته همان باژ و ساو را به انوشیروان بپردازند. (فردوسی، 1378: 603-606) مانویان ایران نیز در دوره‌ی ساسانی نقش مهمی در گسترش فرهنگ و زبان ایران در هند داشته‌اند. خود مانی نیز در زمان حکومت اردشیر اول سفری به هند کرده و مردم را به دین خویش فراخوانده است و چون خبر مرگ اردشیر و جلوس شاهپور را شنیده، به ایران بازگشته و در خوزستان به حضور شاهپور بار یافته است. (کریستین سن، 1367: 206) پس از اعدام مانی و قتل عام همراهان وی که همزمان با سلطنت بهرام اول ساسانی بود، عده‌ی زیادی از هواخواهان او از بیم جان راه شبه قاره‌ی هند و پاکستان را در پیش گرفتند و به آن نواحی روی آوردند و در ترویج دین و فرهنگ ایرانی در آن مناطق نقش درخوری ایفا کردند. مدارک قابل ملاحظه‌ای از آثار مانوی در تورفان به دست آمده است که این تأثیر را نشان می‌دهد. در ارتباط با روابط فرهنگی و اقتصادی دولت «گوپتاها» با دولت ایران در عصر ساسانی، گیرشمن می‌نویسد: «ایران مدت چند قرن روابطی بسیار نیکو با دولت هندی یعنی دولت گوپتا Gupta داشت. دولت مزبور عاقبت وحدت ملی ایجاد کرد و دوره‌ی نهضتی در هندوستان پدید آورد. ایران برای این دولت، نقش میانجی و عامل انتقال افکار هندهای غربی را داشت و به و سیله‌ی وی این امور داخل کشور مجاور گردید. در مدت این «دوره‌ی طلایی» تمدن هندی به سبب دوستی و مبادلات اقتصادی و فرهنگی که بین دو دولت مذکور وجود داشت، توانست به منابع غربی دست یابد و از آن در علوم پزشکی، نجوم، هندسه و منطق استفاده کند و در این موارد لااقل در بخشی از آن‌ها، مدیون ایران می‌باشد.» (گیرشمن، 1383: 418) جواهر لعل نهرو در کتاب خویش «کشف هند» درباره‌ی نفوذ ژرف و گسترده‌ی فرهنگ ایران در هندوستان می‌گوید: «در میان مردمان و نژادهای بسیار که با زندگی و فرهنگ هند تماس پیدا کرده‌اند و در آن نفوذ داشته‌اند، قدیمی‌ترین و مداوم‌ترینشان ایرانی‌ها بوده‌اند. در واقع روابط میان آن‌ها حتی پیش از آغاز تمدن هند و آریایی بوده است؛ زیرا قبایل هند و آریایی و ایرانیان باستان، هر دو از یک اصل و نسب مشترک جدا شده‌اند و راه‌های جداگانه‌ای برای خود در پیش گرفتند.» (نهرو، 1361/1: 246 و 247) با ورود اسلام به ایران تعداد زیادی از زرتشتیان ایران به هند، به ویژه در شهرهای جنوب آن کشور از جمله به بمبئی و دکن مهاجرت کردند و فرهنگ ایرانی و زبان پهلوی

را با خود به آن سرزمین بردند و تا امروز هم هنوز در میان نوادگان آن مهاجران، می‌توان کسانی آشنا به زبان پهلوی یافت. بسیاری از کتاب‌های پهلوی که از آغاز قرن چهاردهم هجری شمسی به فارسی ترجمه شد، از راه فراگیری زبان پهلوی در هند امکان پذیر شد. از جمله کسانی که در راه فراگیری این زبان کوشیدند و متن‌های پهلوی و اوستایی را به زبان فارسی ترجمه کردند، باید از ابراهیم پورداود و صادق هدایت یاد کرد. (فلاح، 1389: صص 68-78)

روابط سیاسی و فرهنگی ایران و هند در دوران اسلامی به یک‌هزار سال قبل مربوط می‌شود، یعنی زمان ناصرالدین سبکتکین و سلطان محمود غزنوی. فتوحات سلطان محمود در هندوستان و لشکرکشی‌های وی در اشعار شاعران بزرگ عصر غزنوی مانند: عنصری و فرخی سیستانی کاملاً منعکس و آشکار است.

اغلب خاندانهائی که در گذشته در نواحی مختلف هندوستان حکمرانی کرده‌اند از نژاد ایرانی و فارسی زبان بوده‌اند، مانند: غزنویان، سلاطین بنگاله، سلاطین کشمیر، بهمنیان و پادشاهان گجرات.

در سال 932 هجری ظهیرالدین بابر شاهزاده تیموری که در خراسان زاده شده و در آنجا پرورش یافته بود بر قسمت اعظم هندوستان دست یافت و پس از قرن‌ها سرزمین پهناور هند در زیر لوای واحدی درآمد. بابرین با مغولان بزرگ 342 سال در آن سرزمین فرمانروائی کردند و در سراسر این مدت دربارشان پر از نویسندگان و گوینده فارسی زبان بود (مخصوصاً در دوره پادشاهی همایون و اکبر و جهانگیر و شاه جهان و اورنگ زیب). بیشتر اسناد تاریخی دوره اسلامی هندوستان به زبان پارسی است. زبان فارسی متجاوز از هشتصد سال زبان ادبی مسلمانان هند بوده است و در این مدت شاعرانی مانند: فیضی، دکنی، امیرخسرو دهلوی، غالب و اقبال افکار بلند و اندیشه‌های عالی خود را به زبان فارسی بیان کرده‌اند. (حاکمی، 1357: 60)

هنوز سده‌ی اول هجری پایان نیافته بود که مسلمانان از دو معبر، یکی از ساحل مالابار و دیگری از راه دره سند، وارد هندوستان شدند و این دو نقطه به منزله‌ی سرپلی بود که در خاک هندوستان به دست آوردند و زبان فارسی را با خود به آن سرزمین سوغات بردند. (جلالی نایینی، 1365/2: 735) بیشتر سپاهیان محمد قاسم ثقفی که از جانب حجاج بن یوسف ثقفی، مأمور فتح دره‌ی سند شدند، از نواحی استان فارس و بنادر خلیج فارس جمع‌آوری شده بودند. زبان فارسی، زبان مادری ایشان بود. این سربازان نخستین

دسته‌ای به شمار می‌روند که پس از اسلام بذر زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را در حوزه‌ی سند کاشتند و آن را آبیاری کردند. همچنین غالب بازرگانان مسلمانان که در سواحل مالابار پیاده شدند، به زبان و ادب فارسی و تازی آشنایی داشتند و ... ناقل زبان فارسی شناخته می‌شوند. (فلاح، 1389: 78)

آری، در دورهٔ ولید بن عبدالملک اموی (حک 86-96 ق / 705-715 م) محمد بن قاسم ثقفی از غرب و از راه بلوچستان با لشکری از سربازان ایرانی و عرب به سند تاخت و در 92 هـ / 712 م با کشتن داهربن سیلاچ، پادشاه سند، بر آن سرزمین چیره شد. لشکر محمد بن قاسم، هنگام ورود به سند آثار فرهنگ ایرانی را در آنجا مشاهده کرد که یکی از مظاهر مهم آن، زبان دری بود. افزون بر آن محمد بن قاسم پیش از حمله به سند، از آنجا که مدتی نزدیک شیراز پادگان داشته و نه تنها در لشکر وی ایرانیان بودند، بلکه سربازان عرب او نیز با توجه به روابط اجتماعی با اهل شیراز زبان فارسی دری را اندکی فرا گرفته بودند و آن را، هر چند بسیار اندک، به مناطق فتح شدهٔ سند منتقل کردند .

آگاهی‌های جغرافی‌دانان و جهانگردانی مانند اصطخری (ص 151) و مقدسی (ص 38) نیز نشان می‌دهد که در اواخر قرن 4 هـ / 10 م فارسی در مکران رواج داشت و در ملتان فهمیده می‌شد.

در دورهٔ عباسیان (132-656 ق / 750-1258 م) یعقوب لیث صفاری (حک 247-265 ق / 861-879 م) و عمرو لیث صفاری (حک 265-287 ق / 879-900 م) به امارت رسیدند. علاقهٔ فراوان این امیران به ویژه یعقوب به زبان فارسی سبب شد که این زبان در شبه قاره رواج یابد. مناطق مکران و سند با اینکه هم مرز با ایران بودند و از زمان‌های بسیار قدیم فرهنگ ایران در آن مناطق نفوذ داشت و زبان فارسی نیز در شبه قاره نخست به مکران و سند رسید؛ ولی در آنجا گسترش و رواج نیافت و این افتخار نصیب غزنویان (351-582 هـ / 980 م) شد که آن را در شبه قاره رواج دهند. (مظهر، 1377: 5)

در هر حال یعقوب لیث صفاری که وی را احیاگر زبان فارسی می‌شمارند، از جمله سکانی به شمار می‌آید که با گشودن کابل راه را برای گسترش زبان فارسی و تمدن ایرانی به سوی دروازه‌ی هند و نقاط کوهستانی آن اقلیم گشوده و راه پیشرفت این زبان را در مناطق کوهستانی هموار کرد. سامانیان که در ادب دو سستی و مهرورزی به زبان دری شهره‌ی آفاقند، همان راه یعقوب را ادامه دادند. آن‌ها علاوه بر ترویج فرهنگ و زبان

فارسی در ماوراءالنهر و ترکستان در مناطق دیگر از جمله در کابل و دروازه‌های هند از هیچ کوششی فروگذار نکردند؛ یورش‌های غزنویان به فرماندهی سبکتکین (حک 366-387 هـ / 977-997 م) از سال 369 هـ / 980 م به شبه قاره آغاز شد و پس از وی پسرش سلطان محمود (حک 389-421 / 998-1030) از 1002/392 به این لشکرکشی‌ها ادامه داد. او حقیقه‌های پنجاب، راجپوت‌های قنوج و سایر راجه‌های مناطق شمالی و غربی شبه قاره را شکست داد و نواحی پیدشاور (391-1001)، بهاطنه یا به قول فرشته بهاطیه (395-1005)، ملتان (396-1006)، لاهور (412-1021) و سومنات (417-1026) را تسخیر کرد و پادشاهی هندوان را در پنجاب برانداخت و مناطق گسترده‌ای را از دریای همان تا کوه‌های هیمالیا و از قنوج تا غزنه به تصرف درآورد و از آن به بعد تا 1186/582 خاندان غزنوی نه تنها در سرزمین حاکم بودند بلکه بعضی از مناطق دیگر شبه قاره را نیز به قلمرو خود پیوستند. شهر لاهور در زمان غزنویان به اوج شکوفایی رسید و پایتخت پنجاب شد. نخست فرماندهان این شهر از سوی سلطان غزنه به این مقام گمارده می‌شدند. در 1036/428 شهزاده محدود بن مسعود نائب سلطنت لاهور شد، پس از آن شاهزادگان دیگر به این منصب رسیدند. سیف‌الدوله محمود بن ابراهیم در پنجاب سلطنت غزنوی را پایداری بخشید. هر چند که از آغاز فتح لاهور به دست غزنویان، آمد و رفت مردم غزنه به لاهور و بالعکس آغاز شده بود؛ ولی در دوره سیف‌الدوله محمود رونق بیشتر یافت. بسیاری از امیران، دولتمردان، لشکریان، اهل فرهنگ و امثال آنان با خانواده‌های خود به لاهور رفتند و در آنجا ساکن شدند و برای آموزش و تربیت فرزندان خود مدرسه‌ها، مسجدها و همچنین دیوان‌های دادگستری ساختند. روابط اجتماعی فارسی زبانان مهاجر با مردم محلی برقرار شد. سرانجام مردم برای ارتباط با حاکمان، درک فرمان‌های آنان و به دست آوردن شغل‌های مناسب برانگیخته شدند که زبان دستگاه دولتی یعنی فارسی را بیاموزند. (مظهر، 1377: 6)

آری با تسخیر هند توسط محمود غزنوی، در سال 392 هـ ق. و حکمرانی فرمانروایان ایرانی یا فارسی زبان بر این سرزمین، زبان فارسی نیز با گستردگی هرچه تمام به این شبه قاره راه یافت و کم کم به یکی از زبان‌های مهم هند تبدیل شد. محمود نخست پیشاور را گشود و تا پنجاب پیش رفت و تا سال 421 هـ ق. بیش از شانزده بار به این سرزمین لشکر کشید و قسمت اعظم شمال غربی هند از کشمیر گرفته تا متهورا و

مولتان و گجرات و اجمیر و کاتھیاوار و شهر و معبد سومنات و جز آنها را به باد غارت و نابودی داد و ویرانی خرابی گسترده‌ای بر جای نهاد؛ اما باعث گسترش زبان فارسی در این مناطق شد. (همان: 739) از سده‌ی پنجم هجری به بعد، برخی از دانشوران ایران به هند رفتند و سخت از فرهنگ و فلسفه و هنر هند تأثیر گرفتند و کتاب‌هایی فراهم آوردند که با گذشت قرن‌ها هنوز تازگی و طراوت خود را از دست نداده است. از جمله‌ی آنهاست کتاب بسیار مشهور و معروف «تحقیق ماللهند» ابوریحان بیرونی. کتابی که وی آن را در سال 421 هـ ق. نوشته است. این کتاب نتیجه‌ی سفر یا سفرهایی است که ابوریحان به آن سرزمین داشته است. بیرونی نه تنها (مُعرفِ فلسفه و آداب و سنن و تمدن هند به شمار می‌آید، بلکه از وی به عنوان معلم تاریخ نگاری هندوستان نیز یاد می‌شود. (همان: 741) پیامد مهاجرت گسترده‌ی دانشمندان و اهل فکر و فرهنگ و ادب به دربار مسلمانان هند آن شد که در سده‌ی ششم هجری، لاهور به پایگاهی برای گسترش و نشر ادب فارسی تبدیل شد. ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان از جمله‌ی آنانند که در همین شهر بالیدند. مسعود کسی است که در نظم و نثر فارسی، تنها خویشان را سزاوار افتخار و برتری می‌داند.

به نظم و نثر کسی را گرفتار افتخار سزاست مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست

(مسعود سعد، 1374: 71)

در همین دوره است که ابوالمعالی نصرالله منشی که در دربار شاه غزنوی می‌زیست، کتاب کلّیه و دمنه را از زبان تازی به زبان پارسی برگرداند و نثر موزون و سخته‌ی فارسی را به اوج پختگی خویش رساند. نصرالله منشی خود در سبب ترجمه‌ی کتاب می‌گوید که: «چون رغبت مردمان از مطالعت کتب تازی قاصر گشته است و آن حکم و مواعظ مهجور مانده بود، بل که مدرّوس شده، بر خاطر گذشت که آن را ترجمه کرده‌اید و در بسط سخن و بسط اشارات آن اشباعی رود». (نصرالله منشی، 1367: 25) این گفته‌ی منشی نشان دهنده‌ی آن است که در قرن ششم در مرکز حکومت غزنوی، عربی گویی و عربی دانی از روی و رواج افتاده بود و مردمان چندان رغبتی به آن نشان نمی‌دادند و بیشتر خواهان نوشته‌هایی به زبان فارسی بودند تا عربی. در حالی که ابن مقفّع وقتی دست به ترجمه‌ی این کتاب از پهلوی به عربی می‌زند که تازی گویی در اغلب نقاط رواج داشته است و خوانندگان فراوان. «و ما چون اهل پارس را دیدیم که این کتاب را از زبان هندی به

پهلوی ترجمه کردند، خواستیم که اهل عراق و بغداد و شام و حجاز را از آن هم نصیب باشد و به لغت تازی که زبان ایشان است ترجمه کرده آمد. و چون عزیمت در این باب به امضا پیوست، آنچه ممکن شد برای تفهیم مُتعلّم و تلقین مُستفید در شرح و بسط آن تقدیم افتاد تا بر خوانندگان استفادت و اقتباس آسان شود.» (منشی، 137: 43) در همین دوره است که مشهورترین کتاب صوفیه در لاهور نوشته می‌شود. علی بن عثمان هجویری کتاب «کشف المحجوب» خویش را به زبان فارسی می‌نویسد. به دنبال چنین جنبش فراگیر فرهنگی و ادبی است که لاهور و مولتان و کشمیر به مرکز فرهنگ و عرفان و زبان فارسی تبدیل می‌شود.

حکومت غزنویان توسط سلسله‌ی دیگری از ترک تباران غوری از میان رفت و غوریان بر متصرفات آن‌ها چیرگی یافتند. شهاب‌الدین غوری در سال 583 هـ ق. حکومت غزنویان را از اساس برانداخت و حفظ حدود و ثغور هند بر عهده‌اش واگذار شد، خواسته یا ناخواسته، نقش درخوری در رواج دادن زبان فارسی در آن اقلیم بر عهده داشته است. تمام غزوها و جهادهای امرای غوری و ممالیک آنان و سیله‌ی مؤثری شد برای نشر و گسترش زبان فارسی در سرزمین هند و شبه قاره. (صفا، 1366/2: 216)

شهاب‌الدین غوری شهرهای اجمیر و دهلی و بنارس و گوالیا و اکثر حوزهی اباد شمال رودخانه‌ی گنگ را به تصرف درآورد و پس از شاه غوری خود، به سلطنت نشست و نخستین سلسله پادشاهی ممالیک را در دهلی تأسیس کرد. غیاث‌الدین بلین یکی از شاهان همین خانواده، بنگال را گرفت و زبان فارسی را تا شرقی‌ترین نقطه‌ی هند گسترده. امیر خسرو دهلوی شاعر نامدار هندوستان که به حق، وی را طوطی هند یا سعدی هندوستان می‌نامند، از جمله مدّاحان وی به شمار می‌آید. (جلالی نایین 1365: 740) امیر خسرو در سال 651 هـ ق. در دهلی وفات یافت و از مریدان نظام‌الدین اولیا، عارف نامدار فارسی زبان هند، به حساب می‌آید. کسی که امروز هم مزارش در هند زیارتگاه خاص و عام است. خواجه‌ی بزرگ شیراز، حافظ، هم در غزلی این غیاث‌الدین را ستوده است. در غزلی با مطلع:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود دین بحث با ثلاثه‌ی غسله می‌رود

می‌گوید:

باد بهار می‌وزد از گلستان یار

وز ژاله باده در قدح لاله می‌رود

حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین

خامش مشو که کار تو از ناله می‌رود

(حافظ، 1379: غ 225)

بیش از امیر خسرو، البته قدیمی‌ترین تذکره‌ی شعر فارسی نیز در ایالت سند، یعنی پاکستان و کشمیر و کجّه امروزی تألیف شده بود. محمد عوفی در سال 618 هـ. ق. تذکره‌ی باب الالباب را در عهد ناصرالدین قباچه در شهر بکر استان سند نگاشته بود. با آمدن مغولان که تمامی بنیان‌های مدّیت را در ایران ویران کردند و شهرهای آبادان و پر رونق و کتابخانه‌های پر ارج و قدر را یکی پس از دیگری به باد نهب و غارت چپاول دادند و با بی هنری و وحشیگری و درنده‌خویی تمام، پشت به مسند قدرت سپردند و تمامی مناسبات اجتماعی را از اساس باژگونه کردند و «بسط زمین عموماً... از پیرایه‌ی وجود متحلیان بحلیت هنر خالی شد.» و «هر یک از ابناء السوق در زی‌اهل فسسوق امیری گشته و هر مزدوری دستوری و هر مزدوری وزیری و هر مدبری دبیری... و هر مُسرفی مُسرفی و هر شیطانی نایب دیوانی...» (جوینی، 1367/10: 4-5) و دیگر امیدی به بقای فرهنگ ایران و ملیّت آن باقی نمانده بود. هندوستان یکی از بزرگترین پناهگاه‌های دانشمندان و ادیبان و نویسندگان ایرانی شد. در ایران اکثر کسانی که از مقابل سپاه جرّار و خونریز مغول می‌گریختند، به هند پناه می‌بردند. علاوه بر اکثر مردم عادی که ذکری از آن‌ها در جایی نیامده است. گروه زیادی از پادشاهان و پادشاه زادگان به دربار هند پناه بردند و در دربار غیاث‌الدین بلبن اقامت کردند. تنها در ملحقات «طبقات ناصری» که تألیف عین‌الدین بیجاپوری است نام پانزده شاهزاده آمده است که از ترکستان و ماوراءالنهر، خراسان، عراق، آذربایجان، فارس، روم و شام گریخته و از آسیب سپاه چنگیز از مرکز دولت خود پراکنده شده بودند، در عهد او به دهلی آمدند و مورد تکریم و اعزاز قرار گرفتند. غیاث‌الدین برای هر یک محله‌ای علی حده تعیین کرد؛ چنان که در دهلی پانزده محله از ایشان به هم رسیده بود: یکی محله‌ی عباسی، دوم محله‌ی سنجری، سیم محله‌ی خوارزم‌شاهی، چهارم محله‌ی دیلمی، پنجم محله‌ی علوی، ششم محله‌ی اتابکی، هفتم محله‌ی غوری... الخ، جز این‌ها نویسندگان و اهل فرهنگ و قلم نیز به این دار امن

روی نهادند. مهمترین آن‌ها قاضی منهاج السراج جوزجانی، صاحب کتاب طبقات ناصری است که در بلوای مغول به دهلی پناه برد. (صفا، 1366/3: 102-103 نیز، فرشته، ج 1: 131-132)

با این توضیح در قرن هفتم و هشتم، هندوستان جولانگاه بزرگ زبان فارسی بود که از راه مهاجرت‌های بزرگ از طبقات مختلف رجال و مستوفیان و دبیران و عالمان و مشایخ صوفیه و شاهزادگان فراهم آمد. دولت‌های مسلمان هند هم که از ممالیک و رجال ایرانی دربار آنان و یا از رجال بومی که زیر دست این رجال ایرانی تربیت شده بودند، تشکیل می‌شد. به جدّ، ناشر زبان و فرهنگ ایران گردیدند تا آن جا که اعیاد و رسوم دربار ایران را با وفاداری بسیار در آن سرزمین پذیرفتند و در نگاهداشت و پاسداری از آن از هیچ کوششی فروگذاری نکردند. حکومت مقتدری که با کوشش‌های قطب‌الدین ایبک و شمس‌الدین التتمش در دهلی تشکیل شده بود، به زودی توانست دامنه‌ی قدرت خود را در بسیاری از نواحی هند گسترش دهد. چنان که در عهد سلطان محمد بن تعلق که مرکز حکومتش اجباراً از دهلی به دولت آباد در شبه جزیره‌ی دکن انتقال یافت به همراه عمال دولت مسلمان، زبان و ادب و فرهنگ و تصوف ایرانی هم با خود به مرکز جدید برد و در آن جا مستقر ساخت. دولت‌هایی که تازه از آغاز دوره‌ی تجزیه‌ی حکومت‌های مسلمان هند به وجود آمدند و تا دوران تسلط ظهیرالدین بابر در میانه‌ی سالهای 932-937 هـ ق. بر گوشه و کنار هند تسلط داشتند، همگی همان سنت دیرین سلاطین دهلی را در نگاهداشت زبان و فرهنگ ایرانی دنبال کردند. سلاطین بنگاله، جونپور، مالوه، گجرات، کشمیر، خاندیش، کلیرگه، احمدنگر، بسجاپور و غیره جملگی همین حال را داشتند. هندوستان در این دوران با تمام ذخایر و وسایل مادی و جمعیت وافر خود، در اختیار زبان فارسی و فرهنگ ایرانی بود و بر تعداد شاعران و نویسندگان معروف ایرانی در دربار آنان، روز به روز افزوده می‌شد (صفا، 1366/3: 214-216). از سال 387 هـ / 997 م. که سلطان محمود به هندوستان تاخت تا سال 1256 م. که ظهیرالدین محمد بابر، نبیره‌ی تیمور، به سرزمین هند حمله برد و شهر دهلی را گشود و واپسین پادشاه لودی را مغلوب کرد، بالغ بر 530 سال گذشت. در این مدت تمدن ایران و زبان فارسی در قسمت‌های وسیعی از سرزمین هند نفوذ یافت و کاروان علما و دانشوران و ادیبان و شاعران و هنرمندان و طبیبان و سوداگران و ... بدان شبه جزیره شتافتند و پادشاهان و امرای مسلمان هر یک به سهم خویش در

بسط تمدن ایران دوره‌ی اسلامی و زبان فارسی که زبان مذهب و ادب و عرفان شناخته می‌شد، کوشیدند (جلالی نایینی، 1365: 741). ابن بطوطه جهانگرد و جامعه‌شناس مشهور قرن هشتم که به هند سفر کرده است، اطلاعات ارزشمندی درباره‌ی ژرفای نفوذ زبان فارسی در سفرنامه‌ی خویش که به عربی نوشته است، آورده و آگاهی‌های ارزشمندی به دست داده است. ابن بطوطه که مدت هفت سال در هندوستان به دربار سلطان محمود تغلق که از سال 725-752 هـ ق. حکمرانی داشت، راه یافت و به قاضی القضاة دهلی منصوب شد و تولیت بقعه‌ی سلطان قطب‌الدین به او واگذار شد، وصفی دقیق از اوضاع یک دربار اسلامی نشان می‌دهد که بیانگر عمق تأثیر زبان فارسی در آن دربار است. (روح الامینی، 1365: 131) بخش عمده‌ی سفرنامه‌ی ابن بطوطه درباره‌ی هندوستان و اشاعه زبان فارسی در آن دیار است. (یعنی از صفحه‌ی 451 تا 760) زبانی که خود وی نیز با آن در دربار سلطان، گفت و گو می‌کرده، آن طور که از سفرنامه برمی‌آید، زبان فارسی بوده است. «وی بیش از پنجاه مورد اصطلاح یا عبارت یا جمله‌ای را عیناً به فارسی نقل کرده و برای خواننده به عربی آن اصطلاحات را توضیح داده است.» (همان) وی در جاهای گوناگون سفرنامه به صاحبان مناصب و مشاغل ایرانی اشاره می‌کند که در دربار تغلق دارای سمت‌های مهم دولتی، دینی و تجاری بودند. آن‌ها پس از تحصیل در ایران، برای به دست آوردن شغل و موقعیت بهتر به هندوستان سفر کرده‌اند. در این میان حضور خراسانیان را از دیگر جاها چشمگیرتر می‌داند. او می‌گوید به همین دلیل هندوان همه‌ی ایرانیان را خراسانی می‌نامیدند. (همان: 132) ابن بطوطه در سفرنامه‌ی خود، از اشخاصی چون عمادالدین سمنانی (ص: 526) شمس‌الدین سمنانی (ص: 528) محمد همدانی (ص: 528) مبارکشاه سمرقندی (ص: 464) دهقان سمرقندی (ص: 463) شهاب‌الدین کازرونی (ص: 519) علاءالملک خراسانی (ص: 458) شیخ شهاب‌الدین خراسانی پسر شیخ جام خراسان (ص: 544 و 545) عقیف‌الدین کاشانی (ص: 547) امیر ایران کرمانی (ص: 569) امیرعلی تبریزی (ص: 553) و بسیاری دیگر از اشخاص صاحب نفوذ یاد می‌کند. او نشان می‌دهد که چگونه عنوان‌های دیوانی و اداری ایرانی، در دربار و دستگاه حکمرانان هند رواج داشته است. عنوان‌هایی چون سپه‌سالار، پروانه، سرجامه دار، ارباب، امیر داد، خواندمیر، وزارت، برید، رئیس و غیره. هم چنین وی از نام‌های ایرانی خوراک و پوشاک و ظروف فارسی نمونه‌های زیادی ذکر می‌کند. نیز از

نام‌های فارسی ساختمان و بناها سخن می‌گوید و از اصطلاحات فارسی هزار ستون، دارسرا، بارگاه، جهان بنا، انبار، دروازه، خشت، دولتخانه، سنگ هفت جوش و جز آن یاد می‌کند. علاوه‌براین نام تعداد زیادی از کالاها و فرآورده‌های صنعتی و کشاورزی و ضرب‌المثل‌ها رایج زبان فارسی که در این سرزمین رواج داشته آورده است. ابن بطوطه از نام‌های ایرانی چون هوشنگ، کیقباد، کیخسرو، فیروز، بهرام، بهزاد، گشتاسب و غیره یاد می‌کند و از آبادی‌ها و مناطق جغرافیایی فارسی چون دولت‌آباد، خسروآباد، آسیاباد، سمورآباد، و جز آن سخن به میان می‌آورد (نک: روح الامینی، 1365: 125-141). زبان فارسی که از آغاز ورود اسلام به سرزمین هند وارد شده بود، در طی چندین قرن اندک اندک ریشه دوانید و در سده‌ی دهم هجری، وسیله‌ی تفاهم میان جماعات گوناگون هند شد. در زمان اکبر شاه که خود فرهنگ دوست و تیزبین بود، زبان رسمی شبه قاره اعلام شد. وی دستور داد تا هر جا دانشمند و هنرمندی و صنعتگری سراغ داشتند، او را به دربارش فراخوانند و در حدود پنجاه سال از دوران فرمانروایی او، زبان فارسی و فرهنگ ایرانی از هر نظر بسط و گسترش یافت و درخشش‌های خیره‌کننده پیدا کرد. پس از وی جانشینانش، تقریباً همین راه را ادامه دادند و برای بسط و گسترش آن از هیچ کوششی خودداری نکردند. سهم اصلی و اساسی در گذاردن این خدمت شگرف را، البته دربار گورکانیان هند و پادشاهان دکن و امیران و بزرگانی که بیشتر از ایران به آن سامان می‌رفتند، عهده‌دار بودند. در آن زمان که ظهیرالدین بابر به هند لشکر می‌کشید و سلسله‌ی پادشاهان دکن رو به انقراض داشتند، در همان جا حکومت‌های کوچکی پدید می‌آمدند که در نگاهداشت شاعران و ادیبان ایرانی بر دیگران پیشی می‌گرفتند. پادشاهانی چون عماد شاهیان (890-980 هـ. ق.) که در برار حکومت داشتند، بریدشاهیان (898-1018 هـ. ق.) که در بیدار حاکم بودند، نظامشاهیان (896-1004 هـ. ق.) که در احمد نگر حکومت داشتند، عادشاهیان (895-1097 هـ. ق.) که در بیجاپور حاکم بودند و قطب شاهیان (918-1098 هـ. ق.) که در گلکنده فرمانروایی داشتند. این سلسله‌های گوناگون در بزرپداشت و ادیبان فارسی، میراث‌دار پادشاهان بهمنی بودند و دربارهای خود را به وجود وزیران و منشیان و شاعران ایرانی می‌آراستند. گذشته از این، عالمان دینی ایرانی و مشایخ صوفیه، به ویژه جانشینان شاه نعمت‌الله ولی، در نزد آنان مقام و منزلتی خاص داشتند زیرا سید نعمت‌الله (م 834 هـ. ق.) در حیات خود، پسرش شاه سید نورالله را به دکن فرستاد و او نزد پادشاهان بهمنی، مقامی بلند و در میان مردم نفوذ بسیار داشت. (صفا، 1366/5:

445) با تأسیس سلسله‌ی مغولی هند یا همان سلسله‌ی گورکانی هند، به دست بابر که نسبتش با پنج واسطه به تیمور می‌رسید، زبان فارسی به اوج شکوفایی رسید. فرمانروایی این سلسله بالغ بر 340 سال به درازا کشید. بابر و پسرش همایون و نوهش اکبر و پسر او جهانگیر و اعقاب آنها، بزرگترین حامیان ادیبان و فرهنگ ایرانی بودند. تحصیلات خود آنان نیز همگی به زبان فارسی بود و آثار و اشعار سخنوران ایرانی از قبیل شاهنامه‌ی فردوسی، گلستان سعدی، دیوان حافظ، آثار جامی و کتاب‌های علمی و ادبی و تاریخ‌های ایرانی، در سراسر هندوستان روی و رواج یافت. نوشتن فرهنگ‌های گوناگون برای فهم بهتر زبان فارسی در این دوره فراهم آمد. سهم اصلی و اساسی فرهنگ نویسی فارسی با نویسندگانی است که یا هندی بودند یا از ایران به هندوستان رفتند و در آن دیار به تألیف و تصنیف پرداختند. چنان که از میان قریب به 250 فرهنگ فارسی به فارسی، یا فارسی به زبان‌های دیگر فقط حدود 40 کتاب به دست ایرانیان نوشته شده است. (حاکمی، 1366: 119) استاد نفیسی در مقدمه‌ی برهان قاطع، با عنوان فرهنگ‌های فارسی، نام 202 عنوان فرهنگ پارسی را نام می‌برد که بیشتر آنها در سرزمین هند و به دست غیر ایرانیان تألیف شده است. (مقدمه‌ی برهان، 1363: 71-77) این خود نشانگر گوشه‌ای از همّت و تلاش همه‌ی اهل فکر و فرهنگ در هندوستان و اشتیاق و صف‌ناشدنی آنها، برای فراگیری بهتر و بیشتر زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در این سرزمین است.

اما اگر سرزمین هند، به همت قطبشاهیان و عادلشاهیان و گورکانیان هند، سرزمین روایی پارسی و هنر ایرانی شده بود، ایران، کشوری که همیشه سرچشمه و آبشخور آن فرهنگ و ادب بود، راه دیگری می‌پیمود. ایران در این زمان جولانگاه شم‌شیر زنان ترکمان و سرخ کلاهان و بازیچه‌ی تعصبات کور و بی‌هدف صفویان شده بود. کسانی که عرصه را بر اهل دانش و فرهنگ و ادب سخت تنگ کرده بودند. آن‌گونه که بیشتر سخندانان و اهل ادب و عرفان، ناچار به ترک دیار و سامان خود شدند و به دربارهای عثمانی و هند روی آوردند. صدها تن از شاعران و نویسندگان و ادیبان، ایران را وانهادند و به ویژه به هندوستان پناه بردند.

در شعر کمتر شاعر دوره‌ی صفوی است که این شور و اشتیاق برای ترک وطن، این «کشور بی رواج و مرز و بوم و یران» اشاره‌ای نتوان یافت. مثلاً آقای صفی اصفهانی که کشور بی رواج ایران را وانهاد و به هند رفت و

در خدمت دو بزرگ مرد ایرانی یعنی میرزا جعفر آصف خان و زمانه بیگ به مال و مقام رسید، در ساقی
نامه‌ی خود که در ایران سروده است، چنین می‌گوید:

بیا ساقی از احتیاجم بر آر
وزین کشور بی رواجم بر آر
به هندم رسان خوش در آن مرز و بوم
به ویرانه تا کی نشینم چو بوم

(صفا، 1366: 492)

میر سنجر کاشانی با آن که از هند دلخوش نبود و حب وطن خاطرش را می‌خست، اما سرانجام ناچار به
ترک وطن شد و گفت:

نبودش وطن وُسع گنجایم
به غربت از آن کرد هر جایم

(همان)

حکیم رکنای کاشانی (م 1066 هـ — ق.) شاعر مشهور که چندی ملازم شاه عباس بود و سرانجام دچار بی
مهری او شد، در فرجام ایران را رها کرد و به هند رفت. بعضی از شاعران معاصر وی که به مقام و مرتبه‌ی
بلند وی، در شعر و شاعری آگاه بودند، از این پیشامد ناراحت و متأسف شدند و درباره‌ی قدر ناشناسی این
گوهر گرانها که از روی بی جوهری او فروختند، داد سخن دادند. «مَشْرِقی» از جمله‌ی آنهاست که
می‌گوید:

گوهری بفروخت ایران آخر از بی جوهری
کز شرف شد پنجه‌ی خورشید و رشک مشتری

(همان: 493)

این شور و شغف برای ترک ایران و عزم سفر هندوستان اختصاص به همین چند شاعر نداشت؛ بلکه در شعر
بیشتر شاعران تراز اول فارسی، از جمله در شعر صائب تبریزی، کلیم کاشانی، طالب آملی، دانش مشهدی،
محمدقلی سلیم طرشتی تهرانی، ملا محمدسعید اشرف مازندرانی و بسیار دیگر از شاعران به چشم می‌خورد.
آنان همگی در اشعار خود آرزوی ترک دیار و رفتن به هندوستان را داشته‌اند و از روی ناچاری کشور را وا

می‌نهادند و به آن سرزمین می‌رفتند. کاری که در فرجام باعث آفرینش سبکی نو در شعر فارسی شد و به سبک هندی آوازه یافت. تشویق‌های گوناگون و زرفشانی‌های پیاپی در مقدم شاعران و منشیان و نویسندگان و ادب‌شناسان پارسی‌گوی، باعث شد که آنان از مرکزهای ادبی ایران، به ویژه از شهرهایی مانند شیراز و کاشان و اصفهان و مشهد و همدان، پس از آموختن ادب، بازار کاسد ایران را رها کنند و به دربارهای هند روی آورند. نباید پنداشت که آغاز این توجه پاگرفتن دولت بایری در هند بود؛ بلکه فضل تقدم در این راه با پادشاهان دکن است که تا چند گاهی از عهد قدرت گورکانیان هند هنوز سرگرم تشویق و ترغیب گویندگان پارسی بودند و بزرگانی چون شاه طاهر دکنی و خورشاه بن قباد حسینی و ملک قمی و ظهوری ترشیزی و نظیری نیشابوری در کنف حمایت خود داشتند.

با این همه روی آوردگان به هند را، باید بیشتر در قلمرو گورکانیان و در دربارهای آنان یا در دستگاه‌های امارت سرداران جست و جو کرد. چنان که تعداد و ازدحام عالمان و ادیبان و نویسندگان و شاعران ایرانی در آن حریم‌های امنیت و رفاه شگفت‌انگیز است (همان: 486-487). تشویق و نکوداشت شاعران، به وسیله‌ی پادشاهان گورکانی هند و بی‌توجهی پادشاهان صفوی باعث شد تا گروه‌ها گروه از شاعران و خاندان‌های بزرگ ایرانی تبار که در ایران سامان اقامت نمی‌یافتند، از ایران بانه بردارند و راه هند پیش گیرند. «چنان که گویی لاهور و کشمیر یا اگره و بیجاپور و برهانپور، شهرهای و دیارهای ایرانی است کع خاندانی از این سوی بدان سوی رود و خانه و زندگی را بدانجا کشاند و همان جا رحل اقامت افکند، بباشد و ببالد و بمیرد و به خاک رود.» (همان: 488) آنگونه که از تذکره‌های این دوره، چون بهارستان سخن و تذکره‌ی میخانه و مآثر الامراء برمی‌آید، تعداد کسانی که به هند مهاجرت می‌کنند و در آن مقیم می‌شوند به راستی شگفت‌انگیز و حیرت‌آور است. گلچین معانی در کتاب کاروان هند خویش، به نام قریب 800 تن از شاعران پارسی‌گوی هند اشاره می‌کند و نمونه‌ی اشعار آنان را به دست می‌دهد. علامه شبلی نعمانی نیز در جلد سوم کتاب شعر العجم خویش نام کثیری از شاعران فارسی‌زبان را آورده است. (نعمانی، 1368: 1-8) در دوره‌ی سلطنت گورکانیان، فرهنگ و زبان فارسی در هند، به منتهای کمال رسید. لااقل 186 سال از این دوره یعنی از فتح هند به دست بابر تا مرگ اورنگ زیب (932-1118 هـ. ق.) عصر طلایی ادیبان و هنر ایرانی در شبه قاره

بود و مظاهر ذوق و کمال و نظم و نثر فارسی و صنایع ظریفه‌ی ایرانی از قبیل نقاشی و میناکاری و خوش‌نویسی و منبت‌کاری و فلزکاری و موزاییک‌تراشی و کاشی‌سازی و قالی‌بافی و زری‌دوزی و شال‌بافی و معماری و حجاری و گچ‌بری و تذهیب و جواهرسازی و زرگری و فنون موسیقی و ... به کمال رسید. بنای تاج محل در آگره که یکی از آثار شگفت‌معماری جهان است، به دست سر‌معمار آن استاد عیسی اصفهانی ساخته شد. شاهکاری که «رنه‌گروه» دانشمند فرانسوی آن را «روح ایران که در کالبد هند تجسم یافته» تصویر می‌کند. بنای مهم دیگر تخت طاووس شاه جهان است و از شاهکارهای دیگر معماری جهان که به دست سعیدای شاعر گیلانی زرگرباشی بنیاد گرفت، همان بنایی که نادر در تاراج دهلی آن را به یغما داد و در هم شکست. این تنها دو نمونه از هنر معماری ایرانی در هند اسلامی است. (مشایخ فریدونی، 1366: 26) از دیگر نقاط معروف این شبه‌قاره چون بنگلادش و به ویژه کشمیر که مهد تمدن و عرفان و زبان فارسی است، درمی‌گذریم و تنها درباره‌ی کشمیر به این نکته اشاره و بسنده می‌کنیم که: «کم و بیش، یک هزار از شعرای کشمیری در زبان فارسی طبع آزمایی کرده‌اند که احوال و آثار آنها در تذکره‌ی شعرای کشمیر پیر حسام‌الدین راشدی آمده است. در زمینه‌ی علوم مذهبی، تصوف و عرفان، تاریخ، فلسفه و حکمت، تذکره‌نگاری، لغت‌نویسی و شعر هزاران کتاب به زبان فارسی نوشته شده است که غالب آنها از آرایش طبع محروم‌اند.» (اختر، 1366: 96) خلاصه آن که از ترکیب و تلفیق تمدن و فرهنگ ایران و هند ملتی عظیم و پیشتاز و دولتی نیرومند، به وجود آمد که از فتح لاهور (421 هـ. ق.) تا سقوط دهلی به دست ارتش استعمارگر انگلیس (1274 هـ. ق.) همواره و پیوسته، قدرت اول را در شبه‌قاره در دست داشت. (همان) با از میان رفتن و انقراض سلطنت گورکانیان و تسلط و نفوذ مستقیم و فعال انگلستان در خاک هندوستان، زبان انگلیسی به تدریج و در ظرف مدت یک قرن، قهراً جای زبان فارسی را گرفت و این میراث مشترک و ارجمند هند و ایران که نزدیک به نه قرن همواره و پیوسته، پیوند دهنده و واسطه‌ی تفاهم این دو ملت بزرگ بود به زاویه انزوا رانده شد و با هزار افسوس و دریغ تقریباً از رونق افتاد. (فلاح، 1389: 69-83) محمد سلیم مظهر در مقاله گرانسنگ خود ورود زبان فارسی به شبه‌قاره را به دقت مورد بررسی قرار داده و روند گسترش آن را با استنادات تاریخی تشریح نموده است. نظر به اینکه در پژوهش او، سلسله‌های حکومتی پس از انقراض غزنویان در هند، بررسی شده‌اند و میزان و نحوه‌گرایش هر یک به زبان و ادب

فارسی بیان گردیده و تنام شاعران و ناشران پارسی گوی متعلق به هر دوره برده شده است، در ادامه به وضعیت زبان فارسی پس از غزنویان تا عهد معاصر به قلم او پرداخته می‌شود. در همین رابطه همچنین مراجعه کنید به (فرجاد، 1355: 500-506)

سلطنت غزنویان در هند به دست شهاب (معز)الدین محمد بن سام معروف به محمد غوری (حک 569-602 / 1173-1206) به پایان رسید و در مدتی کوتاه اغلب مناطق شمالی شبه قاره مانند دهلی و اجمیر به تصرف غوریان (543-612 / 1147-1215) درآمد. بختیار خلّجی، یکی از فرماندهان محمد غوری در 1198/594 بنگال را نیز گرفت. خاندان غوری چه در فتوحات و چه در نشر زبان فارسی روش غزنویان را پی گرفتند و مصدر خدمات مهم ادبی و فرهنگی شدند. پادشاهان غوری در کار آموزش و مدرسه سازی کوشش‌های بسیار کردند، در دوره آنان عالمان و دانشمندان بسیار از ایران به شبه قاره رفتند و در آنجا ساکن شدند. در این دوره زبان فارسی تا ملتان و بنگال گسترش یافت.

پس از کشته شدن محمد غوری در نواحی راولپندی در 602 ق / 1206 م قطب‌الدین ایبک (حک 602-607 / 1206-1210) به عنوان نخستین سلطان مستقل سلطنت اسلامی شبه قاره در لاهور بر تخت سلطنت نشست و خاندان غلامان (مملوک یا ممالیک) یا سلاطین دهلی را بنیان نهاد. شمس‌الدین التتمش (حک 607-633 / 1210-1235) ناصرالدین محمود (حک 644-664 / 1246-1265) و غیاث‌الدین بلبن (حک 664-685 / 1265-1287) از دیگر سلاطین برجسته این سلسله بودند. همه این سلاطین غلامان یا غلام‌زادگان ترک نژاد، ولی پرورده محیط ایرانی بودند، از این رو به زبان و ادب فارسی بسیار علاقه داشتند و برای رواج آن در شبه قاره همت گماشتند. در این دوره فارسی، زبان رسمی قلمرو سایر سلاطین دهلی شد. التتمش به جای لاهور، دهلی را پایتخت خود قرار داد. افزون بر آن مناطق دیگری مانند ملتان، اُچ، تُلّنبه، اُجودَهَن (پاک پتن فعلی)، هانسی، سنّام و سیالکوت به عنوان کانون‌های زبان و ادب فارسی شناخته شدند.

اهمیت این دوره در گسترش زبان و ادبیات فارسی بسیار چشمگیر است زیرا که 14 سال پس از تشکیل آن دولت و مقارن یورش‌های چنگیز خان (د- 616 / 1219) و هولاکو خان (د- 651 / 1253)، مهاجرت گسترده و دسته جمعی ادیبان، شاعران، امیران و امثال آنان از ایران و آسیای میانه به شبه قاره آغاز شد.

جانشینان فرهنگ دوست قطب‌الدین ایبک این مهاجران را با آغوش باز پذیرفتند و بازار فرهنگ و ادب و زبان فارسی را که با از میان رفتن غزنویان و غوریان به سردی گراییده بود، بار دیگر گرم نگهداشتند. همزمان با دوره شمس‌الدین اَلتَّمَش، حاکمان دورترین نقاط شبه قاره نیز در گسترش و رواج زبان فارسی نقش خود را ایفا می‌کردند. ناصرالدین قباچه (حک 607-625 / 1210-1227) حاکم سند در 607 / 1210 دم از استقلال زد و شهر تاریخی اُچ (بر کرانه شرقی رود سند در پنجاب جنوبی پاکستان فعلی) را پایتخت خود قرار داد.

دربار وی 18 سال از بزرگترین مراکز علم و ادب فارسی بود. منہاج سراج لاهور، سدیدالدین محمود عوفی، حسن نظامی نیشابوری، فخرالدین مبارک شاه معروف به فخر مدبر، بهاء‌الدین اوشی، تاج‌الدین ریزه، شهاب‌الدین مهمره، امیر روحانی سمرقندی، جمال‌الدین محمد بن ناصر (نصیر)، قاضی حمیدالدین علی بن عمر محمودی، شمس‌الدین بلخی، فضل‌الملتان، عمید سنایی، شمس دبیر و امثال آنان شاعران و ادیبان این دوره بودند که به دربارهای پادشاهان، امیران و وزیران وابسته بودند و با دریافت صله‌های گران شهرت یافتند. کتاب‌های معروفی مانند تاج المآثر، اولین تاریخ شبه قاره به زبان فارسی، لب‌الباب، نخستین تذکره شاعران به فارسی و طبقات ناصری در همین دوره نوشته شدند.

علاء‌الدین محمد ملقب به قآن‌الملک شهید پسر سلطان غیاث‌الدین بلبن (664-685 / 1265-1287) استاندار ملتان بود. در دوره وی زبان فارسی در ملتان به اوج رسید. امیرخسرو دهلوی ملقب به "سعدی هند" (د 725/1325) و «حسن دهلوی» (د 691 یا 694 / 1292 یا 1295) را بارها به ملتان دعوت کرد و می‌خواست برای شیخ خانقاهی در ملتان بسازد؛ ولی شیخ به سبب پیری از رفتن به ملتان عذر خواست. فخرالدین عراقی (د 686/1287) در همین دوره در ملتان در خدمت شیخ بهاء‌الدین زکریا ملتانی (د 661/1263) به سر می‌برد و طی سلوک می‌کرد و همو شعر و ادب فارسی را در ملتان رونق بخشید. دربار بغراخان (حک 681-690 / 1282-1291) پسر دیگر بلبن در لکهنوتی (بنگال) مرکز شاعران و ادیبان بود. شمس دبیر و قاضی اثیر در ستایش وی شعر سرودند و امیرخسرو دهلوی نیز دو سال در دربارش به سر برد.

پس از خاندان غلامان، سلاطین خلجی (689-720 / 1290-1320) روی کار آمدند. بنیان‌گذار این سلسله جلال‌الدین فیروزشاه (حک 680-695 / 1290-1296)، خود به فارسی شعر می‌گفت و به شاعران و ادیبان فارسی که به دربارش می‌آمدند، بسیار احترام می‌گذاشت و پشتیبان آنان بود. در دورهٔ علاءالدین (حک 695-715 / 1295-1315) دهلی از نظر فرهنگ و زبان و ادب فارسی به اوج کمال رسید. بدایونی، نام 46 تن از نویسندگان و شاعران فارسی‌گوی وابسته به دربار خلجیان را آورده است که خاستگاه اغلب آنان شبه قاره بود که خود دلیل بر پیشرفت و رواج زبان فارسی در آن سرزمین تواند بود. علاءالدین، گجرات و دکن را به تصرف درآورد و زبان فارسی را تا سواحل غرب و جنوب شبه قاره گسترش داد و در دورهٔ او «فارسی رسمی محکمهٔ شرع و وعظ و ارشاد شد.»

در 1320/720 سلاطین خلجی جای خود را به سلاطین تغلقی (720-820 / 1320-1399) دادند. غیاث‌الدین تغلق (حک 720-725 / 1320-1325) بنیان‌گذار این سلسله و محمد تغلق (حک 725-752 / 1325-1351) از دیگر سلاطین برجستهٔ این سلسله از مروجین بزرگ زبان فارسی در شبه قاره به شمار می‌آیند. در دورهٔ محمد تغلق، مهاجران خراسانی در شبه قاره چنان پر شمار بودند که همهٔ خارجیان را «خراسانی» می‌گفتند.

ابن بطوطه در زمان همین پادشاه به شبه قاره رفته و از زبان یک زن شبه قاره‌ای جملهٔ فارسی: «ما را می‌ترسانی از آتش، من می‌دانم او آتش است، رها کن مرا» شنیده بود که شاهدهی دیگر بر رواج فارسی در میان عامهٔ مردم در شبه قاره است. نویسندگان و شاعرانی مانند شمس سراج عقیف، نصیرالدین چراغ دهلی، شرف‌الدین یحیی منیری، ضیانشی، جلال‌الدین بخاری مخدوم جهانیان جهانگشت، مسعود بک، خواجه گیسودراز، بدر چاچ و عصامی، در همین دوره بازار شعر و ادب فارسی را در شبه قاره گرم نگهداشتند.

به سبب حملات تیمور گورکانی به شبه قاره، خاندان تغلقی دچار ضعف گردید و اغلب مناطق از دست آنها بیرون رفت، سپس برای مدتی کوتاه، خاندان سادات (817-855 / 1414-1451) در دهلی روی کار آمد؛ ولی بهلول لودی (حک 855-894 / 1451-1489) با برانداختن عالم شاه (حک 847-855 / 1443-1451)، آخرین پادشاه سلسلهٔ سادات، سلسلهٔ لودیان (855-932 / 1451-1526) را بنیاد گذاشت. افزون

بر بهلول لودی، جانشینان وی، اسکندر لودی (حک 894-923 / 1489-1517) و ابراهیم لودی (حک 923-932 / 1517-1526) به زبان فارسی توجه ویژه‌ای داشتند. اسکندر لودی که تواناترین پادشاه این سلسله بود، در گسترش و رواج فارسی در میان مردم به ویژه هندوان نقش برجسته داشت. به گفته فرشته: «در عصر وی علم رواج یافت و کافران به خواندن و نوشتن خط فارسی که تا آن زمان در میان ایشان معمول نبود، پرداختند.»

وی در 1485/890 فرمان داد تا زبان فارسی به جای هندی، زبان دیوانی، اداری و آموزشی گردد. این فرمان تأثیر چشمگیر بر رشد و گسترش زبان فارسی در شبه قاره گذاشت، چه متن این فرمان، نخستین متن سیاست آموزشی زبان فارسی در شبه قاره است. پیش از این از غزنویان تا اسکندر لودی، آموزش و تدریس فارسی با سیاست و نظام مشخصی وجود نداشته و تنها در این دوره سیاست و نظام آموزشی فارسی هدفدار از سوی دولت ارائه شد.

بهمنیان (748-933 / 1347-1526) مناطق دکن و اطراف آن را از تغلیقان گرفتند و در آنجا خود به حکومت نشستند. سلطان شهاب‌الدین احمد شاه (حک 825-839 / 1421-1435) از پادشاهان برجسته این سلسله، مرید شاه نعمت‌الله ولی کرمانی (د 834 / 1431) بود. شاه نعمت‌الله به وی لقب «شهاب‌الدین» داد و به درخواست احمد شاه، نوه خود میرنورالله بن شاه خلیل‌الله را به دکن فرستاد. احمد شاه با جمعی از شاهزادگان و امیران برای استقبال وی از پایتخت خود بیرون آمد، به وی بسیار احترام گذاشت و دختر خود را به وی داد. پس از درگذشت شاه نعمت‌الله، فرزندش شاه خلیل‌الله نیز با مخدوم‌زاده‌های دیگر مانند شاه حبیب‌الله غازی و شاه محب‌الله به دکن رفت. احمدشاه دختر دیگر خود را به شاه حبیب‌الله، و علاء‌الدین بهمنی (حک 839-862 / 1435-1458) نیز دخترش را به شاه محب‌الله به زنی داد. در نتیجه این روابط خاندان سلطنتی بهمنی هند و عرفانی نعمت‌اللهی، نه تنها عقاید عرفانی شاه نعمت‌الله ولی در دکن رواج پیدا کرد بلکه زبان و ادب فارسی نیز گسترش چشمگیر یافت. به ویژه شاه نعمت‌الله دو رساله به نامهای نصیحت نامه خلیفه‌الله فی ارضه و نسبت خرقة سلطان احمد شاه ابوالمغازی بهمنی به زبان فارسی تألیف کرد و برای احمد شاه بهمنی فرستاد. زبان فارسی در دربار و مناطق حکمفرمایی بهمنیان چندان رواج یافت که نه تنها در

دربار بدان «محاوره و مکاتبه» می شد بلکه سلطان علاءالدین، فرزند و جانشین احمدشاه، بسی فصیح و بلیغ بود و فارسی نیکو می دانست. شیخ آذری طوسی و محمود گاوآن از ادیبان و شاعران معروف این دوره هستند.

همزمان با دوره تغلقیان، سید عبدالرحمن شرفالدین معروف به بلبل شاه سهروردی (د 1327/727) با جمعی از یارانش از ترکستان به کشمیر رفت و در آنجا به تبلیغ اسلام پرداخت. رینچن به دست وی مسلمان شد و با نام صدرالدین در 1320/725 بر تخت نشست. بر اثر مسلمان شدن پادشاه و رواج تعلیمات عرفانی بلبل شاه در میان عامه مردم و آمیزش یارانش با آنان، زبان فارسی به تدریج در کشمیر راه یافت. پس از درگذشت صدرالدین در 1327/727، کشمیر یک دوره آشوب چند ساله را گذراند و در 1338/739 شهمیر، با بنیان گذاری سلسله شهمیری حکمران کشمیر شد. این سلسله از 739 تا 1338/969 تا 1562 برای مدت 225 سال بر کشمیر حکومت کرد. از آنجا که این خاندان، ایرانی نژاد بودند، از شاعران و ادیبان فارسی زبان سرپرستی می کردند و سری نگر، پایتخت آنان به صورت مرکز زبان و ادب فارسی درآمد. سید علی همدانی، مشهور به «امیرکبیر» و «شاه همدان» (د 1383/786) در دهه هشتاد قرن هشتم هجری با صدها تن از یاران و مریدان خود به کشمیر رفت. وی افزون بر تبلیغ اسلام، زبان فارسی را در کشمیر رواج داد. پس از وی، پسرش سید محمد همدانی با گروهی از عارفان و عالمان ایرانی به کشمیر رفت و نزدیک 12 سال در آنجا به سر برد و به تبلیغ اسلام مشغول شد. بر اثر این تلاشهای عارفان نه تنها اغلب مردم منطقه کشمیر به اسلام گراییدند بلکه فارسی در آنجا چنان نفوذ کرد که زبان دربار شد و پادشاهان به آن صحبت می کردند.

آمد و رفت سفیران میان ایران و کشمیر یکی دیگر از اسباب تحکیم روابط فرهنگی این دو سرزمین و رواج فارسی در کشمیر است. شاهرخ میرزا (حک 807-850 / 1404-1447) پس امیر تیمور برای پایداری روابط با سلطان زین العابدین شهمیری (حک 735-764 / 1335-1354) پادشاه کشمیر، به درخواست وی شش نفر از دانشمندان و چندین کتاب به زبان فارسی و عربی در دانشهای گوناگون به کشمیر فرستاد.

در این دوره بر اثر تشویق و سرپرستی پادشاهان و ارادت عامه مردم به عارفان ایرانی، زبان فارسی چنان در کشمیر رواج یافت که حتی هندوان نیز آن را فرا گرفتند و فارسی به جای هندی به رسمیت شناخته شد. خود

سلطان زین‌العابدین به فارسی شعر می‌گفت و "قطب" تخلص می‌کرد. در دربار وی مجالس شعرسرایی برگزار می‌شد، ملاحمد کشمیری، ملک‌الشعرا بود و سلطان با وی به بدیهه‌گویی می‌پرداخت. وی در دربار خود «دارالترجمه» ای تشکیل داد که در آن کتابهای فارسی به زبان سنسکریت و کتابهای سنسکریت به فارسی ترجمه می‌شدند. این فعالیت‌ها، از دیگر شواهد رواج فارسی در کشمیر هستند.

پس از خاندان شهمیری، سلسله چک (962-972 / 1561-1565) در کشمیر روی کار آمد. در این دوره نیز زبان فارسی رونق پیشرفت و گسترش را ادامه داد. حسین شاه چک (970-978 / 1577-1586) از پادشاهان برجسته این سلسله به فارسی شعر می‌سرود. ملانامی، ملامهری، باباطالب اصفهانی و میرعلی از شاعران بنام فارسی این دوره بودند.

در سرزمین سند خاندانهای سلطنتی ارغون (926-964 / 1519-1557) و ترخان (962-1001 / 1555-1593) به زبان و ادب فارسی علاقه فراوان داشتند. شاه بیگ ارغون (926-928 / 1519-1521) پادشاهی ادب دوست بود و تفسیر آن نوشت. فرزندش افزون بر اینکه از شاعران و ادیبان سرپرستی می‌کرد خود نیز به فارسی شعر می‌گفت و "سپاهی" تخلص می‌کرد. وی برای آموزش فارسی، مدرسه‌ها بنا کرد. از خاندان ترخان، میرزا جانی بیگ (982-100 / 1574-1592) متخلص به "حلیمی" و فرزندش غازی بیگ با تخلص "وقاری" شعر می‌سرودند. شاعرانی مانند: میرنعمت‌الله و صلی، ملاسداالله قصه‌خوان، فغفور گیلانی، طالب آملی و شیدا اصفهانی به دربار وی وابسته بودند و از شعر سرایی صله‌های گران دریافت کردند. زبان فارسی در این دوره در سند بسیار رونق یافت و رواج پیدا کرد. آثار تاریخی این دوره همانند: تاریخ طاهری، تاریخ سند، و بیگلارنامه، به فارسی نوشته شدند. در دوره اکبر پادشاه این منطقه به قلمرو وی پیوست و دربار دهلی امیران سند را تعیین می‌کرد. زبان فارسی به پیروی از سنت‌های مرکز سلطنت‌های مرکز سلطنت بسیار پیشرفت کرد. تنه و سیوستان کانون‌های بزرگ فارسی شدند. کتاب‌های معروف فارسی مانند: مقالات الشعراء، تحفه الکرام، ترخان‌نامه، مظهر شاهجهانی، منشآت نمکین، ذخیره الخوانین، حدیقه الاولیاء، تذکره مشایخ سیستان، انشای هُوَکَرَن، فرهنگ رشیدی، منتخب اللغات شاهجهانی، مفتاح المخزن، در سند

نوشته بودند. جمالی دهلوی، حیدر کلوچ، عثمان مروندی، لعل شهباز قلندر، غروری کاشانی، ذهنی تتوی، نشاط تتوی، و غیره از شاعران معروف در سند بوده‌اند.

دورهٔ بابرین (932-1275 / 1526-1858) از نظر گسترش و رواج زبان و ادب فارسی در شبه قاره شکوفاترین عصر در تاریخ آن سرزمین به شمار می‌آید. همزمان با بابرین، در ایران صفویان (907-1148 / 1502-1734) حکمفرمایی می‌کردند. به سبب کم توجهی آنان به ادب و شعر فارسی به دلایل گوناگون، بازار شعر و ادب در ایران کساد شد و شاعران، نویسندگان و فرهنگیان ایران به شبه قاره رو آوردند زیرا که دربارهای پادشاهان و حتی امیران، وزیران و شاهزادگان این دوره در ادب دوستی و ادیب پروری و شاعرناوای شهرت یافته بودند. بابر (حک 932-937 / 1525-1530) که خود ادیب و شاعر فارسی‌گو بود، شاعران و ادیبان فارسی زبان را بسیار می‌نواخت همایون (حک 937-963 / 1530-1556) به سبب یاری شاه طهماسب صفوی (حک 930-984 / 1524-1576) برای به دست آوردن حکومت از دست رفتهٔ خود شخصاً مدیون وی بود و از دورهٔ همایون به بعد نفوذ فرهنگ ایرانی و زبان فارسی در شبه قاره گسترش روزافزون یافت. وی در 15 ماه اقامت در ایران برخی از آثار علمی، هنری و فرهنگی فارسی آن سرزمین را گرد آورد و هنگام بازگشت به شبه قاره بسیاری از ادیبان و دانشمندان را همراه برد، بدین سبب بازار شعر و زبان و ادب فارسی در شبه قاره بیش از پیش شکوفا شد، خود همایون و برادرانش به فارسی شعر می‌سرودند.

در زمان اکبر (حک 963-1014 / 1556-1605) یک قدرت مرکزی برای حکومت به وجود آمد و فارسی، زبان رسمی تمام کشور شد. مردم برای به سدت آوردن شغل مناسب، امکانات و کارهای تجارت و بازرگانی به آموختن فارسی سخت نیازمند شدند. بدین جهت، نه تنها مسلمانان بلکه هندوان نیز به آموختن فارسی همت گماشتند و در این زمینه چنان پیشرفت کردند که در انشانگاری فارسی شهرت یافتند و دیوان‌های شعر از خود به یادگار گذاشتند. در دورهٔ اکبر کتاب‌های بسیار از هندی به فارسی و بالعکس ترجمه شد. هزاران خوشنویس و نقاش برای تکمیل نسخه‌های خطی ادبی و هنری پادشاهی به کار سرگرم بودند و آثاری

ماندگار مانند: داستان امیر حمزه یا حمزه نامه، یا 1400 نقاشی، با برنامه، ظفرنامه، اقبال نامه، شاهنامه، خمسه نظامی، اکبرنامه، و رامین، در این دوره خلق شدند.

پس از اکبر فرزندش جهانگیر (حک 1037-2014 / 1605-1627) سنت های ادب نوازی پدرش را پاسداری کرد و کانون شعر و ادب را گرم نگهداشت. وی نویسنده چیره دست فارسی بود و خاطرات خود را به نثری بسیار روان و ساده به نام توزک جهانگیری نوشت. دربار وی به سبب حضور ملکه اش نورجهان، و پدر او اعتمادالدوله میرزا غیاث بیگ تهرانی و یمینالدوله آصف خان، پدر زن شاهجهان، به طور کامل رنگ ایرانی به خود گرفته بود و به غیر از سعدالله خان، وزیران و مقامات بالای دربارش همه ایرانی بودند. از خود جهانگیر و ملکه اش اشعار فارسی به جا مانده که نمونه زیبایی بدیهه گویی آنان است. در دوره وی اسد قصه خوان، حیاتی گیلانی، سعیدای گیلانی و نایب تبریزی هم وزن خود، طلا به صله گرفتند. این همه حمایت و سرپرستی جهانگیر از ادب و ادیبان و شاعران فارسی زبان، تأثیر بسیار چشمگیر در رواج فارسی در شبه قاره گذاشت.

شاهجهان (حک 1037-1068 / 1628-1658) فرزند جهانگیر در سرپرستی از زبان و ادب فارسی پیرو نیاکان خود بود. وی افزون بر شعر و ادب به معماری و هنرهای زیبای شرق به ویژه ایران علاقه فراوان داشت. بنای «تاج محل» را در آگره که از شاهکارهای فن معماری در جهان است، برای آرامگاه زن محبوب ایرانی خود به نام «ممتاز محل» دختر آصفالدله ساخته بود که خود نیز در آن جا به خاک سپرده شد. وی در شعر و دانش شاگرد قاسم بیگ تبریزی و حکیم دواپی گیلانی بود. دربارش از حضور شاعران، ادیبان، طبیبان و نقاشان فارسی زبان شکوفایی داشت. در این دوره باقیای نائینی، سعیدای گیلانی، کلیم کاشانی و قدسی مشهدی به فرمان وی به اندازه وزن خود طلا به صله گرفتند. از فرزندان شاهجهان، دارا شکوه (د 1069/1659) و مرادبخش ادب پرور و فرهنگ دو ست بودند. دارا شکوه که شخص عارف و به سلسله قدریه وابسته بود، افزون بر کتاب های دیگر، دیوان شعر فارسی از خود به یادگار گذاشته است.

اورنگ زیب عالمگیر (حک 1069-1118 / 1654-1707) آخرین پادشاه مقتدر بابریان که سرتا سر شبه قاره را به تصرف درآورد و نزدیک به 50 سال با قدرت تمام حکمفرمایی کرد، به دانش های شرقی به ویژه

اسلامی، علاقه فراوان داشت. وی حافظ تمام قرآن بود و خوشنویسی را از سید علی خان حسینی جواهر رقم آموخته بود و با کتابت قرآن و کلاهدوزی گذران معاش می‌کرد. نثر فارسی را خوب می‌نوشت و نامه‌هایش نشانگر مهارت وی در آن زبان است. دخترش زیب‌النساء مخفی، بزرگترین زن شاعر دوره خود بوده و دیوان شعر به جا گذاشته که برخی از شعرهای آن زبانزد همگان است. در دوره اورنگ زیب سرزمین گسترده و باستانی شبه قاره پس از دوره موریان در تاریخ چند هزار ساله خود بار دیگر به زیر یک پرچم درآمد و از تبت تا «ردس گُماری» و از کابل تا «برما» خطبه به نام یک پادشاه خوانده می‌شد. با گسترش مرزهای قلمرو اورنگ زیب بود که زبان فارسی در تاریخ خود در گسترده‌ترین منطقه رواج داشت.

در دوره بابریان در موضوعات گوناگون مانند: تاریخ، دستور، فرهنگ و لغت، شرح حال شاعران و نویسندگان، علوم بلاغی، نقد ادبی، طب، نجوم، زراعت و فلاح و شکار و فنون نظامی کتاب‌های ارزشمند نوشته شد. شاعران این دوره نیز در همه انواع ادبی شعرسرایی کردند. ابوالفتح گیلانی، عرفی شیرازی، فیضی فیاضی، ابوالفضل علامی، نظیری نیشابوری، ظهوری ترشیزی، صائب تبریزی، قدسی مشهدی، عبدالقادر بیدل حزین لاهیجی، کلیم کاشانی، طالب آملی، ابوطالب کلیم، اشرف مازندرانی، نعمت خان عالی، سراج الدین علی خان آرزو، شیدا فتح‌پوری و امثال آنان، شاعران و ادیبان برجسته این دوره بودند که با آثار گرانبهای خود برای رواج هرچه بیشتر زبان و ادب فارسی در شبه قاره تلاش کردند و کوشش‌های آنان چندان مثمر ثمر بوده که پس از گذشت نزدیک به سه قرن و موات=نع گوناگون برای زبان فارسی، هنوز هم نشانه‌های آن آشکار است. (مظهر، 1377: 4-18)

با این همه نباید فراموش کرد که بعضی از علاقه‌مندان زبان فارسی، تا مدت‌ها بعد به کار پژوهش درباره‌ی شعر و زبان فارسی ادامه می‌دادند و آن را ارج می‌نهادند. «از باب مثال امروز ما در دست داشتن بخشی از وامق و عذرای عنصری و تحقیق عالمانه درباره‌ی آن را مرهون شادروان مولوی محمد شفیع لاهوری هستیم. با کتاب بسیار با ارزش مکاتیب سنایی را از همت و کوشش نذیر احمد در اختیار داریم». ر. ک: جعفری، 1371: 5-11 □ م صاحبه کیهان فرهنگی با استاد تقدیر احمد (شیفتگان مولانا جلال‌الدین از کتاب پراج

مرآه المثنوی تألیف تلمذ حسین بهره‌ها می‌برند و کتاب عرفان مولوی از خلیفه عبدالحکیم از مأخذ معتبر برای شناخت مولاناست.» (نوریان، 1366: 83)

از دیگر دانشمندان بنام هند که خدمات در خور توجهی به فرهنگ و زبان فارسی و رواج فرهنگ ایرانی انجام دادند، باید از علامه‌ی بزرگ شبلی نعمانی (1857-1914 م) نام برد. او در مدت عمر کوتاه خود آثار ارزشمندی به زبان فارسی نوشت که بسیار در خور توجه و ستایش است. از میان آثار پر ارج او می‌توان به تاریخ علم کلام، سرگذشت مولانای روم، سیره النبی و نقدی بر کتاب جرجی زیدان اشاره کرد. او خود به زبان فارسی نیز شعر می‌سرود و دیوانی از وی بر جای مانده است؛ اما ارزشمندترین کتاب وی کتاب شعر العجم است که آن را در پنج جلد نگاشته است و به ویژه جلد‌های چهارم و پنجم آن که به ماهیت شعر و شاعری و نقد شعر فارسی می‌پردازد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. وی را تنها نویسنده‌ی هند به شمار می‌آورند که تألیفات خود را از روی مبانی دقیق علمی و به شیوه‌ی پژوهش‌های موشکافانه‌ی غربی نوشته است. (همان: 84-85) اما هنگامی که مردم هند در سال 1947 م. استقلال خود را بازیافتند، دیگر زبان فارسی جز در میان معدود افراد و دانشوران نسل گذشته به کلی فراموش شد. آخرین شاعر پر آوازه و فیلسوف بزرگ شبه قاره‌ی هند، علامه محمد اقبال لاهوری است و پس از وی هیچ‌یک از طوطیان پارسی‌گوی هندوستان، دیگر نتوانستند به شیرینی سخنان امیر خسرو یا حسن دهلوی و بیدل و دیگر نام‌آوران پهنه‌ی ادب فارسی هند شکرشکنی کنند. (جلالی نایینی، 1365: 746) پس از استقلال هند و پاکستان و تبادل نمایندگان سیاسی میان این سه کشور در دانشگاه‌های ایران و هند و پاکستان کرسی‌های زبان هند شناسی و ایران شناسی به وجود آمد و استادان زبان و ادب هر سه کشور به فعالیت فرهنگی و ادبی خود ادامه دادند و تا امروز همین پیوندها کجدار و مریز ادامه دارد. (فلاح، 1389: 90-91)

ب) توضیحی درباره زبان اردو

اگرچه در شبه قاره هند و پاکستان که قرن‌ها زبان فارسی به عنوان زبان رسمی رایج و از اهمیت خاصی برخوردار بوده است و فرهنگ آن سامان در کسوت زبان فارسی آشکار شده و چون گنجینه‌های گرانبها به

عنوان میراث مشترک ایران و کشورهای همسایه برجای مانده است، پس از استقلال هند و تأسیس کشورهای پاکستان و بنگلادش، موقعیت زبان فارسی و شیوه آموزش آن را در این کشورها تغییر داده است. در پاکستان به دلیل این که زبان اردو زبان ملی و انگلیسی زبان رسمی آنهاست یکسان بودن الفبا و رسم الخط و مشترکات زیاد بین فارسی و اردو (جز در موارد جزئی) زمینه تدریس فارسی را برای فارسی آموز و هم استاد بویژه استادان غیربومی فراهم تر می کند در حالی که در هندوستان وجود زبانهای محلی مثل هندی، تامیلی، تلگو، مراتی، گجراتی، بنگالی پنجابی، کرالا، کناری، اریا و غیره (دولت هند حدود 16 زبان هندوستان را به رسمیت شناخته است) و اجباری بودن زبانهای هندی و انگلیسی در مدارس و دانشگاهها موقعیت اظهار وجود زبان اردو را نیز به مخاطره انداخته است. بسیاری از مردم، حتی تحصیل کردهها و مسلمانان هند در عین حال که به زبان اردو تکلم می کنند قادر به خواندن و نوشتن آن نیستند و الفبای آن را نمی شناسند که این امر در حد خود یک نوع دشواری برای فارسی آموزان و استادان آنها به وجود می آورد و باید در برنامه ریزی و شیوه تدریس فارسی بدان توجه شود. (مؤذنی، 1378: 148-149)

تحلیل زبان فارسی در شکل مخلوط و ترکیبی آن یعنی زبان اردو که دختر زیبای فارسیش لقب داده اند، یادگار اردوگاههای پادشاهان گورکانی و بخصوص اردوی شاهجهان (م 1076) است که ابتدا ریخته نامیده می شد به معنای زبان آمیخته و درهم. در این اردوگاهها زبان سربازان فارسی زبان و هندی زبان و ترک زبان با هم درآمیخت و از مجموع آنها زبان «اردوی محلی» به حاصل آمد. زادگاه این زبان ترکیبی دهلی بود، همان جا تولد یافت و همان جا بالید و سپس در دیگر شهرهای شبه قاره انتشار یافت. وجه تسمیه آن نیز از این بابت است که در لشکر سلطان، ایرانیان و ترکان و هندوان با هم زندگی می کردند و زبان ترکیبی آنان به نام زبان «اهل اردو» خوانده شد. کلمه «اردو» کلمه ای ترکی و به همین معنای «لشکرگاه» است. بنابراین زبان اردو از نتیجه اختلاط دو ملت مسلمان و هندو با ورود مسلمانان از سوی ایران پیدا شد و تکامل یافت و زبانی را به وجود آورد که امروز زمان رسمی مسلمانان شبه قاره است و ادبیات و به تبع آن فرهنگی وسیع و غنی را در شبه قاره سبب گردیده است.

اما تحلیل زبان فارسی در قالب زبان اردو مستلزم بحث‌های فراوان است که به اختصار به گوشه‌هایی از آنها به عنوان نمونه اشاره می‌کنیم.

اگرچه زبان فارسی وسیله مهاجران از بخش‌های مختلف ایران آن روزگار وارد شبه قاره گردید، اما لهجه فارسی ماوراءالنهر یا به اصطلاح آن روز فارسی تورانی در زبان اردو غلبه افت. در خور ذکر است که در زبان اردو واژه‌های بسیار از همین فارسی ماوراءالنهر وجود دارند که در زبان فارسی امروز سابقه ندارند ولی در گویش بخارایی موجود هستند. غلام دستگیر مؤلف کتاب قوانین دستگیری در این مورد می‌نویسد: «فارسی بر دو نوع بود، فارسی ایرانی و فارسی تورانی، بعضی الفاظ مخصوص اهل توران است که یکی از آن بر زبان مردم ایران جاری نباشد و بعضی مختص به ایرانیان است که تورانیان را به آن آشنایی نباشد.»

امیر خسرو دهلوی (م 725، دهلی) در میان لهجه‌های گوناگون زبان فارسی رایج در هند لهجه ماوراءالنهر را غالب می‌داند و بلوخن خاورشناس مشهور در این خصوص بر این باور است که: «فارسی زبان رسمی دربار توران شد و از توران به وسیله امواج مهاجمین و مهاجرین به هند برده شد» ... شادروان دکتر احمد علی رجایی بخارایی نیز که پژوهشی سودمند درباره لهجه بخارایی کرده در این خصوص شواهدی از بابرنامه و توزوک جهانگیری نقل کرده که مؤید گفتار ماست.

بنابر آن چه گذشته زبان فارسی رکن اصلی زبان اردوست و اگر امروز در این زبان به واژه‌هایی برمی‌خوریم که در زبان فارسی امروزی متداول نیستند دلیل غیر فارسی بودن آنها نتواند بود. بسیاری از این گونه واژه‌ها در زبان فارسی ماوراءالنهر تداول دارند که البته همه فارسی محسوب می‌شوند و تغییرات زبانی آنها نیز بسیار مختصر است. مثلاً به عنوان نمونه می‌بینیم که تغییر تلفظی میان صورت فارسی ایرانی با فارسی تورانی و هندی در واژه‌های زیر بسیار اندک است:

شکوفه = شگوفه

اسب = اسپ

تب = تپ

خرج = خرچ

«فارسی ریخته» تا بدان جا رشد کرد که بعدها شاعران بزرگ شبه قاره مانند امیرخسرو (651-725) ملمعاتی بدان زبان سروردند که یک مصرع فارسی و مصرع دیگر اردو بود و مورد استقبال و تقلید شاعران دیگر نیز قرار گرفت. در خور توجه این است که به این گونه شعر ملمع نیز به دلیل این که مخلوطی از فارسی و اردو بود «ریخته» گفتند و اولین ریخته را نیز به امیرخسرو نسبت داده‌اند.

تقلید شاعران اردو از فارسی، به صورت‌های متنوع انجام گرفت. مثلاً در اردو نوعی شعر به نام «واسوخت» وجود دارد که گفته‌اند وحشی بافقی مبتکر آن بوده است و شاعران زبان اردو مانند میرزا محمد شفیع سودا در یک ترجیع‌بند به تقلید واسوخت وحشی پرداخته‌اند. مرثیه نیز از دیگر مضامین مورد تقلید شاعران اردو زبان است که از زبان فارسی گرفته شده و با تصرفاتی که در آن کرده‌اند در موضوعاتی مانند وصف صحنه‌های جنگ و اسب و سوار و غیره آن را مورد استفاده قرار داده‌اند.

وضع زبان فارسی در قالب ترکیب جدید آن یعنی زبان اردو از جهات و جنبه‌های گوناگون باید مورد بررسی کارشناسانه قرار گیرد زیرا که نه تنها واژه‌های بسیار و در حدود دو سوم کلمه‌های خود را از زبان فارسی و گویش‌های آن به وام گرفته، بلکه سبک نگارش فارسی، شعر و نثر فارسی، کنایات و اصطلاحات فارسی و حتی ضوابط و معیارهای دستور زبان فارسی نیز در آن دیده می‌شود.

شعر اردو حتی در قافیه نیز تابع زبان فارسی است و قوافی فارسی عیناً در زبان اردو مورد استعمال دارند. مقایسه قافیه‌های قصیده‌ای مثلاً از میرزا محمد رفیع سودا، یکی از بزرگترین قصیده سرایان اردو، با قصیده‌ای از شاعر معروف زبان فارسی حکیم انوری به مطلع زیر که البته تقلیدی از آن نیز هست، این تأثیر و هم تقلید را به خوبی به اثبات می‌رساند و معلوم می‌دارد که شعر اردو حتی در قافیه هم از شعر فارسی پیروی کرده است.

اشهب روز کند ادهم شب را ارجل

جرم خورشید چون از حوت درآید به حمل

همچنین از مقایسه دیوان شاعران اردو با شاعران فارسی کاملاً روشن می‌شود که شعر اردو از جهت بحور عروضی و حتی صنایع لفظی نیز متأثر از شعر فارسی است. بسیاری از ضرب‌المثل‌های رایج در زبان اردو گاه عیناً و گاه با تغییر اندک و جابه‌جایی کلمه‌ها یا روابط، همان امثال فارسی هستند. صرف و نحو و قواعد جمله‌بندی زبان اردو نیز تأثیری شگرف از زبان فارسی دارد.

در پایان، و برای تنوع مطلب بیتی از دیوان اردوی غالب دهلوی نقل می‌کنم تا شباهت شکل ترکیبی زبان فارسی یعنی زبان اردو با صورت نخستین آن یعنی زبان فارسی بهتر نموده گردد و معلوم‌تر شود که تا چه اندازه رونوشت برابر اصل است.

شمارهٔ سَبَّحہ مرغوب بُت مشکل پسند آیا تماشای به یک کَف بُردن صد دل پسند آیا

در این بیت تمام واژه‌ها فارسی هستند. اسلوب و سبک و وزن و قافیه و ردیف بیت و تعابیر نیز با اختلاف اندکی فارسی است.

اما رشد بیشتر و ترویج را ستین و عملی زبان اردو به و سیلهٔ علمای صوفی مشرب به انجام رسید زیرا به عنوان زبان مردمی بهتر می‌توانست در قلوب عامه مؤثر واقع گردد. این ره‌آورد دهلی و سیلهٔ واعظان مسلمان شهرهای دیگر شبه قاره توسعه یافت و بعضی از آنان مانند خواجهٔ بنده‌نواز گیسودراز سید محمود حسینی صوفی بزرگ و نخستین شاعر و نویسندهٔ زبان اردو (825 هـ) رساله‌هایی به این زبان نوشتند و اشعاری سرودند و شاگردان آنان نیز این روش را تعقیب کردند. در خور توجه است که خط و نیز تعبیرات و اصطلاحات مندرج در آثار و خطابه‌های اینان نیز فارسی بود. از جملهٔ شاگردان بنده‌نواز «میراجی» مشهور به شمس‌العشاق (م 902) زاهد بنام بیجار بود، و همچنین پسر و جانشین او شاه برهان جانم (م 990) و پسرش امین‌الدین اعلی (م 1076) بودند که تألیفاتی به نثر و نظم اردوی دکنی فراهم آوردند و سه منطقهٔ بزرگ زبان اردو یعنی گلکنده، بیجارپور و احمدآباد مراکز مهم گسترش و توسعهٔ زبان اردو شدند که البته زبان اردوی رایج در هر کدام از مناطق یاد شده با زبان رایج در مناطق دیگر اختلافات محلی اندکی نیز داشت.

مضامین شعر اردو نیز همان مضامین شعری زبان فارسی هستند. از شاعران مشهور زبان اردو می‌توان وجهی صاحب مثنوی قطب و مشتری (1018) و کتاب مشهور و مسجع او به نام سب رس یا حسن ودل در موضوع روابط جمال و احساسات عاشقانه قلب، غواصی سراینده بدیع‌الجمال (1035) و طوطی‌نامه (1049)، رستمی کمال خان سراینده مثنوی خاورنامه در موضوع شرح جنگ‌های حضرت علی علیه السلام (1095 هـ - ق.)، مالک خشنود سراینده جنت سنگهار در موضوع داستان بهرام (1055)، سید بلاقی مؤلف معراج‌نامه (1065) را یاد کرد.

بسیاری از داستان‌های اسلامی به این زبان جدید مسلمانان شبه قاره راه یافتند و کثیری از منظومه‌های دلپذیر ایرانی به این زبان برگردانیده شدند و حتی گاهی در همان وزن و بحر اصلی به اردو منظوم گردیدند و شگفتا که نفوذ درخت کهنسال و بارور زبان فارسی در فرهنگ شبه قاره چندان عمیق بود که پدماوت تألیف ملک جانسی (947) با این که به زبان هندی زمان خویش نگارش یافته بود به خط فارسی نوشته شد.

آغاز سروردن شعر به زبان اردوی جدید از زمان محمد شاه (1131 تا 1161) بود و الهام‌بخش آن ولی دکنی اورنگ آبادی (1099-1159) و شاعران دهلی روزگار او بودند. در اشعار ولی دکنی عناصر فارسی و هندی مانند فعل و فاعل کاربرد مساوی دارند.

زبان‌شناس نامی، شمس‌العلما مولانا محمدحسین آزاد بر این باور است که نهال زبان اردو از زمین سنسکریت روئیده ولی در آب و هوای فارسی رشد کرده است. در دائره‌المعارف بریتانیکا نوشته‌اند: «اردو زبانی است هندوستانی ولی شدیداً تحت تأثیر فارسی است». مولانا عبدالسلام ندوی شاگرد علامه شبلی نعمانی در کتاب شعرالهند نکته ظریفی دارد که: «شعر اردو "وجود ظلی" شعر فارسی است». دکتر ابواللیث صدیقی یکی از منتقدین ممتاز اردو می‌نویسد: شعر و ادب اردو تا حد زیادی مرهون منت زبان فارسی است و این اثر به حدی است و وسیع و عمیق است که اغلب مردم شعر اردو را پرتو شعر فارسی و در حقیقت شاخی از زبان فارسی می‌دانند. یکی از خاورشناسان می‌نویسد: ادبیات اردو در زیر بال شعر فارسی پرورش یافته و از مادر خوانده خود نظم و نثر و سبک و مضمون و بحر و قالب و شکل و قافیه را به ارث برده است.

در زبان فارسی شاخهٔ اردو قالب‌های شعر فارسی مانند غزل، مثنوی، قصیده، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، رباعی، مستزاد، و مسمط از فارسی گرفته شده‌اند و گاه حتی مضمون‌های شعر فارسی نیز به زبان اردو انتقال یافته‌اند. و در خور توجه این‌که حتی تعابیر فارسی عیناً در اردو به کار گرفته شده‌اند. نقل همهٔ این تعبیرها البته در حوصلهٔ این مقال و مجال نیست اما به عنوان نمونه می‌توان از تعبیرهایی مانند: ید بیضا، طور و تجلی، نور و ظلمت، قد و قامت، شبن و خورشید، ناقهٔ لیلی، جام جم، اعجاز مسیحا، لعل بدخشان، گل و بلبل، شمع و پروانه، بهار و خزان، خانقاه و پیرمغان، رند و صوفی، ساقی و میخانه، کعبه و کشت، دوزخ و بهشت، تسبیح و زنار، قطره و قلزم، خرمن و ذره‌که همه برگرفته از زبان فارسی هستند، یاد کرد. (مصطفوی، 1380: 5-

(17)

ج) تأثیر زبان فارسی در زبانهای شبه قارهٔ هند و پاکستان

رواج ساختارهای زبانی، ترکیب‌ها و واژگان زبانی در زبان‌های دیگر، به عوامل گوناگونی بستگی دارد که مهم‌ترین دارد که مهم‌ترین آنها در جهان معاصر، عامل تمدن است. البته از تلاش دانشمندان و تحصیلکرده‌ها و و سایل تبلیغی و برخی عوامل دیگر که تأثیر به سزایی در این امر از جمله محیط زبانی دارند، نباید غفلت ورزید. به عنوان نمونه، رادیو، یکی از عوامل قطعی و تأثیرگذار است.

کاربرد اصطلاحات علمی که در دانشگاه‌ها و مراکز مهم علمی و فرهنگی به کار می‌رود نیز از دیگر موارد تأثیرگذار به شمار می‌آید. نویسندگان، شاعران و ارباب قلم در عرصه‌های گوناگون هم از عاملان گسترش واژگان و کاربرد اصطلاحات و ترکیبات زبانی هستند. به طور کلی، تمامی سازمان‌های حاکم دست‌اندرکار مسائل زبانی، از عوامل مؤثر در این عرصه به شمار می‌روند؛ زیرا زبان‌ها در طول تاریخ تأثیر پذیرفته‌اند و و پیوسته تحت تأثیر عوامل دیگری -جز آنها که عنوان شد- قرار دارند.

عامل دین، بیش از بیست قرن بازی عبری را ماندگار کرد؛ و یهودیان به این دلیل زبان عبری فرا می‌گیرند که زبان عهد قدیم، یعنی کتاب مقدس یهود، است. رویکرد عرب به زبان فصیح و عدم توفیق فراخوانی به نگارش عامیانه، به عواملی از جمله رویکرد به زبان قرآن کریم باز می‌گردد. عامل دینی، راه ورود تعداد زیادی از واژگان عربی در ارتباط با دین و تمدن را به زبان‌های اسلام در آفریقا و آسیا و جنوب اروپا هموار ساخت.

عامل سیاسی هم در حیات زبان‌ها تأثیرگذار است. زبان‌های مختلف اروپایی، نظیر فرانسوی، اسپانیایی، ایتالیایی و رومی، در دوره‌ای ظاهر شدند که وحدت سیاسی این مناطق از هم گسست و آگاهی قومی پا به عرصه وجود گذاشت. نفوذ استعمار انگلیس در هند، به گسترش رواج زبان انگلیسی منجر شد تا جایی که در آنجا بیشترین کاربرد را در میان زبان‌ها دارد. ...

سرانجام، عامل اجتماعی، از مهم‌ترین عوامل در حیات زبان‌ها است؛ یعنی، انتقال و مهاجرت گروهی تاز مردم از مکانی به مکان دیگر و آمیزش این گروه مهاجر با ساکنان اصلی، موجب پیدایش روابط زبانی تازه‌ای می‌شود. (فهمی حجازی، 1379: 33-35، به اختصار)

باتوجه به موارد بالا، از مهم‌ترین و اصلی‌ترین عامل نفوذ زبان فارسی در شبه قاره و تأثیرپذیری زبان‌ها و گویش‌های متعدد و متنوع آن سرزمین بزرگ، یکی عامل دینی و دیگری عامل فرهنگی - به سبب یکی بودن اصل و منشأی زبان‌های باستانی ایران مانند زبان فارسی باستان و زبان سنسکریت از سوی دیگر - بوده است. البته از قدرت سیاسی و نظامی پشتیبانان زبان فارسی و راه‌های گسترش آن در شبه قاره نباید غافل ماند؛ چه، در ادامه مطلب به وضوح درخواهیم یافت که واژگان زبان فارسی صرفاً در زبان‌های هم‌ریشه دو کشور، یعنی فارسی باستان و سنسکریت، تأثیر نگذاشته است. بلکه به علت استمرار و عمق زیاد زبان فارسی تقریباً بدون هیچ تردیدی می‌توان گفت که در تمامی زبان‌ها و لهجه‌های شبه قاره، چه زبان‌های هند و اروپایی و چه زبان‌های دراویدن‌ها - البته با فراز و نشیب‌هایی به دلیل کمی و زیادی نفوذ زبان فارسی در یک منطقه، آن هم به سبب پشتیبانی یا عوامل سیاسی و دینی و فرهنگی - تأثیر گذاشته است، اگرچه در حد چند واژه باشد.

از آنجا که موضوع «زبان‌شناسی تطبیقی، بررسی پدیده‌های آوایی، صرفی، نحوی و قاموسی در زبان‌های وابسته و وابسته به یک خانواده زبانی واحد یا یکی از شاخه‌های خانواده زبانی واحد است» (همان، ص 39)، بر آن شدیم که در حال حاضر، به بررسی یکی از جنبه‌های این دانش تطبیقی، یعنی حوزه واژگان و لغت، بسنده کنیم و موارد دیگر را به فرصت‌های دیگر واگذاریم؛ زیرا هر یک از شقوق این بحث، مقوله‌های چندی را شامل می‌شود که گاه واکاوی و بررسی آنها، نوشتن کتاب‌ها و تحقیقات فراوانی را می‌طلبد، از جمله مقایسه قواعد زبانی و نحوی یا آوایی دو زبان که در این باره کتاب‌هایی هم مانند برابره‌های دستوری در عربی و فارسی - صرف و نحو، تألیف حمید طیبیان (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1387) چاپ شده است. بنابراین، فعلاً از طرح این مسائل پرهیز می‌کنیم و به اصل موضوع روی می‌آوریم.

پیشرفت اسلام در شبه قاره هند، از راه زبان فارسی و در پی لشکرکشی‌های مکرر محمود غزنوی به هند انجام شد؛ که نخستین آنها در سال 392 هـ آخرین آنها در دهم شعبان 416 هـ روی داد. تا سال 1274 هـ / 1857 م. که هند رسماً به تصرف انگلیسی‌ها درآمد، بیش از سی خاندان مسلمان ایرانی یا فارسی‌زبان در این سرزمین فرمانروایی کردند که زبان فارسی زبان حکومت بود. حضور فعال هشتصد ساله زبان فارسی در منطقه شبه قاره، سبب تأثیر عمیق این زبان بر بیش از 800 زبان و لهجه متداول در هند، از مجموع حدود 5000 زبان رایج در جهان، شد.

این آمیختگی واژگانی تا بدان پایه رسیده که بسیاری از لغات فارسی در زبان‌های متداول هندوستان امروز، یعنی آسامی، اردو، اریا، بنگالی، پنجابی، پشتو، تامیل، تلگو، سنسکریت، کشمیری، کنری، گجراتی، مالایالم، مرهتی و هندی، به کار می‌رود و حتی برخی از آن زبان‌ها به خط فارسی کتابت شده است.

البته این سخن بدان معنا نیست که سایر زبان‌ها، لهجه‌ها و گویش‌های شبه قاره از زبان فارسی تأثیر نگرفته باشد، چرا که بدون اغراق اثر زبان فارسی تقریباً در تمامی لهجه‌ها و گویش‌های گستره بر صغیر مشهود است. این ارتباط تنگاتنگ زبان فارسی با زبان‌ها و لهجه‌های شبه قاره و دیگر زبان‌ها برخاسته از عوامل گوناگونی است که باید به طور مفصل به آن توجه شود.

از آنجا که زبان پدیده‌ای زنده و نهادی اجتماعی و نظامی ارتباطی است همواره در سیر تحولی خود، به ویژه در برخورد با زبان‌های دیگر، تحت تأثیر شرایط و عوامل گوناگون قرار می‌گیرد و بنا به جایگاه و موقعیت خود، حالتی تأثیرگذار یا تأثیرپذیرنده پیدا می‌کند. بر اثر این برخورد است که عناصری از زبانی به زبان دیگر وارد می‌شود. این داد و ستد زبانی که تقریباً در تمامی زبان‌های زنده از قدیمی‌ترین آنها رایج بوده، در علم زبان‌شناسی به پدیده «وام‌گیری» یا «قرض‌گیری» معروف است.

بنا به تعریف آرلاتو، «قرض‌گیری زبانی» روندی است که طی آن، یک زبان یا گویش، عناصری از زبان یا گویش دیگر را در خود می‌پذیرد. به نظر هارتمن و استورک، «قرض‌گیری زبانی» عبارت است از رواج عناصری از یک زبان یا گویش در زبان یا گویشی دیگر از طریق برخورد و یا تقلید، از این‌گونه تعاریف می‌توان نتیجه گرفت که «قرض‌گیری زبانی» عبارت است از ورود عناصر واژگانی یا ساختاری یک زبان یا گویش در زبان یا گویشی دیگر. (مدرسی، 1368: 59-60)

همان‌طور که اشاره شد، پدیده «وام‌گیری»، به ویژه قرض‌گیری واژگانی، به زبان خاصی منحصر نیست و این امری طبیعی است و نقصی برای زبان محسوب نمی‌شود. البته ملتی که از نظر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برتر است، عامل وام‌دهنده و آن که از این جهات جهات فروتر است، جامعه قرض‌گیرنده به شمار می‌آید.

به علاوه، پدیده قرض‌گیری به عوامل زبانی محدود نمی‌شود، بلکه روابط گوناگون بین ملل و جوامع بشری هم سبب پدید آمدن این جریان و حرکت فرهنگی است. (فرشیدورد، 1357: 26)

نفوذ زبان، درجات گوناگونی دارد و به اشکال و انواع مختلف صورت می‌گیرد؛ اما مهم‌ترین راه‌های نفوذ یک زبان در زبان دیگر به قرار زیر است:

1. از راه فتوحات جنگی.
2. از راه دعوت و تبلیغ مذهب یا مسلکی.

3. از راه تجارت و مبادله کالاها و آمد و شدها و مهاجرت‌ها که در برخی اوقان این عوامل دست به دست هم می‌دهند و موجبات غلبه زبانی بر زبان دیگر را فراهم می‌آورند.

4. اصطلاحات علوم و فنون یا کلمات موجود در آثار علمی، فرهنگی، ادبی و دینی که بر اثر تبادل و ترجمه این آثار در میان اقوام و جوامع، وارد زبان می‌شود.

5. ترجمه از زبان‌های خارجی در همه بخش‌های اجتماع، به ویژه بخش‌هایی که مستلزم سرعت عمل است، از عوامل جدید نفوذ زبان به شمار می‌رود. ناگفته نماند که وجود اصطلاحات علمی و فرهنگی سبب توانگری و غنای زبان است و توانگری سبب قدرت معنوی آن می‌شود. این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که هر زبانی ممکن است برحسب نیازهای خود، واژه‌هایی از زبان‌های بیگانه وام‌گیرد؛ اما این وام‌گیری نه تنها به خودی خود خطری برای زبان محسوب نمی‌شود، بلکه به غنای آن نیز می‌افزاید ... (مفتاح و ولی، 1374: 17-18)

ارتباط زبانی دو ملت ایران و هند به زمان‌های پیشین برمی‌گردد؛ چرا که زبان‌های گذشته هند و ایران از یک ریشه بسیار قدیمی، یعنی زبان‌های هند و اروپایی، منشعب شده است و زبان اوستا با زبان سنسکریت ریشه مشترک و رابطه خویشاوندی دارد. با وجود گذشت زمان و بروز عوامل گوناگون در طول هزاران سال فاصله، هنوز نشانه‌های مشابهت بین پاره‌ای از الفاظ، مانند پدر، مادر، برادر، دختر، سر، تن، دندان، بازو، پیل، گاو، میش، گندم، جو، ماش، قند و ... حکایت از ریشه مشترک و پیوند این دو زبان دارد.

از مطالعه ادعیه در وداها و زند اوستا و گات‌ها روشن می‌شود که واژه‌ها، قواعد صرف و نحوی، اندیشه‌ها، احساسات و عقاید در هر دو کتاب هماهنگی و یگانگی دارد. این امر نشان می‌دهد که در ابتدا هر دو اثر به یک نثر تعلق داشته و زبان آنها یکی بوده است و در یک سرزمین زندگی می‌کرده‌اند. وفور واژه‌های مشابه در سنسکریت و ففارسی باستان، گویای این حقیقت است که این دو فرزندان یک مادر و مانند افراد یک خانواده‌اند. در این هر دو زبان، نام اعضای بدن، جانوران، خوردنی‌ها، اعداد، مصادر و افعال شباهت زیادی به هم دارد. نه تنها واژه، بلکه جمله و عبارت هم از سنسکریت در زند آمده است. در مضامین هم مشابهت‌های بسیاری بین هر دو زبان دیده می‌شود. نام خدایان ایران باستان با نام خدایان «وید» مشابه است. در «وید» نام

33 خدا آمده؛ در او ستا هم نام 33 موجود مافوق انسان ذکر شده است. حتی داستانی که درباره عزرائیل در هر دو کتاب آمده، بسیار به هم نزدیک است.

از مقایسه دو زبان سنسکریت و زند او ستا، وجوه اشتراک فراوان و مهمی به دست می‌آید که می‌تواند در روشنگری مباحث عمده زبانی- فرهنگی دو ملت بسیار مؤثر باشد؛ به ویژه رویکرد به زبان سنسکریت که بنا به نظر سرویلیام جونز، ام‌الاسنه همه زبان‌ها است (کنور سین، 1955: 33-30). حتی در کتاب راماین، اثر تُلّسی داس، هم واژه‌های فارسی و عربی وجود دارد. بعضی از واژه‌های فارسی راماین که بارها و بارها تکرار شده، عبارت‌اند از: درز، سر، تن، پیدا، روز، مزدور، سرکاری، تنخواه، کم، شاید، دور، آمدنی، زمینداری، آواز، برباد، زبردستی، بچه، دستور، گروه، خریدنی، کاشتکار و...

البته برخی می‌گویند که تلّسی داس واژه‌های مشترک بین فارسی قدیم و سنسکریت را از سنسکریت گرفته است، اما این‌طور نیست؛ بلکه این واژه‌ها مستقیماً از زبان فارسی وارد راماین شده است. (مداح، 1950: 50-59، به اختصار)

شاید ذکر این مطلب نیز خالی از فایده نباشد که در زبانی مانند «پُر تهوی راج راسو»، به دنبال سیاحت و تجارت بین ایرانیان و اعراب با مردم شبه قاره، واژه‌های فارسی و عربی بدان راه یافته است که از آن میان به عنوان نمونه می‌توان از کلمات فارسی مانند نشان، شاه و پادشاه، آواز، تیغ، تیر، کمان، شاد، هزار، باغ، زنجیر، رخ، بازی، شتاب، تیز و سرتاج یاد کرد. (صدیقی، 1958: 43-45)

همان‌طور که اشاره شد، با حملات پیاپی محمود غزنوی به هندوستان (حدود 13 بار) و انتشار زبان فارسی در آن منطقه، این زبان، در مدت زمان کوتاهی، زبان رسمی، علمی، ادبی و حکومتی بیشتر منطق شبه قاره شد؛ تا آنجا که تقریباً تمامی امور دولتی با همین زبان انجام می‌شد و مردم این سرزمین هم برای نیاز ارتباطی روزانه خود واژه‌ها و ترکیبات فارسی را به کار می‌بردند. مبلّغان مذهبی و صوفیان مسلمان و مردم کشور با اینکه به زبان محلی خود سخن می‌گفتند، ناگزیر از استفاده اصطلاحات مذهبی و صوفیانه فارسی بودند. این نحوه استفاده به مرور سبب شد که به علت مقتضیات عصر و زمان و بهره‌وری بیش و کم واژه‌ها، در برخی از زبان‌های محلی به مقدار بیشتر و در بعضی دیگر به میزان کمتری از واژه‌ها و ترکیب‌های فارسی استفاده

شود؛ تا آنجا که وجود زبان اردو و نحوه شکل‌گیری آن، خود شاهد این حقیقت است که بیش از 60 درصد واژه‌ها و ترکیبات این زبان، ثمره آمیزش با زبان فارسی است که آن هم خود آمیخته با واژه‌های عربی و ترکی بوده است. حتی رسم‌الخط آن نیز همان رسم‌الخط مشترک عربی-فارسی است؛ املا و رسم‌الخطی که تعدادی از زبان‌های هندوستان مانند زبان‌های پشتو و سندی را هم تحت تأثیر قرار داد.

باتوجه به مطالب فوق و بیان مقدمات، همراه با اشاره‌ای کوتاه به چگونگی تأثیر زبان فارسی بر برخی زبان‌های مهم شبه قاره، سخن را دنبال می‌کنیم:

با بررسی اجمالی زبان‌های شبه قاره و مطالعه ساختار زبان اردو و شمارش واژه‌های فارسی در نمونه‌هایی از شعر و نثر این زبان، روشن می‌شود که این زبان بیش از دیگر زبان‌های شبه قاره تحت تأثیر زبان فارسی بوده است.

مطابق آماري که مرحوم سيد احمد دهلوی در فرهنگ آصفیه داده است، تعداد لغات دخیل فارسی در زبان اردو 13625 واژه و ترکیب است (7584 کلمه عربی و 6041 واژه فارسی)؛ و می‌دانیم که لغات عربی نیز از طریق زبان فارسی به این زبان وارد شده است. (بیاض، 1991: 92-93)

تأثیر زبان فارسی در فرهنگ و زبان‌های محلی پاکستان به طور گسترده از قدیمی‌ترین زمان‌ها تا امروز به حدی عمیق است که به هیچ وجه امکان حذف آن وجود ندارد؛ زیرا کنار نهادن آن به منزله نادیده گرفتن بخش مهمی از فرهنگ و تمدن و تاریخ آن ملت است. نه تنها زبان فارسی با استقلال در طی قرون و اعصار بخت حیات خود ادامه داده و آثار گرانبها و ارزشمندی به آن زبان پدید آمده (فقط 14 جلد فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان تألیف احمد منزوی، گوشه‌ای از این تلاش‌ها است)، بلکه شعرای اردو زبان به اردو و فارسی، گویندگان پشتو زبان به پشتو و فارسی و نیز سرایندگان که زبان مادریشان پنجابی یا سندی یا کشمیری یا بلوچی است، علاوه بر اینکه به اردو آثار شعری دارند، به فارسی نیز کلامی به یادگار می‌گذارند و چه بسا که بر همان کلام فارسی خود بیش از سایر آثارشان مباحثات می‌ورزند و آن را مایه سرفرازی و سربلندی خود می‌دانند...

نفوذ زبان فارسی در زبان‌های محلی نقاط مختلف پاکستان به حدی است که در تعدادی از خانواده‌ها در پنجاب و سند و ایالت مرزنشین و بلوچستان، مکاتبات و خاطرات عمومی مردم هنوز به فارسی انجام می‌شود. در آغاز و اختتام نامه‌های اردو، اغلب واژه‌ها و ترکیبات فارسی به چشم می‌خورد ... اسامی تمامی مسلمانان شبه قاره به ویژه پاک‌ستانی‌ها با کلمات فارسی ترکیب می‌یابد؛ واژه‌هایی مانند خورشید، آفتاب، مهتر، نسیم، گلزار، اختر، گوهر، جمشید، سردار، بختاور، شهریار، فیروز، فرهاد، یزدانی، گلاب و ... همچنین در اسامی زنان کلمات فارسی به کار برده می‌شود، مانند شهربانو، مه‌لقا، مه‌جبین، پروین، اختر، شایسته‌بیگم، نورجهان، یاسمین، گل‌رخ، زیبا، نازگل، بوی گل، بوی سمن، فهمیده، شیرین سنجیده، سنجیده، شگفته، ماه‌گل جان، نوید بهار و ... حتی اسامی بیشتر خیابان‌ها، مغازه‌ها، سینماها، هتل‌ها، رستوران‌ها، مدارس، مکاتب، تفرجگاه‌ها، پلاک‌ها و اشیای دیگر از لغات سره فارسی انتخاب شده است. (چوهدری، 1353: 95-91، به اختصار)

درباره تأثیر زبان و ادبیات فارسی بر زبان اردو، کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری نوشته شده که «هندوستانی زبانون بر فارسی کاتر و نفوذ» از نذیر احمد (اندوایرانیکا، 1972 م.)، راهنمای زبان اردو اثر حیدر شهریار نقوی (دانشگاه تهران: 1337: ج 1، ص 8-17) و تأثیر فارسی بر زبان اردو از محمدصدیق خان شبلی (اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی، 1370 ش.) از آن جمله‌اند.

اما در باب تأثیر زبان فارسی در زبان کشمیری باید گفت:

پیش از ورود اسلام در کشمیر، زبان مردم آن صفحات، سنسکریت بوده، لیکن بر اثر پیشرفت زبان فارسی، زبان کشمیری به وجود آمده است. زبان مزور در اصل به عنوان لهجه‌ای از زبان اردو شناخته شده است، ولی لغات و تعبیرات و رسم‌الخط را کشمیری زبانان از فارسی گرفتند و این تأثیر فارسی در شعر کشمیری بسیار آشکار است. (آفاقی، 1350: 56)

محب‌الحسن می‌نویسد:

این سلطان زین‌العابدین بود که دارالترجمه بنا کرد؛ و از طریق آن، لغات فارسی و عربی وارد زبان کشمیری شد ... به واسطه نفوذ مسلمانان در ناحیه کشمیر، زبان فارسی در زبان‌های کشمیری و سنسکریت نفوذ پیدا کرد. اوج این جریان فرهنگی با پایه‌گذاری سلسله شاه‌میر بود که بهط ورمثال، در آن دوران، کتاب کوکاپراکاسا (کتاب حماسی) که در زمان تسلط مسلمانان نوشته شد، دارای لغات عربی - فارسی Sutrana (سلطان عربی) و سلاحدار (فارسی - عربی) و غیره است. (سلیمی، 1372: 70-71)

در زمینه نفوذ و تأثیر زبان فارسی بر زبان‌های پشتو و پنجابی و سندی، مقاله‌ای مفصل تحت عنوان «تأثیر زبان فارسی بر زبان‌های بومی پاکستان» در اداره مطبوعات پاکستان نوشته و چاپ شد. همچنین، بعضی از این تأثیرات، در کتاب عبدالمجید سالک تحت عنوان مسلم ثقافه هندوستان مینا ثقافت اسلامی در هند (چاپ لاهور، ص 536 و 557) آمده است. (محمد اسلم خان، 1380: 123)

تأثیر زبان فارسی بر زبان سندی نیز بسیار عمیق است؛ به طوری که کتیبه‌ها و الواح در مساجد، مقابر و عمارات قدیمی این سرزمین به زبان فارسی کنده‌کاری شده است. همچنین، شعر سندی، تخیل، استعارات و تشبیهات را از زبان فارسی و فرهنگ ایران کسب کرده و واژه‌ها و کلمات فارسی را جزو خود ساخته است. وجود واژه‌های فارسی فراوان در آثار شاعران مشهور سند، مانند گوا (گدا)، مرتضایی، بلبل، علوی و قیلیچ، شاهد این مدعا است. به پیروی از زبان فارسی، داستان‌نویسی هم در زبان سندی رایج شد. نه فقط نظم و نثر بلکه صرف و نحو زبان سندی هم تحت تأثیر زبان فارسی قرار گرفته است ... زبان محلی سندی حداقل 25 درصد واژه‌های فارسی دارد که بعضی از آنها عبارت‌اند از: آب، آبادی، آتشبازی، پادشاه، بازیگر، پیاله، دامن، دیگ، پروانه، برباد، بیزار، بی‌باک، چالاک، تازه، روشن، تاریک، هوشیار، بی‌خبر، دو دسته، دو آتشفشان، (سندی، بی تا: 213-214)

تأثیر واژه‌های فارسی و عربی در زبان پشتو برای اولین بار در ترجمه‌ای از عربی به پشتو که ابومحمد هاشم‌البنی در اواخر سده سوم هجری انجام داد، به چشم می‌خورد. پس از آن، در پی رواج قصیده سرایی و مرثیه‌گویی از دوران حکومت غزنویان و غوریان، کلمات و اصطلاحات فارسی وارد زبان پشتو شد. از مطالعه کلام کاظم شیدا (قرن دوازدهم هجری) آشکار است که نه تنها فکر بلکه طرز بیان، کاملاً تحت تأثیر

زبان فارسی قرار گرفته است. م صادر و تصریف افعال نیز مشابه زبان فارسی است. (ظهوالدین احمد، 1378: 95)

زبان کنری، یکی از پنج زبان عمده زبان‌های دراویدی (تامیل، کنری، مالایالم، تلگو و تولو) است. در سال 1961، 2357481 نفر در ایالت میسور و اریا، در گستره جغرافیایی 74/122 میل مربع، به این زبان تکلم می‌کردند. در این زبان، بنا به تحقیق «شنکرکدی آیا»، 614 واژه فارسی -مانند اخروت (گردو)، انگور، آزمایشی، آزار، انجیر، اناج (غلات)، آبکاری، اندازه، آبرو، آینه، آینده، آواز، هوایی، سرانجام- وجود دارد (کدی آیا، 1970: 3).

زبان «مرهتی» در غرب هند، عمدتاً در ایالت مهاراشترا -که شهر بمبئی در آن قرار دارد- تکلم می‌شود. سخنگویان این زبان تا ساحل «گوا» پراکنده‌اند؛ هر چند که در این خطه، لهجه مخصوصی به نام «کنکانی» وجود دارد که تفاوت آن با «مرهتی» تا به آنجا است که برخی از زبان‌شناسان آن را زبانی جداگانه به حساب می‌آورند. «مرهتی» نیز مانند زبان هندی، از زمره زبان‌های هندی است که با الفبای هندی نوشته می‌شود. زبان «مرهتی» با داشتن 55 میلیون گویشور، یکی از زبان‌های مهین هند به شمار می‌رود. (کاتسرنر، 1376: 216)

اثر و نفوذ فارسی بر زبان مرهتی چنان عمیق است و واژه‌ها و گویش‌هایی که در میان مردم بر سیل محاورت به کار برده می‌شود، چندان زیاد است که تا وقتی زبان مرهتی زنده است و به عنوان یک زبان ادبی و تکلمی در میان مردم رایج است، کلمات و تعبیرات فارسی هم یاد فرمانروای مسلمانان دکن را در دل ما باقی خواهد گذاشت.

برای پی بردن به این حقیقت که فارسی تا چه حد زبان مرهتی را تحت‌الشعاع خود قرار داده است، باید عنوان‌های زیر را بررسی کنیم:

1. انواع صفت،
2. حالت اضافی اسم،
3. اسم‌های مفرد و جمع،

4. افعال بی قاعده،
5. ضمیر شخصی و مشترک،
6. اسم‌های فعل که از فارسی به مرهتی وارد شده‌اند،
7. اسم‌های مرهتی که از اسم‌های فارسی ساخته شده‌اند،
8. بسیاری از پیش واژه‌ها و حروف ربط که اکنون در مرهتی به کار برده می‌شود و از فارسی گرفته شده است،
9. چندین قید فارسی که در زبان مرهتی به کار برده می‌شود. (انصاری، 1380: 36-37)

نامه‌ای 18 سطری که مجموعاً 165 کلمه دارد، فقط 38 کلمه آن از زبان مرهتی ساخته شده و بقیه (127 واژه) فارسی است (شهریار نقوی، 1352: 100). این خود گواهی بر تأثیر زیاد زبان فارسی بر زبان مرهتی است.

درباره تأثیر زبان فارسی بر زبان هندی، مانند تأثیر فارسی بر زبان اردو و مشابهت‌های بین فارسی و سنسکریت، سخن بسیار است و منابع فراوانی از قدیم‌ترین ایام در فرهنگ‌های فارسی، به ویژه آنها که در شبه قاره تألیف شده است یا آثار شاعران، نویسندگان و مورخان پارسی‌نویس و هندی‌نویس وجود دارد و امروزه هم این لغات را در ترانه‌ها و فیلم‌های هندی پر کاربرد و زنده می‌یابیم؛ واژه‌هایی مانند رخ، پوچ، بازار، دربار، پیاده، شور، یترا، کمان، اندیشه، باربار، ساده، گود، نشان، جهان، رنگ، گمان، ... (مداح، 1950: 50-59، به اختصار).

پس از فتح گجرات توسط علاءالدین خلجی، ابتدا زبان اداری گجرات فارسی شد؛ سپس، برپا آموزش و یادگیری فارسی و عربی، به تدریج مدارس تأسیس شد و ساکنان گجرات به سبب نیازهای سیاسی و قضایی، از طریق مسلمانان، زبان فارسی را یاد گرفتند. تمامی این تحولات، به خلق زبان نوینی به نام «گوجری»

در آثار منظوم و منثور آریایی هم به واژه‌های فارسی و عربی برمی‌خوریم. شاعر مشهور زبان آریا، «ابی منیوسامنت سنگار» در اشعار خود از کلمات فراوان فارسی -مانند باروت، کاغذ، گمان، زری، ناکاره (نقاره)، بازو، دربار، بازار و غیره- استفاده کرده است.

بنا به نقل دکتر حفیظالله نیولپوری -استاد «روانشا کالج» در «اوریسای هند- واژه‌ها و اصطلاحات زبان فارسی مانند ستاره‌های درخشان بر دامان زبان آریایی هندوستان درخشندگی خود را حفظ کرده است. (کاتسرنر، 1376: 217)

زبان آسامی که در شرقی‌ترین بخش هند، در ایالت آسام، در مرز برمه و چین، حدود 12 میلیون گویشور دارد، جزو زبان‌های رسمی کشور هند پذیرفته شده است. در این زبان هم واژه‌های فارسی وجود دارد که متأسفانه در حال حاضر -به علت در دسترس نبودن منبع- نمی‌توان نمونه‌هایی از آن عرضه کرد. (همان، ص 218)

زبان تلگو به طور عمده در ایالت آندراپرادش واقع در جنوب شرقی هند تکلم می‌شود. این زبان، با داشتن 60 میلیون گویشور، گسترده‌ترین زبان از میان چهار زبان مهین دراویدی در جنوب هند محسوب می‌شود. در قانون اساسی هند، هر یک از این چهار زبان به عنوان یک زبان کنری دارد که هر دو از خط «گرانتا» نشأت گرفته است که خود در قرن پنجم میلادی در هند پدیدار شد. (همان، ص 224)

کی، گوپال کرشنا رائو از استادان دانشگاه عثمانیه حیدرآباد هند که علاوه بر آشنایی با زبان‌های سنسکریت و تلگو، به زبان‌های هندی، اردو، عربی و فارسی نیز وقوف دارد، کتابی تحت عنوان اثر فارسی و اردو بر زبان تلگو نوشته که از سوی ساهتیه آکادمی به دریافت جایزه نایل شده است. (اطهر جاوید، 1378: 70)

با تسلط محمد بختیار خلجی در سال 599 هـ - و انتقال حکومت هندوان به مسلمانان و رواج اسلام در پرتو مساعی تبلیغی درویشان پاک نهاد، مانند جلال‌الدین تبریزی، شیخ اخی سراج، علاءالحق و نور قطب عالم، کم‌کم کلمات عربی و فارسی به زبان بنگالی راه یافت و با تأسیس مدارس و مساجد، تدریس زبان عربی و فارسی شروع و آموختن زبان فارسی برای مردم الزامی شد. پس از آن، تألیف و ترجمه کتاب‌های مختلف به

زبان بنگالی رونق گرفت. به دنبال این کار، واژه‌های فارسی در آثار و منظومه‌های بنگالی رو به افزایش گذاشت. شاعر ملی بنگال، قاضی نذرالسلام، محور فارسی را به کار گرفت و کلمات فارسی را وارد زبان خود کرد. پس از تأسیس پاکستان، زبان بنگالی به زبان فارسی و اردو نزدیک‌تر شد و کلام اقبال به زبان بنگالی انتقال یافت.

دکتر مقصود هلالی (1969-1908 م.) فرهنگی تألیف کرد با عنوان عناصر فارسی و عربی در زبان بنگالی (چاپ 1967 م.). طبق تحقیق او، چهل درصد زبان بنگالی از کلمه‌های فارسی و عربی و مصطلحات این دو زبان تشکیل شده است. ولیم گولد در فرهنگ مسلمانی (چاپ 1970 م.)، شش هزار کلمه فارسی و عربی را که در زبان بنگالی رواج دارد، جمع آورد. (ظهردالدین احمد، 1378: 89-90)

زبان فارسی در دوره سلطان شمس‌الدین الیاس شاه (640 هـ / 1342 م.) و علاءالدین حسین شاه، زبان درباری بود و آنان به شدت به زبان فارسی و عربی علاقه‌مند بودند. نفوذ زبان فارسی در این دوران به اندازه‌ای بود که بسیاری از عنوان‌ها و نام‌ها مشاغل به زبان فارسی بود؛ مانند شرابدار، وکیلدار، وزیر لشکر، سرلشکر، سرخیل، سپهسالار، مجموعه‌دار، جاگیردار، زمیندار، تعلقدار، سکه‌دار و جز آن.

در آن زمان، کتیبه‌های مساجد و مزارها نیز به فارسی تحریر می‌شد؛ حال آنکه پیش از آن، به زبان عربی به نگارش درمی‌آمد. در دربار شاهان سلسله الیاس شاهی، فرمان‌های رسمی را به زبان فارسی می‌نوشتند ... بسیاری از لغات فارسی با زبان بنگالی به طرزی مخلوط شده که به کلی جای لغات اصلی بنگالی را گرفته است. بسیاری از لغات بنگالی با پیشوندها و پسوندهای فارسی، ترکیب‌ها و مفاهیم تازه‌ای را ساخته است؛ مانند ترکیبات تیرانداز، پهانکی‌باز، گلاب‌پاش، دواخانه، نقل‌نویس (ام‌سلمی، 1372: 230). از این نمونه‌ها بسیار است و دامن سخن دراز؛ که به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

در زبان تامیل نیز 42 واژه فارسی وجود دارد؛ کلماتی مانند آبکاری، گرم، کمی، گماشته، سرهم، سرکار، راسته (خیابان)، سپاه، سگ‌بندی (به معنی «محدود کردن»)، جمین (زمین)، زمیندار، دستاویج («دستاویز» به معنی «سند»)، تراسو (ترازو)، برده (پرده)، بندگانه (بندگان)، بندو بست، باربار، واپس، آنبارم (روی هم جمع

کنم)، سامان، دیوان (به معنی «وزیر»)، سراب، نبر (= همان «نفر»)، نمونه، نادار، بابت، ... (جوتی موتو، 1986: 6-11، به اختصار)

زبان پنجابی که یکی از زبان‌های محلی پاکستان در کنار زبان‌های بلوچی، پشتو، سندی و کشمیری است، بر اثر آمیزش با زبان فارسی، قالب جدیدی به خود گرفته است. رسم الخط زبان پنجابی در پاکستان، همان خط عربی-فارسی است، اما صدای مخصوص این زبان نیز در خط گنجانده شده است. ارتباط بین زبان فارسی و پنجابی یک سویه نیست؛ به این معنا که علاوه بر نام‌های خاص، نزدیک به 800 کلمه پنجابی در زبان فارسی به کار رفته که دکتر شاهد چوهدری، آنها را گردآوری کرده است. همچنین، واژه‌های فارسی بسیار زیادی در زبان پنجابی داخل شده است و هم اکنون تقریباً 15 تا 20 درصد در زبان‌های ادبی و نوشتاری و دست‌کم 10 درصد در زبان عمومی کلمات فارسی وجود دارد و نزدیک به چهار هزار واژه فارسی در پنجابی شناخته شده است. (چوهدری، 1378: 38)

(د) وضعیت زبان فارسی در دوره‌های اخیر

اگرچه پس از انقراض سلطنت گورکانیان که اوج شکوه زبان و ادب فارسی در دوره حکومت ایشان در شبه قاره رقم خورد و پس از استیلای استعمار انگلستان، شعله چراغ نظم و نثر فارسی در آن دیار کم سو گردید ...

در میان اقوام و ملل گوناگون جهان، اقوام هند و ایرانی، از دیرباز بیشترین پیوندهای فکری و فرهنگی و زبانی و سیاسی و اقتصادی با یکدیگر داشته‌اند. این داد و ستد فکری در درازای تاریخ کهن این دو اقلیم همواره با فراز و فرودهایی ادامه داشته است. مردم ایران هم از ذوق و هنر و فلسفه و فرهنگ هند بهره‌ها برده‌اند و هم به آن سرزمین بهره‌ها رسانده‌اند. در این میان زبان فارسی البته نقش اصلی و اساسی را عهده‌دار بوده است. این زبان به ویژه در تاریخ ایران بعد از اسلام، نقش بسیار پررنگی در ترویج فکر و فرهنگ و عرفان ایرانی و اسلامی در شبه قاره ایفا کرده است. کتاب‌های بسیاری در این زمینه از دوره‌ی غزنویان به بعد نگارش یافته که لطیف‌ترین احاسات و عواطف بشری را با زبان فارسی بازتاب داده است. اوج روی و رواج زبان فارسی در شبه قاره‌ی هند مربوط به دوره‌ی گورکانیان است که هندوستان به دست بابر تسخیر

می‌شود. در این دوران که عمزمان با روی کار آمدن صفویان در ایران است، صدها شاعر و نویسنده و عالم و عارف به هند می‌روند و بذر زبان فارسی را در سراسر این سرزمین می‌پاشند و آن را پاسداری و نگهبانی می‌کنند. سهم هندی تباران و هندی زبانان در این راه از سهم ایرانیان مهاجر اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست. هزاران کتاب عرفانی و تاریخی و دینی و فلسفی و صدها دیوان شعر فارسی و فرهنگ‌های لغت در درازای چند قرن فراهم می‌آید که می‌توان آن را بزرگترین میراث فرهنگی جهان نامید. زبان فارسی که بیش از هشت سده پیوند دهنده‌ی دو ملت بزرگ هند و ایران بود و میلیون‌ها تن با آن سخن می‌گفتند و می‌نوشتند، با نفوذ استعمار انگلیس در این کشور اندک اندک از رونق افتاد و زبان انگلیسی جای آن را فرا گرفت. اکنون گرچه دیگر امیدی به رواج دوباره‌ی زبان فارسی در این کشور پهنور نمی‌رود؛ باید تلاش کرد آخرین کورسوه‌های فروغ آن فرو نگیرد و وسیله‌ای فراهم شود تا این پشتوانه‌ی بزرگ فرهنگی، دست کم به نخبگان و علاقه‌مندان این زبان در آن کشور منتقل شود.

شکوه دیرینه‌ی زبان و ادب فارسی در هند با آمدن انگلیسی‌ها به این سرزمین دگرگون شد. تا سال 1814 شکوه (1329-30 هـ. ق.) که آنها برنامه‌های آموزشی خود را برای هندی‌ها ترتیب دادند، زبان فارسی و به تبع آن فرهنگ ایرانی و اسلامی از رواج و رونق گذشته برخوردار بود. انگلیسی‌ها پس از آنکه تسلط خود را بر هند تثبیت کردند، حدود بیست و پنج سال در حفظ زبان فارسی به روال پیشین کوشیدند. آنان می‌دانستند که این زبان پیش از آنان در تمام شئون فرهنگی و مملکتی هند ریشه دوانیده بود و دادگاه‌ها، دربارها و مراکز فرهنگی، اسناد و مدارک را به زبان فارسی تنظیم کرده بودند و ناچار روش گذشته را حفظ کردند و به فراگیری آن نیز رغبت نشان دادند تا با دانستن زبان فارسی در امور کشورداری توفیق بیشتری کسب کنند. مولانا عبدالحق دبیر «انجمن اردو» می‌نویسد: «هنگامی که دیوان محکمت بنگال به انگلیسی‌ها واگذار شد، ابقاء زبان فارسی از شرایط مهم قرارداد بود. به هر حال آموختن زبان فارسی و به دست آوردن مهارت در آن زبان برای دادرسان لازم می‌نمود و در غیر این صورت آنان نمی‌توانستند مسئولیت‌های مهم خود را انجام دهند. بر کارمندان دیوان دادگستری و مترجمان بود که امتحان زبان فارسی را بگذرانند. قوانین مقررات به صورت ترجمه‌ی فارسی در دست آنان بود و بر وکلا نیز لازم بود که قوانین و ضوابط را حفظ کنند». سرهنگ

ایلن میفکرسن در نامه‌ای به جیمز میفکرسن، چنین می‌نویسد: «من خوشحالم که شما بسیار سرحال و راضی هستید و به تحصیل زبان فارسی دلبستگی دارید. عزیز من! باور داشته باشید با به کار بردن استعداد کافی در آموزش این زبان و یاری دوستان، شما می‌توانید فرصتی به دست آورید که در هند پیشرفت کنید. باید به استحضار شما برسانم که برای به دست آوردن مهارت در زبان فارسی هیچ دقیقه‌ای را فروگذار نکنید. پس از آن آموختن زبان عربی نیز بر شما آسان می‌شود. جوان فهمیده‌ای که با این زبان به خوبی آشنایی داشته باشد، می‌تواند در این کشور به مقامات برسد».

نقش حساس زبان فارسی در منطقه به دلیل سابقه طولانی و فرهنگی آن بر انگلیسی‌ها روشن بود، تا آنجا که در سال 1757 (1171 هـ.ق.) بر آن شدند عده‌ای را برای آموختن زبان فارسی به بصره بفرستند. وارن هستینگ (WAREN HASTING) استاندار کلکته برای آموختن زبان فارسی مدرسه‌ای در این شهر بنیاد نهاد. او مدرسه‌ای اسلامی نیز تأسیس کرد که در آن زبان فارسی تدریس می‌شد، مدارسی که در آن زمان، زبان فارسی تدریس می‌شد، مدارسی که در آن زمان، زبان فارسی در آنها تدریس می‌شد به اختصار عبارت بودند از: مدرسه کلکته (تأسیس: 1781)، دانشکده آگرا (ت: 1822)، مدرسه بریلی (BARELY) که بر روی هم 341 شعبه داشت مدرسه بنارس (ت: 1818)، مدرسه کانپور (ت: 1820)، دانشکده دهلی (ت: پیش از سال 1827)، مدرسه دهلی، مدرسه‌های فریزر دهلی (ت: 1814).

چنانکه پیش از این گفته شد حدود بیست و پنج سال، انگلیسی‌ها از زبان فارسی حمایت کردند و پس از آن بنای مخالفت با آن زبان را گذاشتند و کمپانی هند شرقی نیز گسترش زبان انگلیسی را در منطقه توصیه کرد، بنابراین یکی از دو رقیب سرسخت زبان فارسی یعنی زبان انگلیسی پا به میدان نهاد و با حمایت استعمارگران، انگلیسی‌گردان افراخت و گسترش یافت. مردم هند در آغاز کار با آن به مبارزه پرداختند و به پشتیبانی از زبان‌های ملی و مادی خود برخاستند و در این میان زبان فارسی فراموش شده و ظاهراً از سال 1835 به بعد اندک اندک مغلوب انگلیسی‌ها شد.

زبان فارسی در روزگار ما

فتنه انگلیه‌سی‌ها در هند نتوانست زبان فارسی را که درختی تنومند و ریشه‌دار بود به یکباره و به کلی محو کند. در هند پهناور، تمدن و فرهنگ با زبان فارسی قرین بود و زبان فارسی دلیل تمدن و فرهنگ محسوب می‌شد. وجود کتاب‌های فارسی در خانه‌های هندی‌ها دلیل اصالت آن‌ها به شمار می‌رفت. بعضی از رهبران هند نیز به ایرانیان و فرهنگ و تمدن کهن آنان به دیده احترام می‌نگریستند. جواهر لعل نهرو در کتاب کشف هند جمله‌ای دارد که ترجمه آن چنین است: از میان ملل و نژادهای بسیاری که با هندوستان تماس داشته‌اند و در زندگانی و فرهنگ هند نفوذ کرده‌اند، قدیم‌ترین و بادوام‌ترین آنها ایرانیان هستند.» طبق آمار که از وضع دانشگاه‌های هند در سال 1355 به دست آمده، در هند 96 دانشگاه رسمی و دولتی وجود دارد که زبان و ادب فارسی در 20 دانشگاه در مقطع کارشناسی و در 36 دانشگاه در مقاطع کارشناسی و دکترا تدریس می‌شود، بنابراین بیش از 66 درصد دانشگاه‌های هند دارای کرسی تدریس زبان فارسی هستند. علاوه بر این طبق همان آمار در همه دبیرستان‌های هند در جاهایی که زبان اردو تدریس می‌شد، و نیز در دوره سه ساله لیسانس عمومی آموختن زبان فارسی به عنوان درس اختیاری وجود داشته است. در حال حاضر مراکز تدریس زبان و ادب فارسی در دانشگاه‌های هند در مقطع کارشناسی ارشد و دکترا بسیار است.

طبق آمار یاد شده، در حدود دویست دانشگاه و دانشکده دیگر هند هم در سطح لیسانس عمومی (B.A.) یا لیسانس خصوصی (B.A. HONOURS) زبان فارسی تدریس می‌شود و اینها غیر از مدارس دینی اسلامی و مراکز اسلام شناسی هند است.

لازم به یادآوری است که در برخی از مدارس، درس فارسی جزو برنامه‌های درسی محسوب می‌شود، و با توجه به این که اسلام از راه زبان فارسی به هند وارد شده و بیشتر منابع و مأخذ اسلام شناسی موجود در هند به زبان فارسی است و حتی کتابهای دستور زبان عربی نیز به فارسی تدریس می‌شده، طلاب این مدارس، ناگزیر بودند زبان فارسی را در حد استفاده از این منابع بدانند و برای همین کتبی همچون گلستان و بوستان سعدی و مثنوی و اخلاق جلالی و اخلاق محسنی در این مدارس تدریس می‌شد و آنجا یکی از مراکز مهم و پایگاه‌های اساسی زبان فارسی به شمار می‌رفت.

برغم همه تلاش‌هایی که برای زدودن زبان فارسی از هند صورت گرفت، ریشه‌های نخل کهنسال زبان فارسی چندان گسترده بود که به سادگی از میان نرفت. پدر تاگور، فیلسوف بزرگ در آن سوی مرزهای شرقی هند هر بامداد غزلی از حافظ می‌خواند و دیوان حافظ در هند پیش از ایران چاپ شد (دیوان حافظ در 1220 هـ. ق. در کلکته و از سال 1256 به بعد در ایران چاپ شد) حتی تعداد شهرهای شبه قاره که در آنها دیوان حافظ به چاپ رسیده، مانند دهلی، بمبئی، کلکته، آگرا، لکهنؤ، سیالکوت، حیدرآباد، کانپور، کراچی، لاهور، احمدآباد، الوآباد، پونا، اسلام آباد، پیشاور، مرادآباد و ... از مراکز ایرانی مشابه آن بیشتر است. فقط مؤسسه انتشاراتی «نولکشور» هند تا سال 1921 دوازده بار متن فارسی و هشت مرتبه ترجمه پنجابی آن را منتشر کرده است و از ترجمه‌ها و شرح‌های اشعار حافظ که به فارسی، اردو، پنجابی، هندی، بنگالی و انگلیسی در هند انتشار یافته، تاکنون صد و بیست عنوان فهرست شده است.

متأسفانه درس‌ال‌های اخیر به دلایل گوناگون زبان و ادب فارسی در هند ازدواج پیشین افتاده و فرصتی دیگر و مجال مناسب می‌طلبد تا علل این خسران عظیم را بررسی کنیم.

آگاهی و اشتیاق رهبران استقلال هند نسبت به زبان فارسی

پس از استقلال هند در سال 1947 میلادی سه تن از رهبران استقلال این کشور (جواهر لعل نهرو، مولانا ابوالکلام آزاد و ذاکر حسین) در جهت حفظ و اعتلای زبان فارسی گام‌هایی برداشتند. جواهر لعل نهرو نخستین نخست‌وزیر هند مستقل که با تاریخ و فرهنگ ایران آشنایی کامل داشت و شیفته آن شده بود، درباره نخستین سفرش به ایران گفته بود: «دیدن ایران بزرگترین آرزوی من بود». وی درباره پیوند مردمان ایران و هند اظهار کرده بود: «در میان تمام اقوام و طوایف، قبل از همه و بیشتر از همه، هندیان از فرهنگ ایران متأثر هستند ... سرزمین ایران، روحش به هندوستان آمده و در عمارت «تاج محل» که از نمونه‌های متعالی هنر این سرزمین است، کالبد و جسمی مناسب برای هویتش یافته است.»

نهرو، که به زبان و ادب فارسی توجه بسیار نشان داد، در نخستین سفر خود به ایران (به هنگام دریافت دکترای افتخاری از دانشگاه تهران) در پاسخ به سخنان رئیس دانشگاه، مبنی بر گسترش مبادلات فرهنگی و تأسیس کرسی زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه‌های هند، چنین اظهار کرد: «باید بگویم که من نیز متقابلاً با

نظر جنابعالی در مورد مبادلات علمی و فرهنگی کاملاً موافقم و معتقدم که ما باید در هند -بیش از پیش- به ترویج زبان و ادب سترگ ایران پردازیم. این زبان گرچه بدون هیچ تردید زبان ایرانی است، در طی قرون متمادی، جزئی از زبان و فرهنگ ما شده است.»

حمایت نهر و از زبان و ادب فارسی، تنها به حرف منحصر نشد، بلکه او در تأسیس خانه‌های فرهنگ ایران در دهلی، بمبئی و حیدرآباد و عقد قرارداد روابط و مبادلات فرهنگی بین ایران و هند در سال 1335 هـ ش، از هرگونه همکاری دریغ نکرد.

افزون بر نهر و، مولانا ابوالکلام آزاد، وزیر آموزش و تحقیقات علمی دولت هند در این دوره در حفظ و تقویت زبان فارسی کوشا بود. مولانا آزاد که همه افکار اسلامی و ادبی اش تحت تأثیر زیبایی‌های لفظی و معنوی زبان و ادب فارسی مایه گرفته بود، برای حفظ زبان‌ها، فرهنگ‌ها، و سنن باستانی هند، مؤسسات و فرهنگستان‌های بسیاری به وجود آورد و برای بسط روابط فرهنگی هند با سایر کشورها «شورای روابط فرهنگی» را تأسیس کرد. وی که یازده سال سمت وزارت آموزش دولت نهر و را برعهده داشت، به زبان فارسی کاملاً آشنا بود و جایگاه آن را بسیار ارج می‌نهاد. مولانا ابوالکلام آزاد در بنیاد یافتن کرسی‌های زبان و ادب فارسی در دانشگاه‌های هند، بخصوص در جامعه ملیه اسلامی، دهلی و مدرس همکاری نشان داد و در بسط و گسترش روابط فرهنگی با ایران و فعالیت‌های مربوط به ادب و فرهنگ آن، با اشتیاق و عنایت، تسهیلاتی فراهم ساخت.

شخصیت دیگری که در گسترش و رواج فارسی و تحکیم و تعمیق روابط با ایران، سهم در خور توجهی داشته، نخستین رئیس جمهور مسلمان هند دکتر ذاکر حسین است. ذاکر حسین به زبان فارسی علاقه بسیاری داشت و بدان تکلم می‌کرد و خط فارسی را به نیکویی می‌نوشت. به دستور او قطعات متعددی از اشعار شعرای مشهور پارسی مانند مولوی، حافظ، نظامی و فردوسی به خط خوش تحریر بر دیوارهای محل کارش در کاخ ریاست جمهوری نصب شده بود. علاقه او به زبان و ادب فارسی تا حدی بود که غالباً در مسافرت‌ها دیوان خواجه حافظ شیرازی و محمد نورالدین ظهوری ترشیزی را همراه خود داشت و مطالعه می‌کرد.

«انجمن ایران» کلکته (IRAN SOCIETY)

نام اصلی این مرکز فرهنگی در ابتدا «انجمن بزم ایران» بود که در سال 1944 و پیش از استقلال هند دکتر محمد اسحاق و جمعی از پاسداران زبان و ادب فارسی به منظور بسط و گسترش فرهنگ ایران و زبان فارسی آن را بنیاد نهادند. دکتر اسحاق که از فارسی‌دانان مشهور زمان خود بود، پس از سفرهای متعدد به ایران، بر آن شد که انجمنی برای بحث و تبادل نظر دربارهٔ زبان و ادب فارسی و مسائل فرهنگی بین ایران و هند برپا دارد. پس از تأسیس انجمن و تا زمانی که دکتر محمد اسحاق در قید حیات بود، فعالیت انجمن در ترویج و اشاعهٔ زبان فارسی بسیار چشمگیر و مؤثر می‌نمود. شدت علاقهٔ دکتر اسحاق به فارسی تا بدان پایه بود که در وصیت‌نامه‌اش 12000 روپیه برای گسترش زبان و ادبیات فارسی در اختیار دانشگاه کلکته قرار داد و مبلغی را نیز به دانشگاه علیگر اختصاص داد.

در سال 1960 در محلهٔ مسلمان‌نشین کلکته، دو نفر از تجار معروف ایرانی در بنگال، یعنی میرزا علی‌اکبر کاشانی و وی پلادیان ارمنی ساختمانی را خریده و در اختیار انجمن نهادند. در سال بعد ساختمان اصلی انجمن در زمینی به مساحت هزار و پانصد متر شامل دو کتابخانه، یکی بخش کتب چاپ قدیم و یکی بخش کتب جدید، و یک تالار سخنرانی افتتاح شد. از این سال به بعد، انجمن منشأ خدمات و فعالیت‌های مفید در زمینهٔ فرهنگ ایرانی و زبان فارسی شد و توانست با چاپ کتاب‌ها و نشریات و برگزاری سمینارها و کلاس‌های آموزش فارسی به باروری زبان فارسی و معرفی فرهنگ ایران کمک کند.

انجمن ایران یک فصلنامه به نام ایندو ایرانیکا (هند و ایران) منتشر می‌کند. این نشریه برای مراکز علمی و تحقیقاتی و دانشگاه‌های کشورهای اروپایی و آسیایی و هندارسال می‌شود. مقالات فصلنامهٔ هند و ایران حاوی مسائل و مباحث فلسفی، ادبیات فارسی و هندی است و از ادبیات معاصر ایران و تحولات آن کمترین خبری نیست. انجمن تاکنون 25 کتاب علمی و ادبی و تحقیقی انتشار داده و در تشکیل کلاس‌های آموزش فارسی و برپایی نشست‌های علمی و فرهنگی و بزرگداشت مفاخر فرهنگی و ملی ایران و هند، سابقهٔ درخشانی از خود بر جای گذاشته است، البته فعالیت انجمن در سال‌های اخیر محدود بوده است.

اعضای انجمن که هزینه فعالیت‌های آن مانند برگزاری کنفرانس و کلاس آموزش فارسی، چاپ کتاب و نشریه و برپایی محافل و مجالس سخنرانی را می‌پردازند، مجموعه‌ای از مسلمانان، هندوان، سیک‌ها و مسیحی‌ها هستند که همگی از دوست‌داران زبان و ادب فارسی در کلکته به شمار می‌آیند.

انجمن هند و ایران

این انجمن که تحت ریاست افتخاری رئیس جمهور هند و شاه سابق ایران قرار داشت، در طول فعالیت خود به مثابه انجمن دوستی ایران و هند عمل می‌کرد و در برگزاری کنگره، سمینار و سخنرانی و اعطای جوایز به استادان هندی، دعوت از شخصیت‌های ایرانی و هندی و به طور کلی در تحکیم پیوند دوستی و فرهنگی میان دو کشور مؤثر و کارساز بود. انجمن یک نشریه نیز انتشار می‌داد به نام نشریه هند و ایران، که به اخبار مسافرت مقامات فرهنگی دو کشور، فعالیت‌های انجمن و نیز گزارش‌ها و مقالاتی درباره ادبیات، هنر و تاریخ ایران، توجه نشان می‌داد. این نشریه در دو بخش فارسی و انگلیسی منتشر می‌شد.

حال به بررسی وضعیت آموزش فارسی بازمی‌گردیم. در سال 1348 هـ. ش. وضعیت کتاب‌های فارسی و متون آموزشی همچنان نابسامان و بی‌بنیاد بود. تهیه کتاب فارسی ناممکن جلوه می‌کرد و کتب قدیمی تدریس می‌شد. در بنگال در این زمان، دانشجویان و محصلان فارسی‌آموز از فارسی معاصر و تحولات آن بی‌خبر بودند.

در چهارم دی 1348 برابر با 25 دسامبر 1969 به دعوت انجمن هند و ایران، سمیناری درباره «تجدید نظر در تدریس زبان و ادبیات فارسی در هند و تهیه کتاب مناسب برای دانشگاه‌ها» در تالار آزاد بهون دهلی، به ریاست دکتر تارا چند دانشمند معروف هندی و رئیس انجمن هند و ایران برگزار شد. این مراسم توسط پرفسور راثو وزیر آموزش و پرورش هند گشایش یافت. پیامی هم از طرف وزیر فرهنگ و هنر ایران به این سمینار عرضه شد. معاون پیشین وزارت فرهنگ هند، سید حسن استاد کرسی زبان فارسی دانشگاه شهر پنتا، امیرحسن عابدی استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دهلی، شانزده نفر از استادان و رؤسای بخش‌های فارسی دانشگاه‌های علیگره، پنتا، کلکته، بمبئی، حیدرآباد، کشمیر، مدرس، اله‌آباد، احمدنگر، بهاگلپور، پونا، اوجین و پتیاله، هفت نفر از دانشگاه‌های دهلی نو و جواهر لعل نهرو و شماری از کارکنان وزارت امور

خارجۀ هند و اعضای انجمن هند و ایران، بخش فارسی رادیو دهلی و رایزنی ایران مشکلات تدریس زبان فارسی در دانشگاه‌های مختلف هند را بررسی کردند. در پایان سمینار مقرر شد که کمیته‌ای متشکل از پروفیسور نذیر احمد، پروفیسور سید حسن، و دکتر انصاری کنفرانس معلمان زبان فارسی هند و تهیه کتاب مناسب فارسی برای دانشگاه‌ها را تدارک ببیند.

در سال 1350 هـ. ش. کنگرۀ ایران‌شناسان و هندشناسان در دهلی نو برگزار شد. رئیس جمهور و نخست‌وزیر هند به این کنگره پیام‌هایی ارسال کردند. رؤسای بخش‌های فارسی و نمایندگان دانشگاه‌های کلکته، حیدرآباد، بمبئی، پتنا، اله‌آباد، علیگره و لکهنؤ و سایر دانشگاه‌ها و مراکز مختلف هند، اعضای انجمن هند و ایران و روزنامه‌نگاران و معاریف هندی در جلسات کنگره حاضر شدند. در کنگره سی و سه مقاله به زبان انگلیسی و هفت مقاله به زبان فارسی ارائه شد.

در 26 تیر تا 17 مرداد سال 1357 نیز کنگره دیگری در کشمیر برگزار شد که نماینده و مسئول استادان اعزامی از ایران در کنگره مزبور، دکتر اسماعیل حاکمی (دانشیار وقت دانشگاه تهران) بوده است که گزارش از این همایش منتشر نموده که (حاکمی، 1357: 60-65) نیز دومین مجمع بین‌المللی استادان فارسی در تاریخ دهم تا دوازدهم اسفند 1377 در تهران برگزار گردیده است و مقالات در همایش مزبور نیز منتشر شده است.

منابع:

الف) کتاب

1. حفیظی، ملینا (1392) شاهنامه در شبه قاره، زیر نظر دکتر محمدرضا نصیری، تهران، نشر آثار.

ب) مقالات

2. آفاقی، صابر. زبان فارسی در کشمیر آزاد، هلال، شماره 116، مهر 50، صص 13-17.

3. باقر، محمد و هرام، مجید. تأثیر و گسترش زبان فارسی در شبه قاره هند و پاکستان، بررسی‌های تاریخی، شماره 20 و 21، خرداد تا شهریور 48، صص 295-314.
4. جعفری، یونس و احمد، نذیر و خاتون، ریحانه. مصاحبه: زبان فارسی در شبه قاره، کیهان فرهنگی، شماره 86، تیر 71، صص 5-11.
5. حاکمی، اسماعیل. زبان و ادبیات فارسی در هندوستان، وحید، شماره 245، نیمه اول آذر 57، صص 60-65.
6. رادفر، ابوالقاسم. بررسی جنبه‌های نفوذ واژگان زبان فارسی در زبان‌های شبه قاره هند و پاکستان، مطالعات ادبیات تطبیقی، شماره 7، پاییز 87، صص 35-52.
7. صافی گلپایگانی، قاسم. وضعیت زبان فارسی در پاکستان، نام فرهنگ، شماره 21، بهار 75، صص 140-143.
8. عامر، خان محمد. زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند، ایران شناخت، شماره 16 و 17، بهار و تابستان 79، صص 48-71.
9. علوی مقدم، سید محمد. زبان فارسی در پاکستان و راه گسترش آن، کیهان فرهنگی، شماره 60، اسفند 67، صص 22-23.
10. فرجاد، محمد. نگاهی به سیر زبان و ادب فارسی در پاکستان و هند از آغاز تا 1285 هـ. ق، ماهنامه آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت)، شماره 8، دوره 45، اردیبهشت 55، صص 500-506.
11. فلاح، مرتضی. جایگاه فرهنگ و زبان فارسی در شبه قاره، مطالعات شبه قاره، شماره 2، بهار 89، صص 67، 98.
12. مؤذنی، علی محمد. موقعیت و شیوه‌های گسترش زبان فارسی در شبه قاره هند و پاکستان، نامه پارسی، شماره 1، بهار 78، صص 146-154.

13. مصطفوی، رضی. بررسی تحلیلی جایگاه زبان فارسی در شبه قاره، نامه پارسی، شماره 20، بهار 80، صص 5-17.

14. مظهر، محمد سلیم. ورود زبان فارسی به شبه قاره و گسترش آن، نامه پارسی، شماره 8، بهار 77، صص 4-18.

زبان و ادبیات فارسی در افغانستان

الف) تاریخچه زبان فارسی در افغانستان

زبان فارسی در مناطق گوناگون قلمرو خود، بعد از مرگ نادر افشار، سرنوشت و سرگذشت یکسان داشته است. دور شدن از روزگار وصل و جدا افتادن این زبان در سراندیدی به نام افغانستان سرنوشتی بود که زبان فارسی از سال 1747 با تشکیل حکومت مستقل به دست احمد شاه ابدالی با آن مواجه شد. تشکیل حکومت مستقل در افغانستان، چنان که این کشور را از لحاظ سیاسی و اجتماعی وارد مرحله تازه‌ای کرد، زبان فارسی را نیز در یک مسیر پُر از فراز و فرود و ورطه پُر از ماجرا قرار داد. استاد سعید نفیسی می‌نویسد: احمد شاه درانی ابدالی پس از کشته شدن نادر شاه در سال 1160 در افغانستان به پادشاهی نشست و این سرزمین از آن پس از ایران جدا شد. به همین جهت از اواخر قرن دوازدهم فصل مخصوصی در تاریخ ادبیات ایران به عنوان «ادبیات فارسی در افغانستان» باید گشود. در این دو بیست و چند ده سالی که از آن زمان می‌گذرد همیشه زبان فارسی نه تنها زبان دربار و حکومت افغانستان بوده بلکه همواره ادبا و دانشمندان آن سرزمین هم برای ادای مقصود خود آن را به زبانهای دیگر مانند پشتو و پختو که سابقه ادبی زبان فارسی را نداشته و نمی‌توانسته‌اند داشته باشند ترجیح داده‌اند. هنوز در افغانستان زبانی که بیش از دو ثلث از مردم کشور بدان با خود سخن می‌رانند زبان فارسیست و گویندگان نامی ما مخصوصاً حافظ و سعدی رواجی تام در آن سرزمین دارند. از ایشان که بگذریم افغان‌ها مانند فارسی‌زبانان هندوستان به آثار آن دوره از شاعران ایران که معمولاً آنها را شعرای هندوستان می‌نامند و در حقیقت شاعران امپریونیست ایران هستند مانند عرفی و فیضی و صائب و کلیم و بیدل و گویندگان دیگر که قرین ایشان بودند بیشتر دلبستگی دارند و این سبکی که در ایران اینک کمتر رواج دارد در آن دیار در متهای شکفتگی خود باقیست. (نفیسی، 1328: 2)

از زمان استقلال افغانستان تاکنون حدود 268 سال سپری شده؛ در تمام این مدت فرمانروایی بر مقدرات این مرز و بوم به سلاطین و شاهانی سپرده شد که زبان مادریشان پشتو بوده؛ و نیز، در این سال‌ها، هویت زبانی

در تصاحب حکومت و سپس برخورداری از سهمیه قدرت زیر چتر شاه و سلطان و امیر نقش اصلی تعیین کننده داشته است. حاکمانی که در این برهه از تاریخ بر مقدرات کشور فرمان رانده‌اند، نسبت به زبان فارسی، شیوه‌های رفتار متفاوتی داشته‌اند برخی از آنان رفتار عاری از تعصب و برخی دیگر برخورد خصمانه و ستیزه جویانه نشان داده‌اند. احمد شاه درانی که از 1160 تا 1187 پادشاهی کرده و پسرش تیمور شاه که از 1187 تا 1207 پادشاه بوده و شجاع‌الملک معروف به شاه شجاع پسر تیمور شاه که نخست در 1216 و سپس از 1218 تا 1224 سلطنت کرده است هر سه شاعر بوده‌اند و دواوین اشعارشان به دست است. گذشته از ایشان شاعرانی که نامشان به ما رسیده از گذشتگان بدین قرارند: خداداد خان ثاقب مزاری، میرافغان هتک، شهزاده دری، لال محمدخان عاجز، افغان عاجز، میرزا عبدالواسع خان حکیم، الفت کابلی، میروحشت کابلی پسر او، سالک کابلی، شامل کابلی، حیرت کابلی، گلزارخان افغان، سید میرخان هروی، عاشق هروی، عبدالمجید بیخود هروی، مفلس هروی، نادم بلخی، عارف رستاقی و لوالجی، تائب کابلی، میر محمدعلی خان آزاد کابلی، ابن قاضی کابلی، تاجر کابلی، منصور غزنوی شالیجی، مستغنی وردکی، سردار نصیرالله خان ناصر نایب‌السلطنه، سردار عزیزالله خان قتیل، قاضی محمد غوث، حیرت کابلی، فضل عمر مجددی معروف به شاه آقا، سید احمد خان اثیم، شاه عبدالله بدخشی، کبریت افغان، احمدخان کابلی، سردار رحم‌دل خان، غلام محمد خان طرزی، سردار مهردل خان مشتری، محمود بیک طرزی، عنادلیب طرزی، میرزا محمدنبی خان دبیرالملک واصل، میرزا محمدیعقوب خان خشنویس مخلص، سهیل کابلی، ظهوری پای مناری، مجذوب کابلی، عاصی کابلی، حاج سعدالدین پای مناری صاحب معروف به حاجی صاحب گوینده چهار مثنوی شور عشق و شورش عشق و شورش عشق، محمدحسن امضاء، محمدحسن شامل. در میان این گروه از شاعران گذشته دو تن امتیاز خاص دارند: یکی عبدالغفور ندیم کابلی متولد در 1298 قمری و متوفی در 1335 است که دیوان قصاید و غزلیات او سابقاً در طهران چاپ شده است و دیگر قاری عبدالله خان ملک‌الشعراء متخلص به قاری متولد در 1288 قمری و متوفی در روز آدینه 9 اردیبهشت 1322 است که از هر حیث او را باید بزرگترین شاعر این دوره زبان فارسی در افغان‌ستان دانست و دیوان غزلیاتش که متأسفانه آثار بیست سال آخر عمر او در آن نیست در لاهور در 1302-1342 چاپ شده است.

در این دوره در افغانستان چند تن از زنان هم در زبان فارسی سخن‌سرایی کرده‌اند و معروف‌ترین آنها عایشه درانی و مستوره غوری و والیه هروی و امینی کابلی و مستوره کابلی و ملالی بوده‌اند. (نفیسی، 1328: 3)

در مجموع، این حدود دو قرن و نیم، از لحاظ برخورد حکومت‌ها با زبان فارسی، به سه دوره تقسیم می‌شود. دوره اول، از آغاز تشکیل حکومت به دست احمد شاه ابدالی در سال 1125 ش. / 1747 م. تا به حکومت رسیدن نادرخان محمد زایی (1308 ش.)؛

دوره دوم، از سال 1308 ش. تا روی کارآمدن کمونیست‌ها و کودتای نورمحمد ترکی (1357 ش.)؛

دوره سوم، از سال 1357 ش. تاکنون. (قدسی، 1384: 118)

این سه دوره وجه مشترکی نیز داشته که همان حمایت حاکمیت‌ها از زبان فارسی بوده، هر چند در سراسر مدت این دوره‌ها، زبان فارسی زبان رسمی و زبان دربار بوده است. حتی در دوره دوم، که به آن خواهیم پرداخت، تضعیف زبان فارسی از اهداف راهبردی حکومت‌ها بوده است.

عواملی که، به رغم کم‌لطفی‌ها و بی‌مهری‌ها و چه بسا خصومت‌های دویست و پنجاه ساله حاکمان و حکومت، سیطره زبان فارسی را بر حداقل نود درصد مردم افغانستان مقتدرانه نگه داشته چیست؟ تشخیص این عوامل به کاوش و پژوهش جداگانه نیاز دارد.

دوره اول

پس از کشته شدن نادر افشار، یکی از افسران عالی رتبه او به نام احمدخان ابدالی از قوم پشتون اقدام به تأسیس حکومت مستقل در قندهار کرد. قلمرو حکومت احمدخان ابدالی، که به درانی و سدوزایی نیز نامزد است، همواره رو به گسترش بود و پس از مدتی به هند نیز رسید. شیوه رفتار احمدخان و سایر شاهان سدوزایی، طی هشتاد سال دولت‌مداری، خصمانه و تبعیض‌آمیز نبود. تمام سعی و اهتمام این خاندان برای توسعه قلمرو حکومت تمرکز یافته بود. تحول و انکشاف فرهنگی کشور در مرتبتی قرار داشت که هیچ‌گاه نوبت پرداختن به آن نرسید. حبّ و بغض نسبت به زبانی خاص قاعدتاً در ذهن و ضمیر جامعه‌ای شکل

می‌گیرد که تب و تاب رشد و تحول فرهنگی جان و روان آن جامعه را برآشوبیده باشد. در آن دوره و زمانه، از چنین پدیده‌ای رد و اثر در میان نبود. لذا، در سرا سر مدت حکومت خاندان سدوزایی، هیچ‌گونه بغض و کینه‌ای که بازتاب بیرونی داشته باشد نسبت به زبان فارسی پدیدار نشد، چنان‌که بر تارک زبان پشتو هیچ حاکمی اکلیل گل نکاشت؛ مگر اینکه این‌گونه داوری کنیم که نفس تمرکز قدرت سیاسی و نظامی در دست قوم پشتون عرصه اقتدار و برتری جوئی زبان پشتو را به تدریج پدید آورد. احمد شاه و دیگر شاهان پشتون، تا زمان امان‌الله خان در آغاز قرن چهاردهم، در پی آن نشدند که زبان پشتو را جانشین زبان فارسی سازند. حتی تا دوران امیر شیرعلی خان (1863)، به طرح زبان پشتو در جنب زبان فارسی، که زبان رسمی و زبان دربار و مردم بود، اهتمام ورزیده نشد. البته برگزیدن چنین شیوه در قبال زبان‌های فارسی و پشتو به معنای رعایت ملاحظات سیاسی نبوده که بپنداریم احمد شاه، به خاطر حفظ قدرت و اقتدارش، چاره‌ای جز آن نداشت که به رسمی ماندن زبان فارسی و انزوای زبان پشتو تن دهد. از حداقل هزار سال به این سو، مبنای فکری و بنیان فرهنگی جامعه افغانستان آن دوره بر شالوده زبان فارسی بنا نهاده شده بود و ذهنیت فرهنگی شاهان نیز در همین قالب شکل و شمایل یافته بود. لذا می‌بینیم که اشعار فارسی شاهان شاعر در این دوره، بی‌هیچ اکراه و تکلیف، بیشتر به فارسی سروده می‌شود. قراین و مؤیداتی وجود دارد مبنی بر اینکه از ناحیه شاهان این دوره ذهنیت منفی نسبت به زبان فارسی وجود نداشت:

- تقریباً همه منشیان دربار احمد شاه از قزلباشان ایرانی تبار بودند. الله‌ویردی حیرت شاملو؛ زکی خان میرزا پسر محمدمهدی استرآبادی، مؤلف تاریخ جهانگشای نادری؛ میرعبدالهادی عشرت لاری از همین منشیان بودند. (فضائل، 1384: 84)

- تقریباً همه شاهان سدوزایی شاعر بودند و بیشتر اشعارشان به زبان فارسی سروده شده است و این خود گواهی است بر رغبت قلبی آنها نسبت به زبان فارسی. نمونه‌هایی از سروده‌های احمدشاه درانی را نقل می‌کنم:

ما به صلحیم و فلک در پی جنگ است اینجا دل از این حادثه بسیار به تنگ است اینجا

ما تباهی زدگانیم در این بحر فنا تخته کشتی ما پشت نهنگ است اینجا

و نیز، در استقبال از غزل معروف حزین لاهیجی، سروده است:

ای وای بر امیری کز داد رفته باشد مظلوم از درِ او ناشاه رفته باشد

- اشعاری که در مُهر شاهی آنها نقر و حک شده بود به زبان فارسی بود. سجع مُهر احمدشاه این بیت بود:

مژده که شد پادشه میر جهان پهلوان احمد گیتی ستان وارثِ تخت کیان

که، پس از فتح هندوستان، به بیت زیر تبدیل شد:

حکم شد از خالق بی چون به احمد پادشاه سکه زن بر سیم و زر از پشتِ ماهی تا به ماه

بر مُهر و سکه مؤسس سلسله محمد زایی‌ها، دوست محمدخان، که آغاز سلطنت او (سال 1826) فاصله زمانی هشتاد ساله با آغاز حکومت سدوزایی‌ها دارد، هم‌چنان اشعار فارسی حک شده است. بر سکه طلائی زمان او این حک شده است:

امیر دوست محمد به عزمِ جنگ و جهاد کمر ببست و بزد سکه ناصرش حق باد

و بر سکه نقره‌ای زمان او این بیت:

سیم و طلا به شمس و قمر می‌دهد نوید وقتی رواج سکه پاینده‌خان رسید

- سنت بیدل‌خوانی در افغانستان سیره‌بازمانده از دوران حکومت سدوزایی‌هاست.

نسخه خطی دیوان بیدل از پر ارزش‌ترین غنایی بود که از هند به دست احمدشاه درانی رسید. به روایت واصف باختری، مؤلف پیشینه ادب دری، سردار مهردل خان بیدل‌شناس، در شهر قندهار، مرکز حکومت احمدشاه، حلقه بیدل‌شناسی و تدریس اشعار بیدل تشکیل داد.

بیشتر شاعران دربار احمدشاه ابدال فارسی‌گوی بودند. یکی از آنان واقف لاهوری است که در دوران تیمور شاه، پسر احمد شاه، نیز از شاعران شاخص دربار بود. از فرزندان احمد شاه که به شاهی رسیدند،

تیمور شاه و شاه شجاع شاعران ناموری بودند که بیشتر به زبان فارسی شعر می سرودند و مجموعه های اشعار آنان بارها به چاپ رسیده است. اینها نشانه آن است که شاهان سدوزایی و اوایل حکومت محمدزایی ها نسبت به زبان فارسی سینه بی کینه داشتند .

گام نخست در جهت رسمیت زبان پشتو- با مرگ دوست محمدخان، شیرعلی خان در سال 1863 زمام حکومت را به دست گرفت. طی پانزده سال حکومت شیرعلی خان، جهش فرهنگی به صورت نشر کتاب، ترجمه به زبان های فارسی و پشتو، تأسیس مدارس نظامی و غیرنظامی رونما گردید. نخستین گام در جهت تقویت زبان پشتو با ترجمه اصطلاحات نظامی از زبان انگلیسی به زبان پشتو برداشته شد و این اصطلاحات تا به امروز در ادبیات نظامی ماندگار شد و هیچگاه معادل های فارسی آنها اجازه ورود نیافت. پیش از این، کارهای رسمی دولتی به زبان فارسی اجرا می شد. با مرگ شیرعلی خان و شروع حکوت بیست ساله عبدالرحمان دژخیم، که قتل عام و آوارگی 62 درصد از هزاره های شیعه را در پی داشت، طلیعه کم سوی فرهنگی زمان شیرعلی خان در اختناق عبدالرحمانی ناپدید شد. حبیب الله خان، فرزند عبدالرحمان، در سال 1901 بر اریکه سلطنت تکیه زد و، با اتخاذ شیوه ملایمت و مدارا، به حکومتش صبغه اولوالامری داد و قدرت مطلقه پدر را بدون فشردن سر نیزه استبداد بر گلوگاه برای خود حفظ کرد. طرح اندیشه های سیاسی و فرهنگی، جدا از منافع سیاسی رژیم، مجال اندکی یافت. حتی گاهی حریم شخص شاه نیز در معرض نقد و اعتراض قرار می گرفت، چنان که در باب شکار رفتن امیر حبیب الله خان یکی از مطبوعات به طنز نوشت :

همه آهوان صحرا سر خود نهاده بر کف به امید آن که روزی به شکار خواهی آمد

مشروطه اول در همین دوره شکل گرفت. اما نهضت مشروطه خواهی به زودی، با قساوت تمام، سرکوب، گردید و شخصیتی چون مولوی محمد سرور خان واصف با جمعی از همکارانش به جرم مشروطه خواهی، به توپ پرانده شدند. با این همه، جریان فکری که بیشتر خصلت روشنفکری داشت در عرصه فرهنگ و سیاست فراگیر شد .

در این میان، حرکتی، تا حدودی سالم و سازنده، در راستای تقویت زبان پشتو در جنب زبان فارسی، به همت نخبگان و فرزانه گانی چون محمود طرزی و عبدالهادی داوی، در قالب نشریه سراج الاخبار افغانیه، سازمان دهی

شد که، اگر این جریان به همان صورت اولیه تداوم می‌یافت، یقیناً زبان فارسی و زبان پشتو، چون دو زخمی سر به شانه همدیگر، موجب غنامندی این هر دو زبان و ارزش‌های فرهنگی و ملی جامعه ما می‌شد. محمود طرزی در سراج‌الخبار افغانیه، نخستین نشریه و وسیله ارتباط همگانی کشور، بدون آنکه در صدد تضعیف زبان فارسی باشد، در جهت رشد زبان پشتو، سالیانی تلاش نفس‌گیر کرد؛ هرچند، در این راه، گاهی دچار مبالغه و غلوّ مضحک نیز گردید چنان‌که در یکی از مقالاتش زبان پشتو را جدّ همه زبان‌ها خواند. (آهنگ، 1349: 95)

اولین بار بود که برای زبان پشتو در عرصه مطبوعات و مقالات علمی-تحقیقی جایگاهی لحاظ شد. با توجه به شرایط نوین جامعه آن روزگار و نیز به مقتضای اینکه محمود طرزی یک عنصر پشتو زبان بود، طبیعی می‌نمود که به خاطر تقویت و غنامندی زبان پشتو مسئولانه تلاش کند. تعالی و تکامل زبان پشتو یقیناً به نفع ارزش‌های فرهنگی و ملی کل کشور بود. رشد و بالندگی زبان فارسی نیز در بستری که همه زبان‌های هم‌جوار در آن ببالد آسان‌تر تحقق می‌یافت. بالندگی و غنامندی یک زبان چیزی را از دیگر زبان‌ها هرگز نمی‌کاهد جز اینکه کاستی‌های زبان در مقایسه با توانائی زبان دیگر واضح‌تر و ملموس‌تر می‌گردد. لذا جامعه فارسی‌زبانان نیز از چنین حرکتی استقبال کرد. محمود طرزی در رابطه با کاستی و عقب‌ماندگی زبان پشتو نکاتی را این‌چنین بیان می‌کند:

وقتی اعلی حضرت احمد شاه بابای غازی به تأسیس و استقلال سلطنت افغانیه کامیاب آمد، امورات دفتری و کارهای کتابت و میرزایی و از جمله نوشت و خوان دولتی، که اساس امور سلطنت بر آن موقوف است، به زبان فارسی و به دست همان فارسی‌زبانان بود که از یادگارهای حکومت سابقه ایران باقی مانده بودند. زبان افغانی [منظور زبان پشتو است] به درجه‌ای اصلاح نیافته بود که دفعته‌اً امور دفتری و کارهای کشوری به آن زبان تحویل می‌شد. مردمان افغان [پشتون‌ها]، چون عموماً به کارهای عسکری و فتوحات بلاد و امصار و حرب و ضرب گرفتار بودند، برای کارهای میرزایی و تحریرات امور حکومتی وقت و فرصت نداشتند، حتی این‌چنین کارها را برای خود عار می‌شمردند ... بنابر سبب‌هایی که به طور اجمال بیان نمودیم، از آغاز تا تأسیس استقلال دولت افغانیه، زبان رسمی دولتی ما زبان فارسی شده مانده است. بعد از اینها هم، به سبب

بعضی عوامل خارجی و اختلافات داخلی، هیچ‌کس در پی اصلاح و ترقی زبان افغانی و تبدیل رسومات دولتی را از زبان فارسی به زبان افغانی و زبان رسمی ساختن آن نیفتاده‌اند. (فضائلی، 1384: 176، به نقل از شاهان متأخر افغانستان)

تمایل شدید محمود طرزی در امر رسمی شدن زبان پشتو از لابه‌لای عباراتی که به کار برده اظهر من الشمس است؛ اما انصاف و واقع‌نگری و یا احیاناً ملاحظه‌دیگر موجب شده که در ادامه گفتارش چنین بنویسد:

در خاک پاک وطن عزیز ما تنها اقوام افغانی‌الاصلی که زبانشان صرف افغانی باشد نیستند بلکه اقوام که زبانشان فارسی است نیز به کثرت مقیم و موجود هستند که اصل اجزای ملت افغان محسوب‌اند. مردمِ نفس‌پایتخت و اکثر شهرهای بزرگ و نایب‌الحکومه‌نشین‌ها علی‌الاکثر به زبان فارسی متکلم هستند. در عموم دفاتر و محاکم رسمی دولتی، زبان فارسی، از آغاز تا سپس و تشکیل یافتن حکومت مستقله افغانیه، به درجه‌ای راکز و راسخ گردیده که تبدیل و تحویل آن خیلی مشکل است. زبان دربار و خاندان سلطنت، خواه در وقت حکومت سدوزایی درانی و خواه در وقت حکومت محمدزایی درانی، فارسی بوده و هست. بنابراین هیچ‌کس حکم داده نمی‌تواند که زبان رسمی دولتی ما دفعتاً به زبان تبدیل شود. (همان)

در سال‌های اخیر حکومت حبیب‌الله خان، تب پشتون‌گرایی کمی تا قسمتی از حد متعارف فزونی یافت. با مرگ حبیب‌الله و روی کار آمدن فرزندش امان‌الله خان (1919) تجددگرایی شتاب بیشتر گرفت. موازی آن، عرق پشتون‌گرایی نیز عریان‌تر و حادث‌تر گردید. حتی شخص امان‌الله وارد گود شد و تقویت زبان پشتو را بدون آنکه گوشه چشمی هم به زبان فارسی داشته باشد جزء سیاست‌های اصلی حکومتش قرار داد. کوشش‌های محمود طرزی در عصر حبیب‌الله خان زمینه را برای نتیجه‌گیری نهایی در زمان امان‌الله تا حدودی هموارتر کرده بود. از سوی دیگر، نقش استعمار انگلیس در تشویق امان‌الله به رسمیت دادن به زبان پشتو انکارناپذیر است؛ چون وحدت زبانی میان قلمروهای زبان فارسی برای استعمار انگلیس به هیچ‌عنوان خوشایند نبود و چه بهتر که این زبان نه تنها وسیله تفاهم و هماهنگی نباشد بلکه مایه نفاق نیز گردد. در 16 مهرماه 1301، کمیسیون با حضور وزیر مختار ایران و جمعی از نخبگان فرهنگی افغانستان بر سر رسمی شدن زبان پشتو، در حضور امان‌الله خان، تشکیل جلسه داد و کار تا مرحله تدوین پیش‌نویس رسمی شدن

زبان پشتو پیش رفت. وزیر مختار ترکیه بر سر این امر پافشاری می‌کرد؛ اما، با مخالفت وزیر مختار ایران، نقشه علمی نشد و امان‌الله، ناگزیر، به رسمیت زبان پشتو در میان قبایل پشتون‌نشین قناعت کرد. (قاسمی، 1994: 68)

البته حُسنِ نسبی قضیه این بود که، از زمان امیر شیرعلی خان تا زمان امان‌الله خان، تلاش‌های به عمل آمده در جهت تقویت زبان پشتو با تضعیف زبان فارسی توأم نبود. لذا ما نیز این تلاش را منطقی تلقی و عدم توجه به حمایت از زبان فارسی را در حد کم‌لطفی ارز یابی کردیم. متأسفانه این‌گونه تلاش‌های قابل توجیه، با سرنگونی حکومت امان‌الله خان به دست حبیب‌الله خان سقاب، که تاجیک‌تبار بود، و روی کار آمدن نادرخان از تبار محمدزایی، در 23 مهر 1308 خاتمه یافت و، با حاکمیت نادرخان، دوره دوم یعنی دوره سرکوب زبان فارسی و ستیزه‌جویی با آن فرا رسید. (کاظمی، 1390: 154)

دوره دوم

ویژگی بارز این دوره فارسی ستیزی است. تبعات آن، حتی پس از شکسته شدن اختناق هاشم‌خانی، سه دهه دیگر تا پایان حکومت داود دوام یافت. سنگ بنای بهبود زبان پشتو، که در عصر حبیب‌الله به دست محمود طرزی بنا نهاده شده بود، در دوره نادرخان، با عزم حکومتی مبنی بر ستیز و برخورد خصمانه با زبان فارسی قرین گردید. در دوره نخست، به رغم آنکه عقبه زبان فارسی از هر نوع حمایت و پشتوانه رسمی دولتی خالی بود، این زبان، با همه مشکلات و موانع، پابرجا و استوار باقی ماند. عوامل پایداری آن قابلیت ماندگار شدن و اصالت‌های خاص زبانی و پشتوانه کهن ادبی و دلبستگی‌های کاستی‌ناپذیر گویندگان آن بود. همین عوامل باز هم در دوره فارسی ستیزی موجب صیانت‌این زبان از هجمه‌های سنگین برخی عناصر و جریان فاشیستی گردید. یکی از عناصری که در سمت وزیر کشور، از طرف حاکمیت، مأموریت غیررسمی ستیزه با زبان فارسی را بر عهده گرفت شخصی به نام محمدگل خان مومند بود. (علی‌اکبر شهرستانی، 1381: 252)

دکتر فضایی، در رساله دکتری خود، به نقل از میرمحمد صدیق فرهنگ در این باره چنین می‌نگارد:

در دوره پادشاهی محمد نادرشاه، محمدگل خان مومند، وزیر داخله وقت، تحریکاتی را در جهت تعمیم زبان پشتو و طرد زبان دری نه تنها از دوایر دولتی بلکه از مؤسسات تعلیمی و حتی خانه و بازار آغاز کرد. شاه

نخست او را به عنوان رئیس تنظیمیه به قندهار فرستاد تا اقداماتش در منطقه پشتو زبان محدود بماند و موجب بروز رد عمل [= واکنش] در سایر مناطق کشور نشود. اما در سال 1932، تغییر فکر داد و او را، به همان عنوان، به ولایات شمال فرستاد و در آنجا محمدگل خان نظریه برتری خواهی قومی و لسانی خود را در محل اجرا گذاشت. در این ضمن، وی مردمان دری زبان و ترکی زبان را وادار می ساخت تا عرایض خود را به زبان پشتو بنویسند و به عرایضی که به زبان دری به او می رسید ترتیب اثر نمی داد. (فضائی، 1384: 201)

البته، در اصل، محمدهاشم خان، برادر نادرخان، به عنوان صدراعظم از جریان مبارزه با زبان فارسی حمایت می کرد. ملزم شدن کارمندان به یادگیری زبان دستور پشتو و تغییر متون درسی مدارس از زبان فارسی به زبان پشتو از جمله برنامه هایی بود که در دوره صدارت محمدهاشم خان، در زمان حکومت نادرخان و ظاهرخان، به مرحله اجرا گذاشته شد. محمدگل خان مومند، براساس گفته فیاض مهرآیین، بیش از یک هزار نسخه خطی فارسی را که حاوی مکتوبات و اسناد تاریخی و دولتی بود از کتابخانه روضه سخی، در مزار شریف، در کام آتش دود و خاکستر کرد.

تغییر نام زبان فارسی به دری نیز حرکتی سیاسی بود. برادران پشتوزبان ما در لویه جرگه (مجلس بزرگ) قانون اساسی 1343، آن را برادبیات سیاسی کشور تحمیل کردند. پیش از آن، عنوان رسمی زبان چه در میان مردم و چه در دربار حکومت فارسی بود. چنان که در تداول امروز عامه مردم افغانستان نیز همین نام رایج است. جالب اینکه، پس از چهل سال، بسیاری از مردم افغانستان با واژه دری هم چنان بیگانه و نا آشنا هستند. فرهیختگان فارسی نارضائی خود را از این حرکت نفاق انگیز همواره ابراز داشته اند.

استاد نجیب مایل هروی این گونه اظهار نظر می کند:

پس از هزار و اندی سال، عده ای در پی آن شدند که گنجینه علوم اسلامی را، که به زبان های عربی و فارسی فراهم آمده بود، پراکنده و با تأسیس کشورهای نوپا و کشورداری های نارس و ناپخته، خاصه در منطقه دراز دامن فارسی زبانان، نام های چندگانه ای با صفت های چندین گانه برای زبان فارسی عنوان کنند تا، در پی آن، عصیت های قومی و ملی و مذهبی و ... را بپروراند و عقده اختلاف ها را کورتر کنند. (رواتی، 1392: 127)

پس از آنکه قلمرو یگانه زبان فارسی به شکل و هیئت امروزی در آمد ... به طوری که فارسی معمول در ایران را فارسی خواندند و فارسی رایج در افغانستان را دری نامیدند و از فارسی متداول در تاجیکستان به تاجیکی تعبیر کردند، اختلاف اسامی، که اختلاف معانی و مردمی را نیز در پی داشت، رفته رفته در میان زبان شناسان و دستورنگاران قلمرو سه گانه سیاسی زبان فارسی نیز راه یافت و بعضی از آنان، بدون توجه به مقاصد غیرزبانی آن نظر، به پروراندن آن همت گماشتند. (همان: 214)

آنان پی برده بودند که «اختلاف خلق از نام» می افتد. وقتی نامها جدا گشت، پیامها نیز، با شاخ و برگ و تغییر و تبدیلی، از سرچشمه واحد به دور می افتد و مقاصد آنان برآورده می شود. چندان که پس از تثبیت نامهای سه گانه برای زبان فارسی چنین شد. (رهام شوشتری، 1350: 82)

محمد کاظم کاظمی، شاعر و نویسنده جوان افغانستان، در رابطه با به کارگیری واژه دری به جای واژه فارسی این گونه نظر می دهد:

دو یا سه نام داشتن یک زبان به سود ملل فارسی زبان نیست. در این میان، البته زیان بیشتر را ما مردم افغانستان خواهیم برد؛ چون فارسی در عصر امروز عنوان عام و جاافتاد است و، برای همه ساکنان این قلمرو زبانی، مستقیماً از ادب کهن یادآوری می کند؛ ولی دری چنین نیست و حداقل برای هم زبانان ایرانی ما این توهم را می آفریند که با زبان دیگر سخن می گوئیم. از سوی دیگر، در خود افغانستان نیز عنوان دری در محافل رسمی و متون آموزشی و رسانه های همگانی جا افتاده ولی در میان مردم همان اسم فارسی رایج است. (کاظمی، 1390: 68)

در لویه جرگه (مجلس بزرگ) قانون اساسی 1343، افراد معلوم الحال، تلاش صورت گرفت تا جلو رسمیت زبان فارسی را بگیرند. به عنوان مثال، غلام محمد فرهاد، نماینده کابل، از اینکه زبان فارسی رسمیت یابد اعتراض کرد و اصرار می ورزید که تنها زبان پشتو باید رسمی شود. (روایتی، 1392: 89)

پس از تصویب قانون اساسی جدید در سال 1343، فشارهای رهبری شده به زبان فارسی، به صورت رسمی، برداشته شد؛ اما، چون قدرت تصمیم گیری در وزارت خانه ها و هیئت رهبری دولت و مدیریت سطح

بالای کشور هم‌چنان در دست پشتون‌ها باقی ماند، روال قبلی پشتون‌گرایی و ضدیت با زبان فارسی به صورت غیررسمی تداوم یافت. خلاصه کلام اینکه دوران صدارت هفده ساله هاشم‌خان، عموی ظاهرشاه، از سال 1308 تا سال 1325 ش.، دشوارترین روزگاری بود که زبان فارسی در چنبرهٔ عصبیت قومی و لسانی عده‌ای فاشیست گرفتار آمده بود و تا ده‌ها سال پس از آن نیز مجال قد برافراشتن نیافت و تازیانة ستیزه‌جویی با زبان فارسی، که هاشم‌خان به دست حکومت سپرده بود، همواره بر گردهٔ زبان فارسی فرود می‌آمد. حمایت مطلقه از زبان پشتو و بایکوت کردن زبان حکومت محمدداود ادامه یافت. پایان و انقراض حکومت خاندان سلطنتی محمدزایی، که با مرگ محمدداود امضا شد، دورهٔ جدیدی را به روی زبان فارسی گشود.

دورهٔ سوم

کودتای خونین نظامیان وابسته به شوروی سابق به ضد داوودخان اعضای «حزب خلق و پرچم» را، که سر در آخور کرملین داشتند، به قدرت رساند. اینها کمونیست‌های افراطی بودند که جز به حاکمیت رسیدن ایدئولوژی مارکسیسم به چیز دیگر نمی‌اندیشیدند. قدرت، بدون رعایت وابستگی‌های قومی و زبانی، میان عناصر و کدرهای [= رجال] برجستهٔ حزبی تقسیم شد و، برای اولین بار پس از تشکیل حکومت مستقل در افغانستان، قدرت حکومتی از انحصار یک قوم برون آمد و عناصر وابسته به اقوام پشتون و غیرپشتون در مدیریت کلان کشور سهیم شدند. برای این مجموعه حمایت از زبان خاص و پشت کردن به زبان دیگر حداقل بازتاب برونی نداشت. حاکمیت تفکر ایدئولوژیکی مارکسیسم-لنینیسم خواست مشترک همه‌شان بود؛ هرچند پیش از این، گرایش‌های زبانی در دسته‌بندی‌های حزبی بی‌تأثیر نبود، چنان‌که گرایش فارسی‌زبانان به «حزب پرچم» و وابستگی پشتون‌ها بیشتر به «حزب دموکراتیک خلق» از کفر ابلیس هم برملاتر بود.

پس از این، امکانات حکومت و وزارت‌خانه‌ها به سود و زیان زبان‌ها مصادره نمی‌شد. اما، این وضع دیری نپاید و به زودی گرایش‌های ایدئولوژیکی جای خود را به تعصبات قومی و لسانی سپرد، با این تفاوت که قومیت‌ها و زبان‌ها، به تناسب حضور عناصر قومی و زبانی در قدرت، از حمایت غیررسمی حاکمیت

برخوردار گشت. با برچیده شدن اختناق دوران نورمحمد ترکی و حفیظ‌الله امین و ببرک کارمل و روی کار آمدن دکتر نجیب و تشکیل لویه جرگه قانون اساسی در سال 1987 به ابتکار دکتر نجیب و اعطای آزادی محدود در عرصه بیان و قلم، براساس مصالح سیاسی اشغالگران و متجاوزین، یک بار دیگر زمینه فراهم شد تا ظرفیت و توانائی زبان‌های رسمی و رایج کشور، با حمایت غیررسمی بخش‌هایی از بدنه حاکمیت، در مرحله بالندگی و شکوفایی محک بخورد. نهادی به نام «اتحادیه نویسندگان افغانستان»، که در سال 1359 ش. با حمایت صددرصد کمونیست‌ها ایجاد شده بود، در دوران حکومت نجیب، این بار با نام دیگر («انجمن نویسندگان افغانستان»)، از سیطره کمونیست‌ها برون آمد و از فضای نیمه‌باز سیاسی- فرهنگی استفاده بهینه کرد و رهبری نهضت ادبی- هنری را در مرکز کشور به دست گرفت و تا سال‌های تشکیل حکومت مجاهدین (1371 ش.) بیش از 270 عنوان کتاب در زمینه‌های ادبی و هنری، که اکثریت قاطع آن به زبان فارسی نگاشته شده بود، به چاپ رساند. این برهه از زمان، در حقیقت، فرصتی طلایی برای بالندگی دوبارل زبان فارسی بود، که بیش از دو صد سال فقدان آن را در واژه‌واژه خود حس کرده بود. یکی از تبعات کودتای معروف به هفت ثور (اردیبهشت) 1357، که کمونیست‌ها را به قدرت رساند، به رغم آنکه سرآغاز وقوع بدترین فجایع در تاریخ سیاسی افغانستان به شمار می‌آید، شکستن جوّی بود که بیش از دو قرن زبان فارسی را زیر فشار نگه داشت. دوره سوم، که بارزترین شاخصه آن خروج زبان فارسی از انزوای 230 ساله است، هم‌چنان ادامه دارد. پس از گذشت 27 سال از عمر این دوره، اکنون در جامعه کنونی افغانستان واقعیت‌های جدید فرهنگی در رابطه با زبان شکل گرفته است. به رغم آنکه از زبان فارسی حمایت رسمی صورت نمی‌گیرد و هیچ نهادی عملاً متولّی حمایت از زبان‌ها از جمله زبان فارسی نیست، جایگاه کنونی زبان فارسی هم‌چنان ممتاز می‌نماید و اقتدار حداقل سیزده قرن آن در این سرزمین فرصت بروز یافته است. (قدسی، 1381: 127-128)

استاد نفیسی درباره سخن‌سرایان و مجلات ادبی افغانستان تا حدود سال‌های آخر دهه بیستم قرن حاضر مرقوم داشته :

«در این روزها یک عده سخن سرا در افغانستان هستند که بسیاری از آنها شاعران شیرین سخن و زبردستند و کسانی که آثارشان به ما رسیده و یا نامهایشان به گوش ما خورده بدین گونه اند: سردار نجیب الله خان تورویانا که وقتی هم وزیر معارف افغانستان و بعد سفیر کبیر این کشور در هند بوده است، سرورخان گویا اعتمادی از ادبای دانشمند آن سرزمین که دو بار به ایران آمده است، عبدالحی حبیبی قندهاری، خلیل الله خلیلی، احمدعلی کهزاد، میرغلام محمد غبار، صوفی عبدالحق بی تاب، میرغلام حضرت شایق کابلی، شایق بخاری، شایق هروی، ضیاء قاری زاده، ابراهیم خلیل، غنی کابلی، عبدالرحمن پژواک، صدقی کابلی، اشقزی کابلی، یکتا، ابراهیم صفا، انور بسمل، عبدالهادی داوی، بینوا قندهاری، رشتین افغان، خادم کابلی، الفت کابلی، عبدالسلام مجددی، غلام محمد نوید، سرور جويا، صلاح الدین سلجوقی، محمدهاشم پردیس، محمدهاشم سیوندوال ساکن سیوند، عبدالستار تنها، یوسف آینه، شیشه، حیا، جاوید، ذره، امید، نوروز کابلی، فیض محمدخان کابلی متخلص به فیض، سردار عبدالعزیز خان حیرت، خسته دل، گمدل، خال محمد خسته، فارغ، سید صدیق خان گوهری، کریم نزیهی، کریم نزیهی، ابراهیم عقیفی، عبدالحق واله، غلام د سگیر اوری، حاج عبدالله رمق، پروانه، حاج محمداسمعیل خان سیاه هروی که شاعر بسیار هزال شیرین سخن است و دیوان او در 1348 ق. در هرات چاپ شده است، محمدسرور خان صبا، عبادی، محمدامان فوزی، نجفعلی خان نجاتی، سید کبیر افگار، م. همت، حیدر نیسان، محمدطاهر خلیل زاده، میر نجم الدین انصاری، عبهر، محمدرفیع عنبر، بورا، غلام قادر خان مسکین، محمداسمعیل ذبیح، لطیف خان رشید، میر غلام رضا خان مایل، نظر محمدخان شالیجی، سراج الدین خان غزنوی، غلام جیلانی خان جلالی، محمد علم غواص، گل محمد ژوندی، غفوری کوهستانی، شیرعلی قانون، غلامرضا متخلص برضا، محمدعثمان فغان، احمدعلی اثیر، غلام احمد نوید، شیرین سخن هروی، نقطه، کوب، حسین نائل، رسوا، سایر هروی، محمدیوسف کهزاد، محمدامان فارغی، غلام شاه دشنه، محمدابراهیم صفا، عبدالصمد نیازی، پیمان، فکری سلجوقی، نباتی، غلام حبیب نوایی، مخلص هروی، صفرعلی خان امنی، رقیم، صدقی، حکیم، میر مظفرعلی اسیر، عزیز احمد پنهان، در میان این جمع نیز چند تن زنانی هستند که به زبان فارسی سخن شیرین می گویند از آن جمله اند: محجوبه هروی، حاذقه هروی، مخفی بدخشی، پری بدخشی، میرمن (خانم) حمیرا همسر آقای صلاح الدین سلجوقی و سیاه موی بادغیسی و میرمن بی نظیر.

از میان شاعران معاصر افغانستان تا حدود نیمه قرن چهاردهم خورشیدی، نجیب‌الله خان تورویانا و عبدالحی حبیبی و خلیل‌الله خلیلی و محمدابراهیم خلیل و استاد بی‌تاب و شایق هروری و محمد سرور صبا و ضیاء قاری‌زاده، امتیازی خاص داشته‌اند.

در آن روزگار، گذشته از دو روزنامه روزانه سودمند انیس و اصلاح که در کابل انتشار می‌یافته در افغانستان سه مجله هم منتشر می‌شده است. نخست مجله کابل که در سال 1310 تأسیس شده است و مدتهای مدید سراسر مندرجات آن به زبان پارسی بوده و بعدها به زبان پشتو منتشر می‌شده است. دوم مجله بسیار سودمند «آریانا» که در سال 1321 آغاز گردیده است و سوم مجله «پشتون ذغ» به معنی فریاد پشتو که از انتشارات اداره رادیو کابل است.»

ب) زبانهای مهم و رایج در افغانستان

زبان اکثر مردم افغانستان در شهرها و روستاها، زبان فارسی است. زبان اداری و دانشگاهی و زبان مطبوعات هم فارسی است. در اکثر دانشگاه‌های موجود در افغانستان، زبان فارسی تدریس می‌شود، و تنها در دانشگاه استان ننگرهار، که مرکز آن جلال‌آباد است، به زبان پشتو درس داده می‌شود. دومین زبان پس از فارسی از نظر تعداد گوینده پشتو است. پشتوزبانان بیشتر در نوار مرزی شرق و جنوب افغانستان به سر می‌برند. بخش اعظم گویشوران این زبان در استان سرحد پاکستان زندگی می‌کنند و به آنها «پشتونها» می‌گویند. زبان پشتو از نظر تاریخ و ریشه به زبان فارسی باستان نزدیک است. برخی واژه‌ها در زبانهای فارسی باستان و اوستا وجود دارند که در زبانهای فارسی میانه و دری به چشم نمی‌آیند، اما در زبان پیشتو هنوز زنده‌اند و کاربرد دارند. مثلاً جز، «خوز» که در نام استان «خوزستان» دیده می‌شود، در زبان فارسی باستان معنای «شیرین» داشته است، چون آنجا نیشکر می‌کاشته‌اند و هنوز هم می‌کارند. این واژه به شکل «خوژ» در زبان پشتو به همان معنا «شیرین» به کار می‌رود. واژه «پیغاره» در زبان پارسی قدیم به معنی «سرزنش و ملامت» است و به همین معنا هنوز در زبان پشتو کاربرد دارد. لغت «سکاره» به معنی «زغال» در زبان فارسی پشتو هست و در زبان فارسی قدیم نیز بوده است.

کلمات اوستایی هم در زبان بسیار است. در زبان فارسی قدیم حرفی بوده که بین «خ» و «ش» تلفظ می شده است. این حرف را در زبان پشتو داریم و مثلاً کلمه «خ» = «خ-ش» به معنای خوب است. همچنین حرفی شبیه «ت» و «س» هست که نظیر آن را در کلمه «کیومرث» داریم. در زبان فارسی حرف «ر» در بعضی کلمات به «ل» تبدیل شده است. مثل سال و سرد، و دیوار و دیفال و غیره. در زبان پشتو حرفی بین «ر» و «ل» وجود دارد. به هر حال، این زبان ممکن است گویشی بین زبانهای فارسی میانه و جدید بوده است و آن را یکی از گویشهای زبان فارسی می‌شمارند و در حدود ده میلیون نفر، چه در پاکستان و چه در افغانستان، به این زبان سخن می‌گویند. هشت استان از 40 استان افغانستان پشتو زبانند.

بعد از پشتو، زبان بلوچی از همه زبانها مهم‌تر است و در استانی به نام «نیمروز» مردم به زبان بلوچی سخن می‌گویند که البته زبان فارسی را هم می‌دانند. در بلوچستان ایران نیز به این زبان گفت و گو می‌شود.

زبان "نورستانی" از زبانهای دیگر ماست که ریشه ایرانی دارد و به دلیل نزدیکی به زبانهای قدیم پارسی مهم است و زبان مردم استان کوچک «نورستان» به شمار می‌رود.

چند گویش نزدیک به زبان سغدی به نامهای «شغنی» و «وخی» (وخوانی) هم هست، که در مورد آنها تحقیقاتی به عمل آورده‌ایم و می‌خواهیم آنها را به دست چاپ بسپاریم. در حالی که زبان عموم مردم شهرستان شُغنان در بدخشان، زبان فارسی است. این شهر گنجینه‌ای از زبانهای کهن آریایی را در دل نهفته است.

زبان قابل توجه دیگری که جزو گروه زبانهای ایرانی نیست، زبان «ازبکی» است که شاخه‌ای از زبان ترکی جغتایی به شمار می‌رود. البته ترکی افغانی با زبان ازبکی متفاوت است و کلمات فراوان از زبان فارسی بدان راه یافته است. خطش هم خط فارسی است.

دیگر زبان ترکی در افغانستان، زبان «ترکمنی» یا «ترکمانی» است. اکثر گویشوران این زبان در نوار مرزی شمال افغانستان خصوصاً استانهای جوزجان و فاریاب؛ و برخی دیگر در شهرستانهای کندوز و طخار و تعداد کمتری در شهرستانهای بلخ و سمنگان می‌زیند.

زبان فارسی گوشه‌های متنوعی در افغانستان دارد. چویش پذیرفته شده، همان گویش بلخ و کابل است که آن را "دری" می‌گویند. در مجموع، همه شهرها با این گویش آشنایند و البته تفاوت لهجه در استانهای افغانستان وجود دارد. نکته مهمی که باید به آن اشاره کرد، این است که در حدود 30 سال قبل، در دوره رژیم شاهی در افغانستان، چون خاندان او پشتو بودند و میخواستند مناسبات با ایران و زبان فارسی ضعیف باشد، از آنجا که زبان مردم ایران فارسی دری است، آمدند و زبان دری را از زبان فارسی جدا کردند و زبان مردم افغانستان را دری گفتند. در نتیجه، اکنون مردم کوچه و بازار زبانشان را دری می‌گویند، اما خود را فارسی زبان می‌دانند. (بالازاده، 1375: 267-269، مصاحبه با عبه الفیاض مهر آیین)

ج) وضعیت شعر و ادبیات منظوم و منثور افغانستان در دوره مبارزه با شوروی سابق و سالهای جنگ خانگی در افغانستان جنگ از دو جهت بر ادبیات تأثیر نهاده است. از یک سو ادبیات مقاومت و جهادی خلق شده است، و از سوی دیگر به همین دلیل بسیاری از مغزها و شخصیت‌های ادبی از کشورشان گریخته‌اند. اما به هر حال ادبیات مقاومت گسترش یافته است. شاعر قصیده‌سرای بسیار خوبی به اسم عبدالقهار عاصی در کابل می‌زیسته که آثار چندی خلق کرده و در سال 1373 به درجه شهادت رسیده است. استاد همه شاعران و ادیبان در افغانستان، استاد و اصف باختری - استاد ادبیات فلسفه و تاریخ - در زمینه شعر و ادب پژوهنده‌ای برجسته است. یکی دیگر از قصیده‌سرایان با ارزش که آثاری هم بر جای نهاده، جلیل شبگیر پولادیان است که مدتی در آلمان به سر می‌برده. شاعران برجسته دیگر عبارتند از: پرتو نادری، دکتر سمع حامد (در مزارشریف) و آقای حیدری وجودی (در کابل). همه این شعرا در ادب مقاوم افغانستان نقش برجسته‌ای داشته‌اند و دارند. برخی از شاعران مطرح دیگر عبارتند از: لطیف ناظمی، لطیف پدرام، دکتر اسدالله حبیب (داستان‌نویس و شاعر) و محب بارش.

□ در سایر قالبهای ادبی نظیر رمان و داستان کوتاه وضع به چه صورت است؟

□ صالح محمد خلیق. در زمان رژیم حاکم وایسته به شوروی زمینه بیشتر داستانهایی که به رشته تحریر درمی آمد سو سیالیستی - از نوع روسی - بود. از نظر فکری مبلغ آن حکومت به حساب می آمده است اما نویسندگانی هم در داخل افغانستان قصه‌هایی می نوشتند و مقاومت و جهاد ملت را در برابر بیگانگان و دشمنان نشان می دادند. این قبیل داستانها که سمبلیک بودند، مشکل چاپ و نشر داشتند و حکومت به آنها روی موافق نشان نمی داده است. برخی از نویسندگان که روحیه جهادی در آثارشان بازتابیده عبارتند از: اعظم رهنورد زریاب، و همسر او خانم سپوژمی زریاب، از اعظم رهنورد زریاب کتابهای درز دیوار و آوازی از میان قرن‌ها و دیوارها گوش داشتند؛ و از سپوژمی زریاب مجموعه داستانهای آقا که بسیار جالب است، انتشار یافته است. در این آثار واقعیتهای افغانستان را به شکل روشن می توان دید. نوشته‌های این دو نویسنده به زبان فرانسوی نیز برگردانده شده است.

نویسنده دیگر، دکتر اکرم عثمان، کتابی با نام وقتی که نی‌ها گل می کنند به چاپ رسانده است. بیشتر مضمونها و دستمایه‌های آثار او مسائل تاریخی - اسطوره‌ای کشور افغانستان است.

زلمی باباکوهی هم داستانهای کوتاه بسیار نوشته و کتابی به نام هلال عید از پس پنجره دارد که مجموعه این قصه‌هاست. زلمی در زبان پشتو یعنی «جوان»، و وی در شهر مزارشریف از استان بلخ می زیسته، و بعدها در کانادا نشریه‌ای به زبان فارسی به نام واژه انتشار داده است.

یکی دیگر از این داستان‌نویسان برجسته دکتر اسدالله حبیب، رئیس پیشین دانشگاه کابل و فردوسی شناس و بیدل شناس برجسته است که داستانهای خوبی به رشته تحریر درآورده و مجموعه‌ای با عنوان دختر پیراهن سفید به دست چاپ سپرده است.

قادر مرادی و نظری آریانا نویسندگان دیگر هستند که در سالهای اخیر ادبیات مقاومت را بارور کرده‌اند و در عین حال در قالب مسائل تاریخی و فولکلوریک، گوشه‌هایی از زندگی مردم را نموده‌اند.

استاد مرحوم خلیل الله خلیلی، نیز کتابی به نام عیاری از خراسان نوشت که داستانی تاریخی است. (همان: 270-271، گفتگو با محمد عمر فرزاد)

د) جایگاه کنونی زبان فارسی در افغانستان

- زبان مادری نیمی از مردم افغانستان، شامل اقوام تاجیک، هزاره، ایماق، قزلباش، خلیلی، فارسی است. قوم عرب نیز تنها به زبان فارسی صحبت می‌کنند و، در گویش کنونی این قوم، از زبان عربی، که روزگاری زبان مادری آنان بود، تنها اثری کم‌رنگ به چشم می‌خورد.
- حداقل 90 درصد از ساکنان غیرفارسی زبان در افغانستان زبان فارسی را در حدّ زبان مادری خود بلدند. حتی بیشتر شهرنشینان زبان فارسی را بهتر از زبان مادری خود می‌فهمند.
- زبان فارسی، زبان مشترک همه اقوام و ملیت‌های افغانستان است، به این معنا که میان یک پشتوزبان و ترک‌زبان تنها زبان مفاهمه زبان فارسی است. لذا، اگر واقع‌بینانه نگرینسته می‌شد، در قانون اساسی جدید، زبان فارسی می‌بایست به عنوان زبان ملی پذیرفته شود؛ چنان‌که عملاً چنین است.
- با آنکه در افغانستان دو زبان فارسی و پشتو رسمیت دارد، زبان نوشتاری منحصر به زبان فارسی است. مکاتبات رسمی، زبان ادارات و مصوبات دولتی همه به زبان فارسی نوشته می‌شود.
- هم‌اکنون قریب 80 درصد مطبوعات افغانستان به زبان فارسی منتشر می‌شود و بخش عظیمی از مطالب در مطبوعات پشتوزبان برگردان از مطالبی است که به زبان فارسی نوشته شده است.
- به رغم جایگاه رفیع و متعالی زبان فارسی در افغانستان، خطراتی نیز این زبان را تهدید می‌کند. ورود سیل آسای واژگان دخیل که در برابر آن واکنش لازم نشان داده نمی‌شود، نبود فرهنگستان مستقل زبان‌ها در افغانستان و بی‌تفاوتی جوامع و مراکز علمی در قبال این خلأ، موضع انفعالی آکادمی علوم افغانستان و بی‌توجهی آن به حمایت و صیانت از زبان‌های رسمی و رایج پدیده‌هایی است که، به تدریج، زمینه گرفتار آمدن زبان فارسی و سایر زبان‌های رایج در کشور در ورطه هولناک ضعف و بی‌هویتی را فراهم می‌آورد.

منابع:

الف) کتابها

1. آهنگ، محمدکاظم (1349). سیر ژورنالیزم در افغانستان، کابل، انجمن تاریخ و ادب افغانستان.
2. امام شوشتری، محمدعلی (1350). تاریخچه فارسی دری، بی‌جا، کمیته فرهنگ.
3. امیری، محمناصر (1359). سیر تحول و چگونگی شعر فارسی دری در افغانستان (پایان‌نامه دکتری به راهنمایی دکتر عبدالحسین زرین‌کوب)، دانشگاه تهران.
4. روائی، علی (1392). زبان فارسی افغانستان، با همکاری زهرا اصلانی، تهران، فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی.
5. فضایی، حسن (1384). تأثیر نظامهای سیاسی و اجتماعی افغانستان بر ادبیات دری، قم، انتشارات چهارده معصوم.
6. قاسمی، شریف حسین (1994). ادبیات معاصر دری افغانستان، دهلی، انتشارات دانشگاه دهلی.
7. کاظمی، محمدکاظم (1390). هم‌زبانی و بی‌زبانی، تهران، نشر عرفان، چاپ دوم.

ب) مقالات

8. بالازاده، امیرکاووس. مصاحبه: زبان فارسی در افغانستان و نیازهای فرهنگی آن سامان نامه پارسی، شماره 3، زمستان 75، صص 267-275.
9. علی‌اکبر شهرستانی، پوهاندشاه. ادبیات و زبان فارسی دری معاصر در افغانستان، خط سوم، شماره 1، قرآن 81، صص 57-63.

10. قدسی، فضل‌الله. جایگاه زبان فارسی در افغانستان پس از تأسیس حکومت مستقل، نامه فرهنگستان، شماره 26، تابستان 84، صص 117-128.

11. نفیسی، سعید. ادبیات فارسی در افغانستان، دانش، شماره 1، فروردین 28، صص 2-5.

زبان و ادبیات فارسی در تاجیکستان

الف) زبان و ادبیات فارسی در تاجیکستان

در تاریخچه و وجه تسمیه واژه تاجیک گفته می‌شود که اصل این کلمه که در زبان پهلوی «تازیک» بوده صفت نسبیست که از نام تاز مشتق شده و درباره تازیان قبیله طی گفته‌اند.

چون عربهایی که همسایه ایران بوده و در مرزهای ایران ساسانی زندگی می‌کرده‌اند از قبیله طی بوده‌اند ایرانیان همه اعراب را «تازیک» نام داده‌اند.

در صدر اسلام که اعراب نواحی مختلف ایران را گرفته‌اند در سراسر ایران و مخصوصاً در آسیای مرکزی هر کسی را که مسلمان بوده است نخست عرب دانسته‌اند و به همه مسلمانان «تازی» و «تاجیک» گفته‌اند و این اصطلاح همچنان تا امروز در آسیای مرکزی باقی مانده است. منتهی از زمانی که ترکان و ازبکان و ترکمانان بدانجا رفته‌اند چون پیش از ایشان مسلمانان تنها ایرانیان و فارسی‌زبانان بوده‌اند در آسیای مرکزی تاجیک تنها به آریاییان ایرانی فارسی زبان گفته شده است.

در آغاز که ایرانیان به مسلمانان تازی و تاجیک گفته‌اند چون نجیب‌زادگان ایرانی در دوره ساسانیان از طبقه مخصوص دهگانان بوده‌اند در برابر تازیک و تاجیک و تازی که به اعراب و مسلمان گفته‌اند ایرانیان نجیب‌زاده غیرعرب را دهقان نامیده‌اند و در همه کتابهای قدیم «تازی و دهقان» یعنی عرب و ایرانی. (نفیسی، 1330: 1-2)

تاجیکها، حاملان اصلی فرهنگ و ادب فارسی در آسیای مرکزی هستند. تاریخ گذشته ایشان این نکته را به خوبی روشن می‌سازد. تاجیکها قومی ایرانی هستند که در منطقه آسیای مرکزی، بخشی از افغانستان و شمال شرق خراسان بزرگ و ماوراءالنهر سکونت داشته و دارند. در دایره‌المعارف اسلامی ذیل کلمه تاجیک آمده است: «در روزگار ما گاه ایرانیان شرقی را در مقابل ایرانیان خاک اصلی ایران تاجیک می‌خوانند. خطی (فرضی) که از استرآباد به یزد کشیده شود به عنوان مرز غربی اقامتگاه تاجیکان معرفی شده است.»

در بررسی قومیت تاجیکها به یک اتفاق نظر در میان بسیاری از مورخین دست می‌یابیم و آن این است که این گروه قومی ایرانی هستند که در ماوراءالنهر زندگی می‌کنند. علاوه بر این بسیاری از مورخین کلمه تاجیک را عمومیت داده‌اند و در مواردی به همه اقوام ایرانی تاجیک اطلاق نموده‌اند و به عبارتی همه فارسی‌زبانان دنیا را تاجیک نامیده‌اند.

برخی از مورخین تاجیکان را نژاد اولیه آریایی می‌دانند و معتقدند که نژاد آریایی ابتدا در سرزمین تاجیکان و در ماوراءالنهر پدید آمده است و سپس وارد سرزمین ایران شده است. مثلاً سعید نفیسی در این زمینه نوشته است: «در شمال شرقی ایران امروز، سرزمین بسیار حاصلخیزی واقع است که ما دلبستگی مخصوصی به آن داریم. بسیاری از علمای بزرگ عقیده دارند که نژاد آریایی در آن سرزمین، در دامنه کوه‌های هندوکش، در کنار رودهای جیحون و سیحون نخستین روزهای زندگی خویش را گذرانیده است. کتاب آسمانی اوستا کشوری را نشان می‌دهد که آب و هوای آن بهشتی بود و اجداد ما نخست در آنجا پرورش یافتند و به قرینه می‌توان یافت که مراد همان ارض موعود ایرانیان و همین خطه دلکش سواحل جیحون و سیحون است. علمای تاریخ عقیده دارند که ما ایرانیان از آنجا آمده‌ایم و ایران امروز به منزله خانه دوم ماست.»

سرزمین تاجیکان در تاریخ پیوند خورده به نام ایران و ایرانیان است. در اساطیر و تاریخ باستان ما نیز نام این سرزمین برده شده است. در دوره هخامنشیان و سپس در روزگار ساسانیان این منطقه از آبادترین قسمت‌های ایران به شمار می‌آمده است. پس از پذیرش اسلام نیز خوارزم و ماوراءالنهر و خراسان آبادترین ولایات منطقه بوده‌اند. در قروم سوم و چهارم دو سلسله طاهریان و سامانیان در این منطقه قدرتی عظیم یافتند. پس از این دوره در طی قرن‌های متمادی این منطقه بزرگترین شعرای زبان فارسی را پرورده است. که پیشرو این سلسله رودکی و حلقه آخرین این زنجیره جامی بوده‌اند.

دانشمندان بزرگی چون ابوعلی سینا فیلسوف بزرگ و شاعر، ناصر خسرو فیلسوف و شاعر بزرگ، عمر خیام، ادیب صابر ترمذی، نظامی عروضی سمرقندی، کمال خجندی، عبدالرحمان جامی از مظاهر افتخار این خطه‌اند. در این خطه همچنین دانشمندان بسیار برخاسته‌اند، همچون عمق بخارائی، رشیدی سمرقندی، امیرالدین اخیسکتی، سیف اسفرنگی و خواجه عصمت بخارایی.

تاجیکان به علت همسایگی با مناطق ترک‌نشین همیشه مورد هجوم اقوام ترک بوده‌اند. سرنوشت محتومی که تاجیکها در طول تاریخ با آن زندگی کرده‌اند و مشکلات فراوانی را تحمل کرده‌اند. در واقع تاجیکها هم مرز برخورد تمدن و فرهنگ ایرانی با اقوام ترک و هم نماینده تمدن و فرهنگ ایران بودند و از این رهگذر ترکان به ایشان نیاز داشتند اما علاوه بر این در طی تاریخ به دفعات مورد حمله ترکها قرار گرفتند. از قرن پنجم هجری به بعد بسیاری از نواحی ایرانی‌نشین بر اثر حملات ترکها به طور روزافزونی زیر فرمانروایی ترکها درآمد. با این حال برخی از مناطق خود را از این خطر رهانیدند، چنانکه تاجیکها در حفظ هویت ایرانی و فارسی خویش بسیار مقاومت کردند. در سده‌های اخیر نیز تاجیکان به صورت جدی مورد تهاجم فرهنگ روس قرار گرفتند با این حال مقاوم‌ترین قوم آسیای مرکزی در حفظ هویت، فرهنگ و زبان خویش بوده‌اند. تاجیکستان سرسخت‌ترین جمهوری در مقابل برنامه ایجاد خلق واحد شوروی بود.

تاجیکها، در حفظ زبان فارسی نیز مقاومت فراوان از خود نشان داده‌اند. زبان فارسی که در تاجیکستان "زبان نیاکان" گفته می‌شود از ارکان اصلی حفظ هویت در این جمهوری است. تاجیکها دوران متمادی خود را با این زبان از خطر نفوذ و سلطه فرهنگ و زبان ترکی نگاه داشتند و طی دهه‌های اخیر نیز زبان نیاکان را سدی در مقابل گسترش فرهنگ روسی قرار دادند. برای تاجیکها زبان فارسی بیش از آنچه در ایران می‌بینیم حایز اهمیت است. هر تاجیک به زبان نیاکان همچون بخشی از هویت قومی خود نگاه می‌کند و به همین دلیل احترام خاصی نسبت به آن روا می‌دارد. علاوه بر این برای تاجیکان بزرگ شعر و ادب فارسی همچون فردوسی، رودکی، بیدل دهلوی و ... از جایگاهی ویژه برخوردارند و به ویژه در میان دانشگاهیان و دانشمندان تاجیک توجه خاصی به این شخصیت‌ها می‌شود. (سنایی، 1376: 127-129)

نفوذ زبان فارسی در سغد، در سده اول هجری آغاز شده است سقوط حکومت محلی سغد و مهاجرت ایرانیان داخل فلات به ویژه خراسانی‌ها به آن منطقه موجب شد که زبان فارسی به تدریج جای سغدی را بگیرد، تا آنجا که در سده سوم، بیشتر شهرهای منطقه دو زبانه بودند و در اواخر قرن سوم، رودکی شعرهای خود را به زبان فارسی می‌سرود. اما در امر جانشینی فارسی به جای سغدی، شماری از کلمات آن وارد زبان فارسی شد.

افزون بر این کلمه‌ها، که وجه امتیاز فارسی ماوراءالنهر بوده است، این زبان از همان سده اول هجری در شهرهای منطقه، مسیر تحول خود را پیموده، چنان‌که در شهرهای مختلف خراسان نیز به صورت‌های متفاوت متحول شده است. وجود زبانی معیار که متون نظم و نثر قدیم، یا به تعبیر غربی‌ها ادبیات کلاسیک ما به آن نوشته شده‌اند، مانع از آن بوده است که این صورت‌های محلی مجال راه یافتن به متون شعری و نثری را پیدا کنند. با وجود این، از خلال متون قدیم می‌توان رد پای این گونه‌های محلی زبان فارسی را پیدا کرد (نک: صادقی، 1372: 40). با آنکه نویسندگان و شاعران ماوراءالنهر و خراسان کوشیده‌اند نوشته‌ها و سروده‌های خود را به یک زبان مشترک و معیار بنویسند، اما به دلیل نفوذ ناخودآگاه یا آگاهانه، کلمه‌ها و تلفظ‌های محلی در آثار آنان، تفاوت زبان‌شناسان تا آن حد بوده که توجه محققان قدیم را به خود جلب کرده بود (همو، همانجا).

گفتنی است، صورت نوشتاری فارسی میانه با حمله اعراب در قرن اول هجری / هفتم میلادی به تدریج از بین رفت و به صورت زبانی مرده درآمد و زبان عربی حدود دو قرن برای مقاصد نوشتاری به کار رفت. برخی از دانشمندان، این دو قرن را در تاریخ ایران «دو قرن سکوت» نامیدند. باری، سرانجام صورت گفتاری فارسی که چند قرن -از قرن پنجم تا نهم میلادی- تنها برای مقاصد محاوره‌ای و احتمالاً ادبیات شفاهی به کار رفته بود، در زمان سامانیان (279-389 ق.) به عنوان زبان رسمی، علمی و ادبی جانشین زبان عربی شد و با الفبای عربی به صورت نوشته درآمد. مقرر حکومت سامانی، خراسان و ماوراءالنهر بود. امروزه، بار دیگر میان صورت‌های نوشتاری و گفتاری فارسی تفاوت‌هایی به وجود آمده است (برای اطلاعات بیشتر، نک: کلباسی، 1374: 30).

پس از هجوم ترک‌ها به ماوراءالنهر و استقرار آنها در مناطق مختلف آنجا و تنگ‌تر شدن دایره سکونت فارسی زبان‌ها، نفوذ لهجه‌های ترکی نیز در زبان فارسی ماوراءالنهر آغاز شد (همو: 41). از سوی دیگر، زبان فارسی در داخل فلات ایران طی سده‌های گذشته راه تحول پیموده تا به صورت فارسی معاصر درآمد است. این تفاوت‌ها در دوره‌های اخیر توجه پژوهشگران هندی را که از قرن‌ها پیش برای زبان فارسی دستور زبان و کتاب لغت می‌نوشتند، جلب کرده است (همو: همانجا).

از نظر تاریخی، زبان فارسی پس از عربی، مهم‌ترین زبان ادبی در جهان اسلام و وسیله بیان فرهنگی در ترکیه عثمانی، آسیای مرکزی، هندوستان عصر تیموری و البته ایران بزرگ بوده است. بنابراین، تأثیر ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی قلمرو وسیع جغرافیایی، از بالکان تا بنگلادش، و از خلیج فارس تا آسیای میانه را شامل می‌شود (درباره جغرافیای فرهنگی زبان فارسی، نک: کریمی حکاک 1992). اما امروزه، زبان فارسی، زبان رسمی سه کشور ایران و تاجیکستان و افغانستان است. گفتنی است افغانستان دو زبان رسمی دارد؛ فارسی دری و پشتو. در کشورهای دیگر نیز جامعه‌های زبانی خرد و کلان وجود دارند که به زبان فارسی صحبت می‌کنند و حتی بعضی نشریات فارسی زبان منتشر می‌کنند: ترکمنستان، ازبکستان، پاکستان، دولت‌های خلیج فارس، عراق و نیز مهاجران فارسی زبان در آمریکا، اروپا و استرالیا.

واقعیت این است که در دهه‌های اخیر، در رسانه‌های انگلیسی زبان، لفظ «فارسی» به زبان فارسی در ایران اشاره شده است، و برای فارسی افغانستان و تاجیکستان به ترتیب دو لفظ «دری» و «تاجیکی» را به کار برده‌اند. این موارد از نظر زبان‌شناسی، سه گونه زبانی از زبان فارسی شناخته می‌شوند. به نظر فراکلین لوئیس، این سه گونه زبان فارسی را می‌توان با سه گونه زبان انگلیسی، یعنی انگلیسی آمریکایی، انگلیسی استرالیایی، و انگلیسی انگلیسی‌ها مقایسه کرد (ص 523).

از وقتی که ایران، افغانستان و تاجیکستان از نظر سیاسی، استقلال یافتند، به تدریج در زبان‌های رسمی این کشورها تغییرهایی پیدا شد (Ochonble. 1982: 8)، اما سنت نیرومند این زبان‌ها مانع از آن شد که از هم کاملاً دور باشند. (رزم‌آرا، 1384: 110-111)

زبان فارسی امروزین تاجیکستان شباهت زیادی به فارسی دری دارد. ملک‌الشعراى بهار در این زمینه نوشته است: «زبان فارسی دری اصلاً لهجه ماوراءالنهر، سمرقند و بخارا است که در این جایگاه تاجیکان زندگی می‌کنند». حفظ گونه اصیل زبان فارسی در تاجیکستان و تغییر و تحول اندک در آن برخلاف آنچه در ایران پدید آمده به این دلیل است که دهه‌های متمادی سلطه زبان روسی، قرون متمادی فشار زبان ترکی و همچنین محصور بودن تاجیکستان در خشکی موجب شده است که این زبان رشد لازم را نیابد. اما این به معنای فقدان هرگونه تغییر در زبان فارسی تاجیکستان نیست بلکه گویشهای زبان تاجیکی در نواحی مرزی این

کشور کمی متأثر از زبانهای همسایگان هستند. تفاوت‌های اندک زبان تاجیکی رایج در تاجیکستان و بخشهایی از سمرقند و بخارا (که در گذشته جزئی از تاجیکستان بودند و در تقسیمات استالینی ضمیمهٔ ازبکستان شدند) با زبان فارسی مربوط به یک قرن اخیر است. زبان تاجیکی هم‌اکنون دارای چهار گویش در مناطق مختلف تاجیکستان است:

1. گویش شمالی، شامل نواحی سمرقند، بخارا، فرغانه، اوراتوبه و پنج‌کنت.
2. گویش جنوبی، شامل نواحی بدخشان، کولاب و قره‌نگین.
3. گویش جنوب شرقی، شامل نواحی درواز.
4. گویش مرکزی، شامل نواحی زرافشان و سخ.

تفاوت میان این گویشها در مسائل آواشناسی و تلفظ کلمات است. زبان تاجیکی در دورهٔ فرغانه، درهٔ زرافشان، کشک و مناطقی چون شمال غربی درهٔ فرغانه و شهر نمگان نسبت به سایر مناطق تاجیکستان بیشتر رواج دارد.

رسم‌الخط مردم تاجیک تا سال 1930 (1309 ش.) عربی بود. در این سال رسم‌الخط لاتین جانشین آن شد. در سال 1940 (1319 ش.) خط سریلیک جانشین خط لاتین شد. در طول سالهای پس از 1940 تمام مطبوعات تاجیکستان در حالی که زبانشان تاجیکی (فارسی) بود به رسم‌الخط سریلیک چاپ می‌شدند. این واقعیت ناگوار موجب شد که عموم مردم در حالی که به زبان تاجیکی گفت و گو می‌کنند قادر به خواندن و نشوتن الفبا و خط فارسی نیستند.

پس از استقلال (در سال 1370) زبان نیاکان زبان رسمی کشور اعلام شد و به همهٔ مردم از جمله اقلیت روس فرصت داده شد که طی ده سال زبان مذکور را بیاموزند. گسترش و تقویت زبان فارسی (که روند آن طی دهه‌های گذشته به علت سلطهٔ رسم‌الخط و زبان روسی کند شده بود) در رأس برنامه‌های دولت قرار گرفته است و برخی از مقامات این کشور این موضوع را به صراحت بیان کرده‌اند. در مؤسسات مختلف

کمیته‌های زبان به وجود آمده است تا واژگان فارسی لازم برای بیان اندیشه‌های علمی، فنی و نظیر اینها را بیابند یا وضع کنند.

تاجیکها علاوه بر گویش تاجیکی به یادگیری زبان فارسی کنونی نیز اهتمام فراوان داشته‌اند. تدریس زبان فارسی به عنوان یک رشته دانشگاهی (از سال 1932/1311) در دانشگاه‌ها و مؤسسات متعدد آغاز شده است. دانشسرای عالی دوشنبه، فرهنگستان علوم، دانشگاه دولتی تاجیکستان و دانشسرای عالی خجند و کولاب از این جمله‌اند. بنیاد فرهنگ تاجیکستان نیز در سال 1987/1366 با هدف احیای سنتهای فرهنگی و زبان فارسی تأسیس شد.

یکی از مشکلات تاجیکستان برای انتقال به خط فارسی هزینه‌هایی است که این کار در بردارد. تمام کتابهای آموزشی موجود به خط سریلیک هستند و برای انتقال از خط سریلیک به خط فارسی لازم است که همه این کتابها کنار گذاشته شوند و مواد جدید به چاپ برسند. با مشکلات اقتصادی موجود در تاجیکستان انجام این کار مشکلات فراوانی را بر دوش دولت می‌گذارد. نکته دیگر این است که مردم بزرگسال به خط سریلیک خو کرده‌اند و لازم است که آموزش خط فارسی در میان کودکان جدی گرفته شود. (سنایی، 1376: 129-131)

واقعیت این است که ادبیات فارسی نیز در کشورهای ایران، افغانستان و تاجیکستان متحول شده و همچنان به سمت و سوهای متمایز و حتی گوناگون در حال تحول است. به ویژه، از وقتی که دو کشور اخیر صاحب استقلال شده و از یک حاکمیت مرکزی - به اصطلاح دولت - ملت - برخوردار گشته‌اند. این مطلب خصوصاً درباره تاجیکستان صدق می‌کند که در آنجا خط در زمان حاکمیت روس‌ها با اولین زمان (1928) به خط لاتینی تغییر یافت و اندکی بعد خط سیریلیک (1940) به جای خط فارسی، که در اران و افغانستان متداول است، رایج شد (نک: لوئیس: همانجا). گفتنی است مرحله تغییر خط و گذر از خط فارسی به خط لاتین آسان نبود. (Oemoble, 1982: 9) بنابراین، تاجیکستان از نظر تحولات زبانی و فرهنگی به سمت روسیه و نیز فرهنگ ترکی آسیای میانه رفت (لوئیس: همانجا). از این پس، تاجیکی از نظر تاریخی، اجتماعی و فرهنگی در بستر جدید قرار گرفت (در این باره، نک: رواقی 1383، شصت و پنج، شصت و هفت). حال

آنکه افغانستان چنین سرنوشتی نداشت. افغانستان در منطقه نفوذ پاکستان و هند و نیز اتحاد جماهیر شوروی بود. با همه اینها، شاید هیچ رویدادی در روزگار ما به اندازه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در آخرین دهه قرن بیستم (1992 م.)، و سرنوشتی طالبان توسط آمریکا در اولین سالهای قرن بیست و یکم برای سرنوشت زبان فارسی در آسیای میانه مبارک نبوده است. به ویژه آنکه و سایل فناوری مانند برنامه‌های فارسی زبان که از طریق رسانه‌های مختلف برای این مناطق پخش می‌شود، مؤثر شده است؛ زیرا فرصت‌های فزاینده برای تبادل فرهنگی در قلمرو زبان فارسی پدید آمده است و گسستگی دهه‌های پیشین کمرنگ می‌شود (لوئیس: همانجا). متأسفانه تأثیر این دو رویداد بر سرنوشت زبان فارسی در آسیای میانه را زبان‌شناسان ایرانی از جنبه‌های گوناگون بررسی نکرده‌اند.

زبان تاجیکها همیشه همان زبان دری یعنی زبان فارسی امروز ما بوده است و مطابق اسناد بسیار معتبر این زبان اصلاً زبان آن نواحی و آن مردم بوده و در این نواحی امروزی ازری و طهران به بعد زبان عمومی زبان پهلوی بوده و در محدوده صفاری و سامانی که زبان آن نواحی زبان ادبی شده اندک اندک بر زبان پهلوی برتری پیدا کرده و از دوره سلجوقیان به بعد به وسیله وزاری خراسانی و دانشمندان خراسانی در نواحی دیگر ایران هم رواج قطعی یافته و زبان ادبی همه ایران شده است.

یگانه تفاوتی که در میان زبان تاجیکهای امروز و زبان ادبی کنونی ما هست اینست که تاجیکها زبان کهنه‌تر را که تا قرن نهم در میانشان رواج داشته نگاهداشته‌اند و تکاملها و تجددهایی که در زبان ما در این مدت حدود شش صد سال راه یافته به زبان آنها سرایت نکرده است. به همین جهت امروز فارسی تاجیکها به فارسی افغانها شبیه‌ترست تا به فارسی ایرانیان.

سال 832 قمری تاجیکان همیشه با زندگی ما شرکت نزدیک و پیوستگی مادی و معنوی داشته‌اند. در این سال ابوالخیرین دولت شیخ پیشوای ازبکان در نتیجه ضعف تیموریان بر این نواحی استیلا یافت و از آن سال ماوراءالنهر از ایران جدا شد. با این همه تا صد و چند سال بعد هنوز رابطه همیشگی در میان تاجیکان و فارسی‌زبانان ایران بوده و شاعران و نویسندگان این دو قوم با یکدیگر رفت و آمد داشته‌اند اما در نتیجه سیاست دینی پررنگ صفویه در میان حنیفان آن نواحی و شیعه این نواحی اختلاف و دشمنی روزبروز

سخت‌تر شده و رابطه روزبروز گسیخته‌تر شده است. با این همه در این مدت همیشه و تا امروز نویسنده و شاعر فارسی زبان در میان تاجیکان بوده است.

تا سال 1924 میلادی که سراسر این نواحی متعمره تزارهای روسیه بود خان بخارا و خان خیوه تقریباً حکم نایب‌السلطنه این نواحی را داشتند. در 1924 سه جمهوری مستقل شوروی سوسیالیستی در این نواحی تشکیل شد و تمدن جدید بدین وسیله با سرعت فوق‌العاده‌ای انتشار یافت. تا 1928 هنوز خط عمومی زبان تاجیک همین خط کنونی ما بود. از آن پس خط لاتین را برای زبان تاجیک پذیرفتند و سرانجام در 1940 خط روسی را اختیار کردند و پس از آن زبان تاجیک را به خط روسی نوشتند.

دانشمندان تاجیک کتابهای بسیار سودمند درباره ادبیات زبان خود تألیف کرده‌اند سه کتابی که مخصوصاً در این مورد بسیار سودمندست یکی «نمونه ادبیات تاجیک» تألیف ادیب و شاعر بسیار معروف امروز تاجیکستان صدرالدین عینی است که چاپ اول آن به همان خط قدیم در 1924 در مسکو انتشار یافته و دیگر «نمونه‌های ادبیات تاجیک» تألیف میرزازاده سهیلی و خلال اکرامی و لطف‌الله یوا و کبیرجایبزرگ زاده است که به خط لاتین در 1940 در استالین آباد بیرون آمده است. دیگر کتابیست به عنوان «نمونه فولکور تاجیک» که جلد اول آن را آن. بولدیرف در زیر نظری ا. برتلس خاور شناس معروف شوروی ترتیب داده و در 1938 به خط لاتین در استالین آباد و لنین گراد منتشر شده و جلد دوم آن را م. تورسون‌زاده ترتیب داده و در 1940 به همان خط در همان دو شهر انتشار یافته است.

از این سه کتاب پیداست که در این مدت عده کثیری نویسنده و شاعر فارسی زبان در میان تاجیکان بوده‌اند که فهرستا‌نامه‌های شاعرانشان بدین‌گونه است. در این فهرست هر کدام که تاریخ تولد و رحلتشان معلومست دو رقم در برابر نامشان در هلالین خواهد آمد و هر کدام که تنها تاریخ درگذشتشان معلومست یک رقم خواهیم آورد:

عبدالله خان بن اسکندر خان (1006)، باقی ارزی بخارایی، میر حاجی سمرقندی، امامقلی خان بن دین محمدخان (1054)، قاسم خان بن خسرو خان ابن ندر محمد خان (1068)، عبدالعزیز خان بن ندر محمد خان (1091)، وجهی سمرقندی، خواجه حسن نثاری بخارائی، مرحومی بخارایی، مطربی بخارایی، مؤمن

سمرقندی، عرشی بخارایی، کلشی کاشمیری، مولوی شریف بخارایی (1109)، قاضی لطف‌الله بخارایی، سبحانقلی خان (1114)، شوکت بخارایی (1111)، میر سید شریف راقم سمرقندی (1055)، محمد یوسف بن خواجه بقای منشی مؤلف تاریخ مقیم خانی، بابارحیم مشرب نمنگانی (1123)، صوفی‌الله یار که ننه قورغانی (1136)، املائی بلخی (1162)، فطرت زردوز سمرقندی، سیدای نسفی، نادره اندجانی زوجه امیر عمرخان والی خوقند، امیر عمرخان مذکور (1237)، ادا (1252)، گل محمد بی‌افغان، شیرمحمد اکمل، ارثی حصاری، منصور خواجه انساب بخارائی، اکابر خواجه اکبر بخارائی، میربقا خواجه آتشی بخارایی، ملا عبدالشکور قاضی کلان بخارا متخلص به آیت (1306)، تاش خواجه اسیری خجندی (1434)، افضل مخدوم پریستی بخارایی (1334)، ملا محمدامین حکیم بخارایی، حبیب‌الله مخدوم اوحدی بخارایی، بهجت، ملابزهان بسمل گورایی، ملارجب پری حصاری، آته جان پیروسلیمانی بخارایی معاصر، برهان خواجه (1310)، اولاد حسین خان تجلی دهلوی ساکن کاشغر، قاضی عبدالله خواجه تحسین بخارایی، قاضی مسیحای تمهید سمرقندی، ملا عصام‌الدین ثاقب بخارایی، ملانور سون باقی مخدوم جلالی بخارایی، قاضی جان جرئت بخارایی، جمال‌الدین مخدوم جمالی تاشقور غانی (1866)، سید زفرخان جوهری اسروشتی معاصر، میرزا عالم جان - سرت - صاری، جنیدالله مخدوم حاذق هرانی ساکن بخارا، حاجی خان بن بیرام علی‌خان حاکم سابق مرو، محمدصدیق حیرت بخارایی (1320)، حامد بیگ ایشیک آقاسی باشی تاشقورغانی (1328)، محمدصدیق خان حشمت پسر امیرمظفر، احمد جان مخدوم حمدی بخارایی معاصر، خاطف خجندی (1258)، قاضی رحمتی خجالت بخارایی، ابراهیم مخدوم خایف اسروشنی، خزانی قاراتیگینی، ملاعثمان خموش بخارایی، ملاحسین مخدوم دانش بخارایی، ملارجب بامی دانش بخارایی (1248)، میرزا شمس‌الدین داعی بخارایی، احمد مخدوم مهندس منجم دانش (1242-1314)، قاری ملا کرامت طنبوری دلکش (1320)، میرزا آستانه قل دبیری که تته قورغانه ساکن بخارا، زیبیحای یهودی سمرقندی، ذاکر خواجه نمنگانی (1243)، قاری عبدالمجید ذوفنون بخارایی (1321)، قاضی میر عنایت‌الله رشید بخارایی (1228)، رمزی خوقندی، رندی نمنگانی، قاضی ملا عبدالعزیز راقم بخارایی، میرزا رحیم رحیمی دیوانه سمرقندی، خواجه ادیس خواجه راجی بخارایی (1298-1338)، میرزا رحیم منشی زکی بخارایی (1280)، عبدالقادر خواجه سودا (بی‌پل) بخارایی (1290)، ملا محمود سیمای بخارایی، داملا ابوالفضل سیرت اعلم بخارایی

(1321)، میرزا عظیم سامی بوستانی (1325)، ملا عبدالکریم سپندی سمرقندی (1245-1327)، میرزا سراج حکیم سراجی بخارایی (1294-1332)، ملا محمدشریف خواجه شیون بخارایی (1361)، شوقی که تته قورغانی (1278)، عبدالشکور شکوری سمرقندی، شریف مخدوم شیرین، شیرین بخارایی، شمس‌الدین مخدوم شاهین بخارایی (1311)، حاج عظیم شرعی بخارایی (1313)، قاری هاشم شایق بخارایی معاصر، میرزا صادق منشی جاندار، صوفی خواجه قاضی کلان بخارا (1294)، قاضی عبدالواحد صدر صریر (1224-1303)، ملا عبیدالله صبحی پنجشنبه‌گی میانکانی، میرزا حیت توقسابه صهبای وابکندی (1336)، محمداطاهر خواجه ضریر جویباری بخارایی ملقب به اوزبک خواجه (1307)، قاضی محمدشریف صدرضیا، محمد نقیب خان طغرل احراری فلغری (1337)، میرزا عبدالله ظهوری هراتی ساکن بخارا، محمدیعقوب بخارایی ابن امیر دانیال، منغلیت متخلص به علی، محمدشریف عارف، عنایت بخارایی (1303)، عیسی مخدوم مفتی بخارایی (1242-1305)، حاج ابراهیم عاصی بخارایی (1313)، ملاشریف عنبربخارایی (1323)، عبدالعزیز خواجه قندوزی معروف به ایشان جان، حاج سید احمد خواجه صدیقی عجزی سمرقندی، صدرالدین عینی بخارایی معاصر، فضلی نمکنانی، قاری حسام‌الدین فایق بخارایی، قاضی قربان خان فطرت وردانزهی (1305)، قاری عبدالرزاق فکرت بخارایی (1311)، میرزا شاه فایز بخارایی (1307-1336)، میرزا عبدالله فیاش سمرقندی، میرزا اکرم فکری سمرقندی، عبدالرؤف فطرت بخارایی (1287)، قاضی کامل حصاری (1334)، گلخنی نمکنانی، صادق خواجه گلشنی بخارایی (1328)، دا ملا حاجی بای لسانی خجندی (1268)، ملا نذرالله لطفی بخارایی (1336)، محمدزمان سمرقندی بن محمد رضای فلغری پلخوتی (1203-1266)، ملا رحمت‌الله مضطر کاشانی از مردم قرشی، میرزا عبدالرزاق طیب منیر بخارایی (1287)، قای ملاصعدی ماهر بخارایی (1287)، حاج ملا جهانگیر مجنون بخارایی (13139)، ملا عبدالمجید مضطرب بخارایی (1260-1314)، حاج نعمت‌الله مخدوم محترم بخارایی (1338)، آقا اسمعیل منیر کشمیری، ملا حاج هادی مسرور بخارایی معاصر، میرزا عبدالواحد منظم بخارایی معاصر، سید محمود خواجه بن محمدامین خواجه بخارایی معاصر، منیرخان معین‌زاده خجندی معاصر، قاضی ابوطاهر خواجه نوای سمرقندی پسر قاضی ابوسعید خواجه سمرقندی (1874)، میر سید غازی ناله خوقندی (1260)، کامل خواجه نکهت، نجیب هندو، میرقاری نایر بخارایی، سید محمدخان نظمی اسروشنی (1242-1310)، قاضی

سید جان مخدوم نظمی بخارایی (1336)، محمد صالح نوحه بخارایی، ملا دو ست نادر بایسونی (1341)، قاری رحمت‌الله واضح بخارایی (1311)، ملا سید احمد و صلی سمرقندی معاصر، میرزا نذرالدین هادی سمرقندی (1264-1309)، خلیفه عاشور محمد یکدل بخارایی.

معاصرین: عبدالرؤف فطرت بخارایی، حاج سید احمد خواجه صدیقی عجزی سمرقندی، تاش خواجه اسپری خجندی (1334)، قاسم قاری زاده اخیر بخارایی، احمدجان مخدوم حمدی ابوسعید زاده بخارایی، میرزا عبدالواحد منظم برهان زاده بخارایی، میرزا محسن عکاس بخارایی، حبیب‌الله مخدوم اوحدی بخارایی، جوهری اسروشنی، ذهنی سمرقندی، قاری مسیحای تمهید سمرقندی. «(نفیسی، 1330: 3-7)

ب) نمونه‌هایی از تفاوت‌های معنایی واژگان و تعابیر مشترک فارسی در ایران و تاجیکستان

چنان‌که پیش از این اشاره شد، میان دو زبان فارسی و تاجیکی تفاوت‌هایی وجود دارد (نک- Steblin : Komensky, E12؛ خصوصاً صادقی 1370 و 1372؛ کلباسی 1374؛ Lewis 2004 در اینجا فقط به تفاوت‌ها در سطح واژگانی می‌پردازیم. در واقع، دوستان غلط‌انداز در زبان‌شناسی به واژگانی گفته می‌شود که در دو زبان وجود دارند، تلفظ آنها کم و بیش مشابه است، اما معنای آنها در ذهن اهل دو زبان متفاوت است. نادیده انگاشتن این تفاوت معنایی گاه سوءتفاهم و گاه درک نادرست در برقراری ارتباط زبانی و گرفتن پیام از فرستنده به گیرنده را در پی خواهد داشت.

الف. تعدادی دوستان غلط‌انداز در نوشته حاضر آورده شده است و شناخت بیشتر آنها به زمان بیشتری نیاز دارد:

زمان مبدأ: تاجیکی زبان مقصد: فارسی

1. آشیانه: طبقه، مثلاً طبقه دوم ساختمان آشیانه: لانه پرندگان، هوایما.

2. آموختن: بررسی، پژوهش، تحقیق، مثلاً آموختن ادبیات قرن دهم / شانزدهم. آموختن: یاد دادن، یاد گرفتن، که در زبان فارسی ابهام واژگانی (lexical ambiguity) دارد.
3. آموزگاری: تربیت معلم، مثلاً دانشگاه
- آموزگاری، هم معلم هم استاد. آموزگار: کسی که در مقطع ابتدایی در مدرسه‌های ایران درس می‌دهد.
4. آواز: صدا؛ آوا در آواشناسی. آواز: صدای خواننده و پرنده.
5. اختصار: حذف. اختصار: خلاصه، اجمال.
6. اختصاص: تخصص. اختصاص: تعلق یافتن، در نظر گرفتن، مثلاً اختصاص یک میلیون دلار.
7. استراحت: برای یک مدت طولانی نه کوتاه از کار فارغ بودن، مثلاً روز استراحت. استراحت: برای یک مدت کوتاه یا طولانی از کار فارغ بودن.
8. استقامت کننده: مقیم جایی، مثلاً در شهر دوشنبه استقامت کننده: مقاومت کننده
9. افشاگر: به جا آوردن، مثلاً حافظ کنسرت فردا افشاگر راز و نیازهای شما. افشاگر: فاش کننده سرّ و راز و سخن کسی.
10. اشتراک: شرکت در مراسمی یا چیزی. اشتراک: پذیرش بهره‌گیری از خدمات یک مؤسسه یا سازمان.
11. از بس که: چون که، از آنجا که. از بس که: از آنجا که بسیار. ...
12. امانی: امنیت. امانی: امان بودن، مصون بودن؛ به ندرت به کار می‌رود.
13. نبودند و نبودند: یکی بود، یکی نبود، مثلاً در آغاز قصه کودکان. بودند و نبودند: حضور داشتند و نداشتند.
14. بندگی کردن: به رحمت خدا رفتن، مرحوم شدن. بندگی کردن: عبادت کردن.

15. بخشیدن: به مناسبت، مثلاً بخشیدن به جشن صد سالگی؛ به علت گرت‌برداری از زبان روسی.

بخشیدن: دادن؛ عطا کردن، چشم پوشیدن.

16. به هلاکت رسیدگان: کشته شدگان. به هلاکت رسیدگان: کشته شدگان؛ در اشاره به اشخاص بد، بدکار، تروریست.

17. بی طرف: بی تفاوت، مثلاً بی طرف نباشید!

حجت‌های خانه گم شده! بی طرف: کسی که دخالت نمی‌کند. یا جانبداری از هیچ یک از دو گروه نمی‌کند.

18. بریدن زبان کسی: حرف کسی را قطع کردن. بریدن زبان کسی: زبان کسی را با چیزی بریدن.

19. بی نام و نشان: ناپدید بر اثر حادثه؛ همچنین گمنام، مفقودالثر در جنگ. بی نام و نشان: درباره کسی که نام و نشان از او در دست نیست، نه به علت حادثه.

20. بی امانی: بی رحمی، سخت دلی؛ با بسامد کم. بی امانی: در امان نبودن، مصون نبودن.

21. مردک: شوهر، آقای محترم، مثلاً مردک زور. مردک: آقا، در اهانت به کسی؛ در زبان محاوره، مردکه یا مرتیکه.

22. سرور: رئیس مثلاً حکومت. سرور: با بسامد کم و کاربرد محدود، مثلاً سرور شهیدان، امام حسین علیه السلام.

23. تکلیف: دعوت. تکلیف: کار درسی؛ بلوغ مثلاً یا سن جشن تکلیف.

24. حاضر: اکنون؛ یک لحظه اجازه دهید. حاضر: در حال حاضر در عبارت ترکیبی؛ همچنین در هنگام حضور و غیاب در کلاس درس.

25. مانده: خسته، خسته و مانده. مانده: صفت مفعولی از فعل ماندن.

26. بازیافت: حرف و سخن تازه؛ کشف چیزی باستان. بازیافت: استفاده دوباره از مواد مثلاً پلاستیکی.
27. کاویدن: خواستن، به دنبال چیزی گشتن. کاویدن:
28. پوشیدن: نک: ادامه مقاله. پوشیدن: نک: ادامه مقاله.
29. نغز: خوب؛ با بسامد بسیار. نغز: خوب؛ با بسامد بسیار کم.
30. پگاه: فردا. پگاهی: صبح. پگاه: سپیده دم.
31. ویران: خراب. ویران: نابود، با خاک یکسان شده.
32. کشتن: خاموش کردن برق. کشتن: به قتل رساندن؛ حیات و زندگی جاننداری را گرفتن.
33. خفه شدن: دلخور شدن؛ ناراحت شدن؛ آزرده خاطر شدن. خفه شدن: کشتن.
34. گناهکار: مقصر؛ گناهکار. گناهکار: کسی که گناه کرده است، خصوصاً در متون دینی.
35. خاندان: خانواده. خاندان: (زن و فرزند)، خانواده زن و در اشاره به فرزند و اهل خانه مرد که نانخور او باشد.

ج) تأثیر فرهنگ و ادبیات معاصر ایران بر شعر نوی تاجیکستان

چنانچه گفته شد ادبیات تاجیک بخشی از ادبیات کهنسال و غنی زبان فارسی است که در سرزمین اهورایی «فرارود» به ویژه در تاجیکستان ریشه دوانده است و با گلهای رنگارنگ و خوشبوی بوستانش چشم هر مشتاقی را به خود خیره می سازد. این قطعه از سرزمین شعر و ادب و آریایی، در قرن شانزدهم میلادی از پیکره واحد ایران زمین جدا شد. در این قرن قبیله های ترک ازبک، آسیای مرکزی را تصرف کردند و

رابطه‌های سیاسی و فرهنگی آسیای مرکزی و ایران به طور عملی قطع شد. در نیمه دوم سده 19 میلادی، روسیه تزاری این منطقه را تصرف کرد و در دوران شوروی این قطعه از سرزمین، جزء جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی درآمد. بنابراین فارسی‌زبانان این منطقه ناخواسته در مسیر تاریخی جداگانه‌ای قرار گرفتند و زبان و ادبیات آن‌ها، هم از آن‌چه در ایران دیده می‌شود، تا اندازه‌ای فرق کرد.

همه عواملی که منجر به جدایی این منطقه از ایران زمین شد در جریانات بعدی تأثیرش را در حوزه زبان و ادبیات، بیشتر نشان داد؛ هرچند برخی از تاریخ‌نگاران ادبی به ویژه دانشمندان شوروی سابق تأثیر این جدایی را به صورت مبالغه‌آمیز بیان کرده‌اند؛ اما بی‌هیچ تردیدی زبان و ادبیات و فرهنگ دو سرزمین همواره بر یکدیگر تأثیر داشته‌اند و خواهند داشت.

چندگاهی نیز، موانعی در برابر رابطه‌های ادبی مناطق فارسی زبان پیش می‌آمد؛ ولی در عین حال رشته‌های پیوندی که فارسی‌زبانان را به هم نزدیک می‌کرد خیلی قوی‌تر بود. از مهم‌ترین رشته‌های پیوند، همان آبشخور مشترک فرهنگی و ادبی و بنیان‌های مشترک معنوی و تاریخی آنان بود که مانع گسستن کامل روابط فرهنگی و ادبی دو خطه ماوراءالنهر و ایران می‌شد. به گفته دانشمند تاجیک، اکبر تورسون‌زاده: «رابطه‌های سینخرونی [همزمانی] دو شاخه ادبیات یگانه (فارسی) یک اندازه سست شد، ولی قطع نگردید». (تورسون اف 1991: 16) استاد ایرج افشار، با مطالعه برخی از تذکره‌هایی که در ماوراءالنهر تألیف شده‌اند، نتیجه گرفته است که: «از بخارا تا اصفهان و از بلخ تا تبریز، پهنه ادبی و فکری ادبا و شعرا و خوش‌نویسان فارسی زبان و دیگر صنوف فرهنگ‌مند بود و آنان با دل‌پذیری میراث زبان یکدیگر را می‌شناختند و درک می‌کردند ... میان ادبا و شعرای این پهنه و آن خطه [ایران و ماوراءالنهر] تبادل شعر و ارتباط فکری همیشه برقرار بوده، مگر در این 80 سال [یعنی دوره شوروی]». (افشار 1371: 314) و حق به جانب استاد محمد جان شکوری است که گفته است: «این رابطه گاه یک پدیده ظاهری و تصادفی باشد هم، در بعضی موارد خیلی عمیق رفته است و حوزه‌های ادبی ماوراءالنهر و ایران را ماهیتاً به هم نزدیک آورده است». (شکوری 1996: 208) و ما هم در این مقاله، به تأثیر عمیق همین رابطه تصادفی و ظاهری ایران و ماوراءالنهر، در شعر تاجیکستان

می‌پردازیم زیرا رابطه عمیق سیاسی و فرهنگی و ادبی بین این دو خطه در قرن بیستم جز در اواخر این قرن هرگز وجود نداشت.

• جریان‌های منفی

تأثیرگذار

در گذر و تأثیر و تأثر سخنگویان معاصر، معمولاً ادبیات و سخنگویان ایران بر ادبیات فارسی آسیای مرکزی تأثیر بیشتری داشته و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است و علت آن نیز در مرکز قرار داشتن ایران در حوزه زبان و ادبیات فارسی پس از قرن 17 میلادی بود. در حالی که در همین دوره زبان و فرهنگ و ادبیات ایرانی در آسیای مرکزی دچار رکود و فترت شده بود و علت افول آن نیز تسلط ترکان بادیه‌نشین و سپس روس‌های سفیدپوست بر سیاست، فرهنگ و اقتصاد منطقه بود. و این رکود به حدی در قرن 18 م. و نیمه اول قرن نوزدهم شدت یافته بود که تاریخ‌نگاران ادبی برای این عصر در تاریخ ادبیات فارسی فرا رود «ادیب و گوینده ممتازی که شایان ذکر باشد، نیافته‌اند» (بچکا 1372: 43).

تنها در نیمه دوم عصر نوزده و آغاز قرن 20، ادبیات فارسی در آسیای مرکزی رشد قابل ملاحظه‌ای یافت.

این حرکت در نتیجه اشغال و کنترل آسیای مرکزی توسط روسیه و گسترش راه‌های ارتباطی به ویژه راه آهن، گسترش مبادلات و چاپ و نشر کتاب‌ها و نشریات و از همه مهم‌تر ظهور جنبش روشنفکری به نام «معارف پروری» به رهبری احمد دانش در منطقه بود و به گفته پرفسور غفوراف در همین دوره، «بسیاری از متفکران و شاعران آسیای مرکزی از روشنفکران ترقی‌خواه روسیه درس عبرت می‌گرفتند. به تدریج ادبیات کشور هم پیشرفت کرد» (غفور اف 1997: 1127). در آخرین سالهای دهه دوم قرن بیستم جهان با یکی از شگفت‌ترین حوادث تاریخی یعنی انقلاب اکتبر 1917 م. در روسیه مواجه شد و انقلاب خلقی بخارا در اوت 1920 م. بازتاب آن واقعه تاریخی بود که توسط ارتش سرخ میسر شد و از این پس آسیای مرکزی و فارسی‌زبان منطقه در قلمرو اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی درآمدند و میان مرزهای این کشور با جهان خارج دیوار بلند و آهنین کشیده شد و ادبیات معاصر تاجیک از این پس، با تأثیرپذیری از ادبیات روس در

مجموع، بخشی از شبکه ادبیات شوروی درآمد که شامل ادبیات تمام ملت‌های داخل در اتحاد جماهیر شوروی به رهبری ادبیات روس بود که مبنا و محتوای این ادبیات، اندیشه‌های زیباشناختی مارکس و انگلیس و محققان ادبیات شوروی به ویژه بنیان‌گذاران شعر و نثر آن، یعنی گورگی و مایاکوفسکی، بود. در ابتدای قرن 20 و ابتدای حکومت شوروی، تاجیکان همزمان در مقابل دو جریان سیاسی و فرهنگی قرار گرفتند: یکی از این جریان‌های قدرتمند توسط پان ترکیست‌ها بر ضد زبان فارسی به وجود آمد، که وجود تاجیکان و اقوام فارسی زبان در آسیای مرکزی را به طور کامل انکار می‌کردند و در صدد ترک‌سازی کامل منطقه بودند و برای رسیدن به مقصد نهایی خود می‌بایست زبان فارسی را در منطقه نابود کنند. دیگری، جریانی بود که توسط روس‌ها و با ایجاد حکومت شوروی به وجود آمد. هر چند گاهی حکومت مسکو و پان ترکیست‌های منطقه در مقابل اقدام ایرانی سیاست‌های مشترکی داشتند؛ اما حکومت مسکو برای ساختن انسان شوروی و کمونیستی و پیشبرد اهداف فرهنگی و سیاسی خود هرگونه اقدام ملی‌گرایی را سرکوب می‌کرد و در تقسیم‌بندی سال 1924 و 1929 م. برخلاف میل ترکان یک جمهوری به نام تاجیکستان تشکیل دادند. هر چند تاجیکستان را از داشتن شهرهای هویت‌ساز و تاریخی‌اش مثل بخارا و سمرقند محروم کردند؛ اما همین اقدام، زبان فارسی تاجیکی را از خطر نابودی که توسط ترکان پیگیری می‌شد، نجات داد.

اقدامات سرکوبگرانه حکومت مسکو در قبال جریانات ملی‌گرایانه، هر نوع ارتباط بین ملت‌های داخل اتحاد شوروی را با ملت‌های هم‌سایر جهان خارج محدود می‌کرد و در راستای همین سیاست، تاجیکان از داشتن هر نوع ارتباط مؤثر با ایران و افغانستان محروم ماندند.

در دوره حکومت شوروی، آنچه تبادل و تعامل میان زبان و ادبیات تاجیک با زبان و ادبیات کشورهای هم‌زبان یعنی افغانستان و ایران را با مشکل جدی مواجه ساخت، موضوع تغییر خط بود که در سال 1929 م. اتفاق افتاد و به موجب آن، خط فارسی (خط تعدیل شده عربی) تمام مردمان آسیای مرکزی و قفقاز (به غیر از ارمنستان و گرجستان) به خط لاتین تبدیل شد و ده سال بعد (سال 1939 م.) دوباره از لاتین به خط روسی (سیریلیک یا کرلیک) تغییر یافت و ناگهان مهم‌ترین پل ارتباطی و پیوند فارسی‌زبانان این منطقه با دیگر فارسی‌زبانان از هم فرد ریخت و فارسی‌زبانان منطقه که از این پس با خط روسی انس گرفته بودند؛ دیگر

قادر به مطالعه و خواندن آثار و نوشته‌های دیگر فارسی‌زبانان - که به خط فارسی نوشته می‌شد - نبودند و همین‌طور بالعکس؛ این موضوع مانع رشد فرهنگ و تمدن ایرانی و زبان فارسی در منطقه‌ای شد که مهد و گهواره آن بود.

اکنون با گذشت بیش از 15 سال استقلال تاجیکستان و گسترش رابطه‌های سیاسی و فرهنگی میان مردم این دو کشور همچنان بیشتر ادبیات‌شناسان و دوستداران شعر و ادب ایرانی و بالعکس از لذت خواندن آثار ادبی و علمی یکدیگر بی‌بهره‌اند و به قول مولانا جامی:

نسخه آشفته دیوان عمر ما مپرس خط غلط، انشا غلط، املا غلط، معنی غلط

• عوامل مثبت

در مقابل عوامل منفی ذکر شده، چند عامل مثبت گسترش تبادلات ادبی میان تاجیکان و ایرانیان را فراهم ساخت که مهم‌ترین آن‌ها رفت و آمد میان ادیبان و دانشمندان دو طرف و چاپ و نشر آثار ادبی ایران در تاجیکستان بود. در این میان موضوع مهاجرت ابوالقاسم لاهوتی از ایران به تاجیکستان اهمیت ویژه‌ای دارد.

ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی (کرمانشاه 1887 م. / 1266 ش - مسکو - 1957 م. / 1336 ش.) را می‌توان حلقه طلایی پیوند ادبیات ایران و تاجیکستان در قرن بیستم نامید. این شاعر و سیاستمدار برجسته، به دلیل مبارزات سیاسی و نظامی در ایران مدتی مجبور به اقامت در ترکیه و استانبول شد و ای دوره مصادف با عزیمت عده‌ای از جوانان بخارا و ماوراءالنهر با کمک «جدیدان بخارا» جهت تحصیل علم و دانش به ترکیه و استانبول بود.

طبق اسناد به جای مانده «تنها در سال 1910 م.، مدارس عالی استانبول حدود صد نفر دانشجوی از ترکستان و دولت‌های آسیای مرکزی پذیرفتند که با کمک «جدیدان بخارا» انجام شد.»

در این زمان ترکیه و استانبول محل تلاقی و پیوند ادیبان ایرانی از جمله لاهوتی با عده‌ای از فرهیختگان آسیای مرکزی بود. تحصیل و اقامت فارسی‌زبانان دو خطه در ترکیه، آن‌ها را از نزدیک با تحولات ادبی و

سیاسی ترکیه و اروپا آشنا کرد و پس از بازگشت به وطن خویش، تجدد و تحول در مسائل حکومت‌داری و جریانات فرهنگی از جمله ادبیات را پیگیری کردند.

لاهورتی یکی از کسانی بود که بیش از همه ضرورت این تجدد را درک کرده بود. مطالعه و آشنایی او با آثار صابر، شاعر معروف قفقازی و ادبیات نو ترک و اروپا به ویژه فرانسه باعث شد که او در محتوا و نیز نوع قافیه‌بندی و وزن شعر دست به ابتکار و تحول بزند و به عنوان اولین پیشگام شعر نو فارسی در ایران قد علم کند. او در سال 1288 [ت.ش. / 1909 م. نخستین شعر نو فارسی به نام «وفای به عهد» را سرود.

وی در سال 1300 ش. / 1921 م. در تبریز به دنبال شورشی که به «شورش لاهوتی خان» نیز معروف شد، از حکومت مرکزی شکست خورد و ناچار به شوروی (باکو) گریخت و از آنجا به مسکو و عاقبت در سال 1925 م. در تاجیکستان اقامت گزید. لاهوتی هنگامی که به تاجیکستان رفت، تمام استعداد و توان خویش را در خدمت به فارسی‌زبانان منطقه و رشد و شکوفایی زبان و ادبیات فارسی - تاجیکی و اصول سوسیالیسم گذاشت و در زمره یکی از بهترین یاران و دوستان صدرالدین عینی درآمد. نفوذ فرهنگی و سیاسی او در تاجیکستان آن چنان تأثیرگذار بود که حتی به مقام «وزیری فرهنگ تاجیکستان» ارتقا یافت. عینی در کتاب پر آوازه نمونه ادبیات تاجیک نام لاهوتی را در ردیف شاعران تاجیک آورده و به او لقب «ادیب سرخ» داده است (عینی 1926: 586-587).

از بارزترین خدمات‌های لاهوتی، انتقال تجربیات ادبی از ایران به تاجیکستان و رشد و شکوفایی شعر و ادب فارسی در تاجیکستان بود. لاهوتی همچون بارانی به بوستان ادب فارسی منطقه شکوفایی و طراوت و حیاتی دوباره بخشید. او پس از اقامت در تاجیکستان، سکان هدایت شعر تاجیکستان را به عهده گرفت. تا این زمان استاد صدرالدین عینی هم در شعر و هم در نثر یگانه ادیب ممتاز در تاجیکستان بود که از بخارا به دو شنبه کوچیده بود. با آمدن لاهوتی، صدرالدین عینی مشعل درخشان شعر فارسی را به لاهوتی سپرد و خود فعالیت ادبی‌اش را در نثر ادامه داد.

لاهورتی اشعار زیادی در تاجیکستان سرود که از جمله «سرود ملی تاجیکستان» و ترجمه «سرود شوروی» به شعر فارسی را می‌توان نام برد. اما شعر نو او در تاریخ ادبیات ایران و تاجیکستان مقام ویژه‌ای دارد و

می‌توانیم تأثیر آن را در گسترش این سبک در تاجیکستان آشکارا ملاحظه کنیم. در باب تأثیر لاهوتی در شعر نو تاجیکستان، همین نکته بس که با آمدن لاهوتی این نوع شعر بی‌هیچ بحث و جدلی در آن‌جا پذیرفته شد و گسترش یافت.

در حالی‌که شعر نو در ایران در آغاز با مخالفت‌های شدیدی روبه‌رو شد و جنگ کهنه و نو مدت‌ها در محافل علمی و ادبی و مجلات ادامه داشت. گفتنی است که شعر نو در تاجیکستان با صدرالدین عینی در سال 1907 شروع می‌شود (بوند شهریاری 2002: 15). اما لاهوتی با توجه به تجربیات قبلی خویش و آگاهی از ساختار شعر نو ایران و روسیه در جهت بسط و گسترش آن تحت رهبری ادبیات روس کوشید و این نوع شعر را در میان شاعران نسل اول شاعران شوروی تاجیک گسترش داد. البته در موافقت شاعران تاجیک با شعر نو علاوه بر تأثیر لاهوتی چند عامل دیگر نیز مهم بودند: اول اینکه اولین سراینده شعر نو در تاجیکستان یعنی صدرالدین عینی، نه تنها به عنوان یک ادیب پیشرو و ممتاز بود؛ بلکه به عنوان یک رهبر فرهنگی و سیاسی در تاجیکستان از احترام ویژه‌ای برخوردار بود. دوم اینکه در ادبیات روسیه توسط شعرای روس مانند مایاکوفسکی، بلوک، خلیبنیکوف، آخمتووا، گوملیموا، سه وریانین و دیگران در اولین سده 20 میلادی در قلمرو اتحاد جماهیر شوروی سابق، نوپردازی‌هایی صورت گرفته و اشعار آن‌ها در تاجیکستان منتشر شده بود.

در این دوره هر شیوه و سبکی که در ادبیات پا می‌گرفت در ادبیات تاجیک و دیگر ملت‌های داخل اتحاد شوروی پذیرفتنی بود. تأکید کرد که ادبیات تاجیک در این دوره توأمان هم از ادبیات روس و هم از ادبیات ایران و هم از ادبیات کلاسیکی و هزار ساله فارسی خود بهره می‌گرفت لاهوتی پیوند دهنده اصلی ادبیات روس و ایران در ادبیات معاصر تاجیک به شمار می‌رود.

دومین مرحله

دومین مرحله از تبادل و تعامل ادبی ایران و تاجیکستان در قرن 20 از دهه شصت میلادی آغاز شد و در این مرحله شعر نو تاجیکستان از هر جهت به رشد و تکامل و پیشرفت نزدیک شد. از لحاظ سیاسی در نیمه دوم قرن بیستم چند حادثه و اتفاق مهم به گسترش رابطه‌های ادبی ایران و تاجیکستان کمک کرد:

1. تشکیل انجمن شعر فارسی در تاجیکستان: در دهه شصت میلادی (سال 1968 م.) انجمن شعر فارسی در تاجیکستان برگزار شد و شاعران و نویسندگانی از ایران و افغانستان از جمله دکتر پرویز ناتل خانلری، سعید نفیسی، نادر مادرپور و ژاله بدیع در آن شرکت داشتند و عمده‌ترین مسائل شعر معاصر تاجیکستان از جمله شعر نو مورد بحث و بررسی قرار گرفت. پژوهشگران عقیده دارند اوج فعالیت ادبی شاعران نوپردازی همچون لایق شیرعلی، مؤمن قناعت، گلرخسار و بازار صابر، بعد از انجمن مذکور و تبادل ادبی ایران و افغانستان صورت گرفته است.

تشکیل این انجمن در تاجیکستان و به ویژه حضور شاعران نوپرداز ایرانی در آن یک واقعه بسیار مهم تلقی شد و شاعران نوپرداز تاجیک از نزدیک با تحولات شعر نو ایران که از نیما آغاز شده بود آشنا شدند. هرچند چندین نشست ادبی دیگر در تهران و کابل و دو شنبه و مسکو با حضور ادیبان و اندیشمندان سه کشور برگزار شده بود؛ اما انجمن شعر فارسی در تاجیکستان زمانی برگزار شد که از لحاظ فرهنگی و سیاسی چرخشی در سیاست شوروی در دوران نیکتا خروشچف پدیدار شد که ضربه سنگینی به سلطه کمونیسم و سیاست استالینی و شوروی بود و برای گسترش چهارچوب‌های مرسوم ادب و هنر امکاناتی را فراهم ساخت و شرایطی فراهم آمد که آثار ادبی و علمی ادیبان معاصر ایران و افغانستان در تاجیکستان طبع و منتشر شد. این نشست روند رابطه‌های ادبی ایران و تاجیکستان را به ویژه در حوزه شعر نو سرعت بیشتری بخشید.

2. حضور شوروی در افغانستان: از دهه شصت به بعد و در دوران جنگ سرد، حکومت مسکو چشم طمع به کشور فارسی‌زبان افغانستان دوخته بود. روس‌ها در ابتدا به عنوان کمک و سپس با کودتای کمونیستی در افغانستان حضور چشمگیری یافته‌اند و این سیاست در نهایت به اشغال نظامی افغانستان توسط حکومت شوروی منجر شد. حضور و اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی بیش از همه به تاجیکان ارتباط یافت. زیرا جمهوری تاجیکستان نه تنها همسایه شمالی افغانستان بود. بلکه تنها جمهوری در درون اتحاد شوروی بود که با افغانستان همزبان بود. بنابراین حکومت مسکو برای حضور در افغانستان به تاجیکان نیاز شدیدی داشت و این موضوع موجب شد خیل عظیمی از ادیبان و نویسندگان و جوانان تاجیکستان به عنوان مترجم و کارمند و متخصص به افغانستان اعزام شدند و فرصت مناسبی برای ادیبان تاجیک فراهم شد تا از

طریق کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌های افغانستان که مملو از کتاب‌های ایرانی بود با آثار شاعران نوپرداز ایرانی و تئوری‌های آنان آشنا شوند. بازار صابر - یکی از شاعران نوپرداز تاجیک - که این دوره در افغانستان خدمت می‌کرد، می‌گوید: «ما در هرات از این کتاب‌ها [کتاب‌های ایرانی] برای مطالعه استفاده می‌کردیم، ... پس از بازگشت به دو شبانه از طریق روزنامه‌ها اقدام به چاپ پاره‌هایی از اشعار نیما یوشیج، توللی، فروغ و مهدی اخوان پرداختم» (صابر 1372: 5).

3. نشر و چاپ اشعار نوپردازان ایرانی در تاجیکستان: بعد از تشکیل انجمن شعر فارسی در تاجیکستان و نیز حضور شوروی در تاجیکستان، چاپ و نشر آثار شاعران نوپرداز ایرانی در تاجیکستان به خط فارسی و روسی شدت و گسترش یافت. بازار صابر در تأثیر چاپ شعر نو ایرانی در تاجیکستان می‌گوید: «مردم کم‌کم دریافتند که چیز فوق‌العاده‌ای [شعر نو] است ... این شعر از طریق مطبوعات تاجیکستان آهسته آهسته به طبع رسید و برای خود جا باز کرد». (همان: 5) از طرف دیگر چاپ سلسله مقالاتی راجع به شعر نو در مطبوعات تاجیکستان در تبیین شعر نو تاجیکی کمک شایانی کرد و جالب اینکه بیشتر این مقالات درباره شعر نو ایران بوده است (آته خانوا 1972: 131).

در سال 1985 مو از طرف گورباچف آخرین رهبر اتحاد شوروی، سیاست پروستریکا و گلاونوست آغاز شد. در شرایط مساعد پیش آمده در شوروی، عده‌ای از اندیشمندان تاجیکی از فرصت سودجسته و در جهت تحکیم پیوند با کشورهای هم‌زبان و برقراری حقوق اجتماعی زبان فارسی در آن سامان به مبارزاتی دست زدند؛ از جمله تصویب قانون زبان در سال 1989 بود که به همت دانشمندان و ایران‌شناسانی همچون استاد علامه محمد جان شکوری میسر شد و به موجب این قانون خط تاجیکستان از روسی به فارسی بازگردانده شد و زبان فارسی تاجیکی زبان رسمی و دولتی تاجیکستان اعلام شد. هرچند این قانون به طور کامل اجرا نشد؛ اما گام بزرگی در جهت آموزش خط نیاکان برداشته شد. استاد شکوری می‌گوید: «بازگشت به خط نیاکان [خط فارسی] ... به روی ما چند در دیگر می‌گشاید، گسترش روزافزون رابطه تاجیکستان با ایران و افغانستان که امکان می‌دهد از هم‌زبانان خود سخن شیوا بیاموزیم» (شکوری 1996: 241).

به دنبال اعلام سیاست پروستریکا و گلانوست، تاجیکستان در نهم سپتامبر سال 1991 م. اعلام استقلال کرد و حصار آهنین و هفتاد و چهار ساله شوروی از هم فرد ریخت و کمونیسم و شوروی برای همیشه به تاریخ پیوست. پس از استقلال تاجیکستان، اولین و مهم‌ترین مقصد اهل علم و فرهنگ و ادب تاجیکستان، ایران زمین بود و سیل عظیمی از ادیبان و دانش‌پژوهان ایران و تاجیکستان به کشور یکدیگر سفر کرده‌اند.

از پدیده‌های بسیار مبارک در پیوند فارسی‌زبانان و تاجیکان جهان، تشکیل پیوند است که با همت اربابان علم و فرهنگ تاجیکستان و با حمایت جدی و دلسوزانه ریاست جمهوری تاجیکستان تأسیس یافت و ریاست اجرایی آن را پروفیسور منیا زوف عهده‌دار است و هر ساله در ماه سپتامبر همایش بسیار با شکوه به همراه جشن استقلال و با دعوت از خادمان این رابطه‌ها از کشورهای مختلف جهان تشکیل می‌یابد و هدف این انجمن بزرگ جهانی پیوند فارسی‌زبانان و تاجیکان در حوزه‌های فرهنگی و ادبی در جهان است.

اکنون تبادل ادبی ایران و تاجیکستان به بالاترین حد خود رسیده است و گمان می‌رود تاجیکان در آموختن دانش و هنر ادبی تنها به ایران اکتفا نکرده و به فراسوی جدیدی روی خواهند آورد که به مجموعه دانش و مفاخر ادبی فارسی‌زبانان خواهند افزود. هرچند دامنه رابطه‌های ادبی ایران و تاجیکستان گسترش می‌یابد به همان اندازه تأثیر شعر نو ایران بر شعر نو تاجیکستان در مقایسه با ادبیات روس و دیگر ملت‌ها افزوده می‌گردد و فاصله شعر نو ایران و تاجیکستان کمتر می‌شود. امروزه بیشتر شاعران آن سامان از شعر نو ایران و نظریات ادبی آن الگو می‌گیرند. الگوپذیری شاعران تاجیک از شعر نو ایران هم در گزینش موضوع و محتوا و هم در نحوه بیان و هم در لحن و زبان شاعری است. از میان شاعران نوپرداز ایرانی شاعران بزرگ و صاحب سبکی همچون فروغ فرخزاد، سهراب سپهری، نادر نادرپور، اخوان ثالث و نیما یوشیج و فریدون توللی بیشترین تأثیر را بر شعر نو تاجیک باقی گذاشته‌اند.

در ادامه این مقاله، یکی از جنبه‌های تبال و تعامل ادبی یعنی تأثیر شعر نو ایران بر شعر نو تاجیکستان به اجمال بررسی می‌شود. در این بحث تنها به تأثیر سه شاعر اثرگذار ایرانی یعنی نیما، سپهری و فروغ بر شعر نو تاجیکستان به صورت نمونه بررسی خواهیم کرد.

نیما یوشیج (روستای یوش مازندران، 1276 ش. - تهران 1338 ش.) یکی از شناخته شده‌ترین شاعران ایرانی در جهان و تاجیکستان است. همه منتقدان ادبی او را آغازگر واقعی شعر نو در ایران با اسلوب و قواعد واقعی آن در زبان فارسی می‌دانند. او نخستین کسی بود که به طور دقیق چارچوب شعر نو را مشخص کرده و خود هنرمندانه و خردمندانه اشعار زیادی به سبک نو سروده است. پاره‌هایی از شعر نیما در دهه شصت و هفتاد بارها در تاجیکستان به چاپ رسید اما در آن سال‌ها چندان مورد توجه شاعران تاجیک‌قرار نگرفت. شناخت واقعی او و شعرش بعد از دهه 90 قرن بیستم در تاجیکستان میسر شد؛ به طوری که امروزه در دانشگاه‌ها و مراکز علمی و ادبی تاجیکستان آثار نیما یوشیج مورد نقد و بررسی دقیق قرار می‌گیرد. تأثیر او در آثار شاعران نوپرداز تاجیکی فراوان دیده می‌شود. به طور مثال: اسکندر ختلانی در شعر «هنگام شکفتن آلبالو» می‌گوید:

«من کشتی‌ام، نشسته به خشکی / بادبان‌ها را بیار / من صدایم گرفته / تو بخوان / بخوان / چنان که می‌توانی»
(ختلانی 1997: 16).

این شعر یادآور شعر «فریاد می‌زنم» نیما است. نیما می‌گوید: «من چهره‌ام گرفته / من قایم نشسته به خشکی / با قایم نشسته به خشکی / فریاد می‌زنم» (یوشیج 1362: 345).

اسکندر ختلانی نه تنها از لحاظ فضای کلی تحت تأثیر نیما است؛ حتی مصرعی از شعر نیما «من کشتی‌ام نشسته به خشکی» را با عوض کردن کلمه کشتی و قایم اقتباس کرده است. همان‌طور که می‌بینیم اختلاف این دو مصرع، تنها در دو کلمه کشتی و قایم است و از نظر مفهوم هیچ فرقی ندارند.

عسکر حکیم ندر مصرعی از شعر «عرضه داشت» می‌گوید: «خانه من / خانه دنیا است» که ناخودآگاه «دنيا خانه من است» از نیما یوشیج را به خاطر می‌آورد. عسکر حکیم به جز شعر نو، در قالب‌های کلاسیکی خود از نیما یوشیج الهام می‌گیرد. او در چهار پاره‌ای می‌گوید: «نور مهتاب می‌تراود نرم» که یادآور شعر «می‌تراود مهتاب» نیما یوشیج است.

علی محمد مرادی از دیگر شاعران تاجیک نیز در شعر «کوچه سربسته» از نیما کمک می‌گیرد. مرادی می‌گوید:

«سیر از جانم کرد / غم بدبختی غفلت‌زدگان خوشبخت / خیستم با زرده / آمدم تا پس روزن به سراغ صبحی /
پرده برکندم و دیدم بیرون / غیر شب چیزی نیست / صبح مانده روشنفکری / اندر آن قلعه شب زندانی است /
باد در کوچه سربسته چون من حیران است». این شعر مرادی تحت تأثیر شعر «می‌تراود مهتاب» نیما است.
نیما می‌گوید:

«می‌تراود مهتاب / می‌درخشد شبتاب / نیست یکدم شکند خواب به چشم کس و لیک / غم این خفته چند /
خواب در چشم ترم می‌شکند / نگران با من استاده سحر / صبح می‌خواهد از من / کز مبارک دم او آورم این
قوم به جان باخته را بلکه خبر ...» (همان: 201).

بن مایه و مضمون هر دو شعر بیان غم غفلت‌زدگان و خفتگان جامعه است و هر دو شبی را توصیف می‌کنند که غفلت‌زدگان جامعه در آن به خواب جهل و غفلت فرو رفته‌اند و صبح همچون انسان روشنفکر و آگاه از غم آنان، نگران ایستاده است.

از لحاظ بیان، هر دو شاعر با استفاده از صنعت جاندار انگاری، صبح را همچو انسانی آگاه تجسم کرده‌اند. نیما صبح را با حالت نگران تجسم کرده و از شاعر می‌خواهد که از دم مبارک خود این قوم به جان باخته را آگاه کند؛ اما مرادی صبح را مانند روشنفکری پنداشته که در قلعه شب زندانی و دربند است. صبح در هر دو شعر نمادی از انسان آگاه و بیدار است.

تأثیرپذیری مرادی از نیما تنها در مضمون و بیان نیست؛ بلکه در وزن و زبان نیز تحت تأثیر نیما یوشیج قرار دارد. مثلاً شعر «چراغی در دم باد» مرادی بر وزن «تو را من چشم در راهم ...» نیما یوشیج سروده شد. ضمن اینکه شعر مذکور مرادی تحت تأثیر فضای شعر «باد می‌گردد» نیما یوشیج هم قرار دارد.

• تأثیر فروغ فرخزاد

فروغ فرخزاد (تهران 1313 ش.- تهران 1345 ش) یکی دیگر از شاعران ایرانی بود که اشعارش در شعر نو تاجیکستان تأثیر زیادی گذاشت. او یکی از بزرگ‌ترین چهره‌های شعر نو به حساب می‌آید که با انتشار دفترهای شعر خویش، به ویژه «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» فصل مهمی در تاریخ شعر نو فارسی گشود و مورد توجه ویژه فارسی‌زبانان و شعرشناسان قرار گرفت و شاعران تاجیک، فرزانه خجندی شاعر آینده‌دار تاجیکستان موفق‌ترین شاعر در این موضوع است.

هرچند شاعران نوپرداز زایدی در تاجیکستان در شعر نو طبع‌آزمایی می‌کنند؛ اما کسی که این سبک را به تکامل نزدیک ساخت، شاعر خوش استعداد، فرزانه خجندی است. شاید بتوان فرزانه خجندی را در تاجیکستان با فروغ فرخزاد در ایران مقایسه کرد و او را «سایه فروغ» (تعبیر فرزانه) دانست و تنها شاعری است که از هر جهت شعرش به شعر نو ایران شباهت دارد. روح تازه‌جویی و حرکت به سوی فراسوی شعر و کشف دنیا‌های جدید با ابعادی تازه بیش از هر شاعر دیگر در شعر فرزانه متجلی است. فرزانه شعر را با تغزل شروع کرد؛ اما پس از چندی به درک شعر نیمایی که نماینده واقعی اش فروغ فرخزاد بود، نائل آمد و شعر خود را در مرحله تکامل و پیشرفت قرار داد و پیشرفت خود را آن‌طور که خود می‌گوید و شعرش گواه آن مطلب است، در سایه فروغ فرخزاد می‌بیند. فرزانه خجندی با صمیمیت و صداقت تمام می‌گوید: «فروغ فرخزاد را خیلی دیر شناختم، در نوزده سالگی، در آن مرحله از زندگی که دیگران در آن سن و سال خودسازی آغاز می‌کنند. فروغ در جهان بی‌حرکت من، رستاخیزی شگفت بود که صدای نقره‌آگین آب را به عالم شب‌آلودم - که بوی خواب می‌داد- آورد و پرده‌های اوهام را از چشم من در هم فکند و گفت: زندگی را بین چه بسا زمینی و زیبا، چه بسا صمیمی و روشن. شعر او با من حرف می‌زد. آن روزگار من فروغ را، شاعر دل‌خود یافتم و هرگز گمان نبردم روزی از تجارب او چیزی خواهم برداشت و از کلامش وام خواهم گرفت و آن چنان او را در خود جای خواهم داد که برخی مرا «سایه فروغ» گویند» (خجندی 1377: 130).

این سخن شاعری است که خود واقعاً فروغ دیگری است، در آن سوی ایران. همان‌طور که خود گفت، از کلامش وام گرفت. او فروغ و هنر فروغ و راه فروغ را شناخت و خود با کوله‌باری از صداقت و صمیمیت با کوله‌باری از تجربیات شعری قدم به فراسوی ناشناخته شعر نهاد. او در راهی است که به ناچار شعر فردای او

و سرزمین او به دنبال او خواهد رفت. برای اثبات این سخن صمیمی فرزانه، مقایسه‌ای خواهیم داشت بین فروغ و فرزانه دو الهه‌ی زیبای شعر نو فارسی:

فروغ: «اگر به خانه‌ی من آمدی/ برای من ای مهربان/ چراغ بیاور و یک دریچه/ که از آن به ازدحام کوچه خوشبخت بنگرم» (فرخزاد 1371: 368).

فرزانه: «اگر به دیدن من آبی ارمغان آور/ بهانه‌ای که بر آن تا عمر بر بندم» (خجندی 1375: 35).

یا این شعر فرزانه خجندی: «در این سیاهستان/ بیا به صبح اهورایی آوریم ایمان» (همان: 77). یادآور شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» فروغ فرخزاد است. فرزانه شعری دارد به نام «آری هنوز زیستنم باید» که مصراع‌هایی دارد که بی‌شبهت با شعر فروغ نیست. او می‌گوید: «من به گنجشکان حسد می‌برم/ زیرا صدای گنجشکان/ صدای صمیمانه‌ی شادی است/ صدای پر زدن آزادی است» (همان: 29).

فروغ می‌گوید: «من از گفتن می‌مانم، اما زبان گنجشکان/ زبان زندگی جمله‌های جاری جشن طبیعت است/ زبان گنجشکان یعنی: بهار، برگ، بهار/ زبان گنجشکان یعنی: نسیم، عطر، نسیم». (فرخزاد 1371: 435).

و به طور کلی این شعر حال و هوای شعر فروغ را دارد. مثال‌های زیادی از این دست می‌توان یافت که فضای شعری فروغ در شعر فرزانه متجلی شده است و در این میان «خورشیدهای گمشده» فرزانه خجندی در مقایسه با «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» فروغ، بیانگر تأثیرپذیری جدی این شاعر تاجیکی از فروغ فرخزاد است. زیرا فضای کلی این شعر فرزانه از نظر محتوا، زبان و بیان سایه‌وار شعر فروغ است. مثلاً فرزانه می‌گوید: «من حسرت نگاه شفق را دم غروب/ احساس می‌کنم/ من خنده فسرده گل‌ها را/ در آخر بهار/ ... احساس می‌کنم/ اما چه بایدم!». یادآور قسمت آغازین «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» فروغ است که می‌گوید: «من راز فصلها را می‌دانم/ و حرف لحظه‌ها را می‌فهمم» (همان: 424).

هر دو شاعر ناامیدانه در حسرت گذشت میان زمان‌ها و فصل‌ها قرار دارند. تکرار واژه‌هایی چون صبح، خورشید و به ویژه یار در شعر فرزانه از نظر موسیقی به کلام فروغ بسیار شبیه است و یکی از ویژگی‌های شعر فروغ در منظومه «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» تکرار واژه‌هاست مثل: «سکوت چیست، چیست،

چیست ای یگانه‌ترین یار/ سکوت چیست، به جز حرف‌های ناگفته .../ چه مهربان بودی ای یار، ای یگانه‌ترین یار/ چه مهربان بودی ای یار وقتی دروغ می‌گفتی» (همان: 435 و 434).

همین تکرار در جای جای شعر فرزانه نمود آشکار دارد مثل: «ای صبح، صبح، صبح/ ... ای یار، یار، یار/ بگذار در قلمرو ظلمت، صدای من/ خورشیدهای گمشده را جست‌وجو کند.»

مقایسه «تصویر شب» در شعر این دو، مقایسه خوبی است. فرزانه می‌گوید: «شب چون عجزه‌ای است که به خنده سیاه/ از چشمهای شیشه به من می‌کند نگاه» اما فروغ شب را این‌گونه مجسم کرده است: «شب پشت شیشه‌های پنجره سر می‌خورد.»

شب در شعر فرزانه مانند زن عجزه‌ای است که با خنده سیاه و سرد خود از شیشه به شاعر می‌نگرد؛ اما فروغ با استفاده از صنعت جاندار انگاری شب را همانند موجود زنده‌ای می‌بیند که سر می‌خورد و زبان سردی دارد.

در شهر هر دو شاعر واج‌آرایی و تکرار کلمه بسامد بالایی دارد. مثلاً صدای «ش» در شعر فروغ در کلماتی چون: «شب، پشت شیشه‌ها» و در شعر فرزانه در کلماتی مثل: «شب، چشمهای شیشه». همچنین تکرار کلماتی چون شب و شیشه. فرزانه به جای پنجره از واژه چشم استفاده کرده است که همان مفهوم را افاده می‌کند. (چشمهای شیشه‌ای - شیشه‌های پنجره) از نظر تصویر، هر دو تصویری عاطفی و درونی از شب را ارائه داده‌اند که همه جا را فراگرفته است. اگر واژگان این دو شعر را مقایسه کنیم می‌بینیم کلمات و واژه‌های مشترک در شعر فرزانه و فروغ بار عاطفی و درونی یکسانی دارند. کلماتی مثل شب، گل، بهار، ساده، صدا، یار در شعر فرزانه همان تصویر و لحنی را دارد که در شعر فروغ می‌بینیم.

• تأثیر سهراب سپهری (کاشان 1307 ش. - تهران 1359 ش.).

سهراب سپهری از شاعرانی بود که با غنای جوهر شعری خود با استفاده از واژگان گوشنواز و دل‌انگیز و به کارگیری بیان تازه و بدیع و جان بخشیدن به اشیاء، سبک تازه‌ای در شعر نو بنیاد نهاد که ویژه اوست و می‌توان گفت شاعری است دارای شیوه و افکار عرفانی و تخیل خاص زیبا و هنری.

بنابراین تقلید از شاعری با این‌گونه ویژگی کار بسیار مشکلی است و شاعرانی می‌توانند از این‌گونه شاعران الهام بگیرند که در کنار ممارست و تمرین شاعری و درک هنر شاعرانه او، دارای استعداد و تخیل قوی و تیز باشند.

در میان شاعران تاجیک، «دارا نجات» بهتر از هر کسی توانسته به سهراب نزدیک شود و برخی شعرهای او را می‌توان جزء بهترین شعر نیمایی به سبک سپهری یاد کرد. در کنار دارا نجات «فرزانه خجندی» نیز از لحاظ زبان و بیان توانسته است نمونه‌های خوبی عرضه کند. مثلاً:

شعر «رویش» دارا نجات چه از جهت فضای فکری و استفاده از کلمات و ترکیبات و نوع بیان به شدت تحت تأثیر سهراب سپهری است. ترکیبات و واژگانی چون «حروف رؤیایی»، «لهجه آب»، «رو شنی گلها»، «جانماز دریا» تحت تأثیر اشعار سهراب سپهری است. او در شعر «در نامیه» می‌گوید: «ای قسمت شناور در آبهای حیرت/ چه خواهی گفت؟ /... هنوز منتظرم/ تا نسیم یاد خدا/ برگهای پریشان‌ام را بیفشانند» (نجات 2000: 132).

این شعر یادآور شعر مسافر سپهری است. نام کتاب دارا نجات یعنی «آن سوی خوابها» از لحاظ گزینش تصویر در انتخاب نام شعر مانند «صدای پای آب» سپهری است. دارا نجات در مجموعه اخیرش که چندین بار شعرش را به سپهری بخشیده است با آوردن مصراع‌هایی از اشعار سپهری، یا از لحاظ شخصیت دادن به اشیاء و نیز با وام گرفتن واژه‌هایی چون انار، سبد، نیلوفر، شکفتن، تأثیرش از سبک سهراب نشان داده است. دارا نجات قدرت شاعران تاجیک را در گفتن اشعار با پیچیدگی معنی و تخیل و حس‌آمیزی و شخصیت‌بخشی که در سبک سهراب سپهری هویدا است، به خوبی نشان داده است. دارا نجات خود تأکید دارد که «در شعر مدرن یا سپید اشیاء و تمام موجودات و مفاهیم مانند انسان، فکر و عمل می‌کنند. یعنی مثلاً یک سنگ می‌تواند بگرید، بشنود، ببیند، ببخشد، برقصد و الخ» (نجات 2003: 6).

آقای شمس‌الحق رهنما شعری برای سپهری نوشته است که بیانگر نفوذ ادبی سهراب در میان اهل ادب فرارودیان است:

آسمان، بازترین چشم جهان/ همه سبزی تو را می‌بیند/ هر که داند که شقایق چه گلی است/ آری آدم این جا
تنهاست .../ «آدم این جا تنهاست»

شاعر دیگری که تحت تأثیر اشعار سپهری قرار دارد فرزانه خجندی است. هر چند او را می‌توان نماینده
سبک فروغ در تاجیکستان نامید؛ اما در بسیاری موارد تأثیر سپهری را در شعر فرزانه می‌بینیم. ضمن اینکه
سپهری و فروغ نیز از لحاظ بیان و زبان ادبی، مشابهت‌های شگفت‌انگیزی دارند و همین ترکیب و آمیختگی
را در شعر فرزانه شاهدیم. (بهاری اردشیری، 1386: 120-135)

(د) خاتمه

تاجیکستان، با توجه به مشترکات فراوانی که با ایران دارد پس از استقلال تمایل زیادی به سوی جمهوری
اسلامی ایران نشان داده است و هویت خویش را در ایران، زبان فارسی و اسلام جست و جو کرده است.
علاقه تاجیکها به ایران و زبان فارسی و صف ناشدنی است و پس از استقلال احساس تاجیکها نسبت به
ایرانیان احساس فرزند بود که سالیان طولانی از مادر خویش جدا نگهداشته شده است. پس از استقلال،
مراکز متعددی در کار احیای سنت‌های فرهنگی و زبان فارسی فعالیت یافته‌اند. بنیاد فرهنگ تاجیکستان به
برپایی نمایشگاه‌ها و جشنواره‌های متعدد با همکاری ایران دست زده است و نشریه فرهنگ را به چاپ
رسانده است. بنیاد فارسی نیز در سال 1370 با هدف ترویج فارسی تأسیس شده است. تاجیکها به زبان و
ادب کهن فارسی بسیار علاقه‌مند هستند و به اشعار فردوسی، رودکی، حافظ، سعدی و بیدل عشق می‌ورزند.
امام‌علی رحمانف رئیس‌جمهور تاجیکستان به این واقعیت چنین اشاره می‌کند: «هزار سال است که مردم ما از
شاهنامه غذای روح برمی‌دارند. هدف همه ما از خرد و کلان باید بیرون کشیدن تاجیکستان از ورطه هلاکت
باشد. باید به خود آییم و گناه همدیگر را ببخشیم. اگر چنین نکنیم روح فردوسی از ما دامن‌گیر خواهد بود.

به پیش برادر برادر به جنگ

نیاید اگر باشدش نام و ننگ

از این پس به خیره نریزند خون

که تخت جفا پیشگان شد نگون.»

زبان فارسی برای تاجیکها، هم وسیله خودشناسی بوده است و هم پایه خودآگاهی تاریخی، که به این وسیله سیمای ملی و فرهنگی خویش را حفظ کرده‌اند. تاجیکها، در میان شعرای ایرانی برای فردوسی احترام خاص قائل هستند، و اشعار او ورد زبان عموم مردم است. به پاس احترام وی، پیکر این شاعر در میدان بزرگ شهر نصب شده است.

تاجیکها به موسیقی ایران نیز بسیار علاقه دارند و نوارهای ویدئویی موسیقی ایرانی به وفور در تاجیکستان یافت می‌شوند. مرکز خبرپراکنی بی.بی.سی، برای تبلیغ برنامه‌های خود در آسیای مرکزی از این زمینه بهره‌جسته در دی ماه سال 1373 کنسرت‌های متعددی با دعوت یکی از خوانندگان ایرانی مقیم لوس‌آنجلس در شهر دوشنبه برگزار نمود.

جمهوری اسلامی ایران نیز، پس از استقلال تاجیکستان به این جمهوری توجه زیادی کرده است. ایران در مقام اولین کشور در آذر ماه سال 1370 سفارتخانه خود را در شهر دوشنبه افتتاح کرد و نام خیابانی که سفارت در آن واقع است از «ماکسیم گورکی» به خیابان تهران تغییر یافت. از سوی جمهوری اسلامی ایران در شهر دوشنبه، کتاب زبان و الفبای فارسی و کتابهای متعدد برای کودکان و نوجوانان به خط فارسی و سریلیک چاپ و منتشر شده است و اساتید خط فارسی به این جمهوری اعزام شده‌اند.

علاوه بر این در شهر دوشنبه، کتابخانه رودکی و در شهر کولاب، کتابخانه امیرکبیر افتتاح شده و کتابهایی نیز برای تقویت کتابخانه‌های شهرهای خجند، پنج‌کنت، خاروق و ... ارسال شده است. تحقیقات مشترکی نیز میان دانشمندان دو کشور آغاز شده چنان‌که در شهریور 1373 سمبوزیوم بین‌المللی هزاره شاهنامه در دوشنبه با حضور جمع زیادی از ادب‌دوستان ایرانی برگزار شد. در قطعنامه پایانی این همایش پیشنهاد شد که کمیسیون بین‌المللی نشر و ترجمه صحیح شاهنامه در تهران ایجاد شود. همچنین در همان ماه سمینار

بین‌المللی «زبان فارسی، زبان علم» در شهر دو شنبه برگزار شد. این چهارمین سمینار در این زمینه بود. سه سمینار قبلی در تهران برگزار شده‌اند.

در تلویزیون تاجیکستان فیلم‌های ایرانی متعدد پخش می‌شود. پس از استقلال نزدیک به پنجاه حلقه فیلم سینمایی و مستند از تولیدات پس از انقلاب در ایران در جمهوری تاجیکستان پخش ده است .

در تاجیکستان هم‌اکنون به جز سفارت نهادهای دیگر ایرانی نیز فعال هستند. کمیته امداد امام خمینی، بانک تجارت، دفتر نمایندگی خبرگزاری اسلامی ایران، صدا و سیما، جمعیت هلال احمر، خانه فرهنگ، کتابخانه الهدی و کتابفروشی سروش از جمله این نهادها هستند.

علاوه بر توجه خاصی که نسبت به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در تاجیکستان می‌شود، علاقه‌مندی به اسلام و پایبندی بیشتر به احکام این دین در میان تاجیکان نسبت به برخی دیگر از اقوام آسیای مرکزی موجب شده است که تاجیکها به ایران گرایش خاص پیدا نمایند و نیز جمهوری اسلامی ایران از نقش محوری در تحولات تاجیکستان برخوردار باشد.

منابع:

الف) کتابها

1. رواقی، علی (1383). زبان فارسی فرارودی (تاجیکی): سنجش میان واژگان امروزی فرارودی با نوشته‌های قدیم فارسی و گویش‌های ایرانی، با همکاری شکیبا صیاد، تهران، هرمس.
2. علوی، بحرالدین (1992). وضع زبان فارسی در تاجیکستان، دوشنبه، پیوند.
3. کلباسی، ایران (1374). فارسی ایران و تاجیکستان، تهران، دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه.

ب) مقالات

4. امانوا، فیروزه. سخنی از تفاوت‌های فارسی ایران و تاجیکی، مجله زبانشناسی، شماره 1 و 2، مهر 70، صص 8-12.
5. ایرانی، ناصر. ایران و تاجیکستان مستقل، نشر دانش، شماره 5، شهریور 71، صص 12-30.
6. بهاری اردشیری، عباسعلی. رابطه ادبی یاران و تاجیکستان، شناخت، شماره 54، تابستان 86، صص 119-138.
7. خروموف، آلبرت ول. لهجه شناسی در تاجیکستان، پیام نوین، شماره 10، تابستان 75، صص 73-76.
8. رزم‌آرا، مرتضی. فارسی و تاجیکی دوگونه متفاوت از زبان فارسی، نامه پارسی، شماره 38، پاییز 84، صص 109-128.
9. سجادیه، دکتر. زبان فارسی در تاجیکستان، وحید، شماره 68، مرداد 48، صص 702-706.

10. سلام اف، محمد داود. مصاحبه: زبان فارسی در تاجیکستان، کتاب ماه ادبیات، شماره 162، فروردین 90، صص 116-119.
11. سنایی، مهدی. تاجیکان و زبان نیاکان، نامه پارسی، شماره 6، پاییز 76، صص 127-132.
12. شجاعی، محسن. مسائل زبان فارسی در تاجیکستان، نشر دانش، شماره 6، مهر 68، صص 50-80.
13. نفیسی، سعید. زبان فارسی در تاجیکستان، آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت)، شماره 1، خرداد 30، صص 1-7.